

سازمان

شماره ۸۱، تیر ماه ۱۳۸۰



انتخابات ۸۰:

- معنای ۲۲ میلیون رای خاتمی
- رفتار سیاسی رای دهندگان ۱۸ خرداد
- تحریم انتخابات، به یاری تحریف واقعیات!
- فصل جدیدی در چالش میان جمهوریت و ولایت
- دولت اصلاح طلبان در برابر وظایفی سنگین



راه آزادی

نشریه سیاسی - فرهنگی - اجتماعی

سر دبیر: بهرام محبی

همکاران این شماره:

سپهر آژنگ، سعید اسماعیلی،
بیژن برهمندی، محسن حیدریان،
شهاب شب نورد، ناهیدکشاورز،
و. معصوم زاده، س. نورستنه،
احمد هلری.

مصاحبه با بابک امیرخسروی

با اشعاری از احمد شاملو

طرح هاوکاریکاتورها از نشریات ایران

آدرس ما:

IDK e.V.
Postfach 41 06 40
12116 Berlin
Germany

فاکس: 00331-46021890

آدرس اینترنت:

www.rahe-azadi.de

پست الکترونیکی:

Info@rahe-azadi.de

در شماره ۸۱ راه آزادی می خوانید:

- فصل جدیدی در چالش میان جمهوریت و ولایت (صفحه ۳)
- رفتار سیاسی رای دهندگان ۱۸ خرداد (صفحه ۴)
- معنای ۲۲ میلیون رای خاتمی (صفحه ۶)
- تحریم انتخابات، به یاری تحریف واقعیات (صفحه ۸)
- دولت اصلاح طلبان در برابر وظایفی سنگین (صفحه ۱۲)
- قصد من وداع با سیاست نیست (صفحه ۱۴)
- گذار ایران به دموکراسی (صفحه ۱۸)
- بحث هایی از نشریات زنان در ایران (صفحه ۲۲)
- زنان، مشارکت و رقابت سیاسی (صفحه ۲۴)
- دو نگاه و دو رویکرد به انتخابات ۸۰ (صفحه ۲۶)
- انتفاضه دوم و بازگشت به نقطه صفر؟ (صفحه ۲۹)
- دایی بی رحم (صفحه ۳۲)
- عرصه ترازدی (صفحه ۳۴)
- چهار شعر از احمد شاملو (صفحه ۳۵)

قابل توجه دوستانی که برای ما مقاله می فرستند

- راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، همه مقاله ها را با امضاء درج می کند.
- مقاله ها در درجه اول بازتاب دهنده دیدگاههای نویسندگان آنها هستند.
- ما از درج مقاله هایی که در سایر نشریات به چاپ رسیده اند، معذوریم.
- در صورتی که مقاله ای برای چاپ در نشریه مناسب تشخیص داده نشود، دلایل آن کتبا به اطلاع نویسنده خواهد رسید.

راه آزادی را یاری دهید!

راه آزادی، ناشر اندیشه های چپ آزادیخواه و اصلاح طلب و به سهم خود اشاعه دهنده فرهنگ سیاسی مدارا و گفتگوست. این نشریه، دفاع از حرمت انسانی و حقوق بشر را مرکزی ترین وظیفه خود می داند و در تلاش ترویجی و تبلیغی برای دستیابی به آزادی و مردمسالاری در ایران، به مشی سیاسی مسالمت آمیز پایبند است. راه آزادی از همه خوانندگان و دوستداران خود درخواست می کند، با پشتیبانی مادی و معنوی، این نشریه را در راستای اهداف یادشده و نیز هر چه پربارتر شدن محتوای آن، یاری رسانند.

فصل جدیدی در چالش میان جمهوریت و ولایت

انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری در ایران، با پیروزی چشمگیر سید محمد خاتمی به پایان رسید. اما این پیروزی را بیش و پیش از هر چیز باید پیروزی جنبش اصلاح طلبی مردم ایران، در راستای دستیابی به آزادی و مردمسالاری به حساب آورد. مردم ایران بار دیگر نشان دادند که از شیوه های آمرانه حکومتی رویگردانند و خواهان آزادی هستند. آنان از امکان گزینش محدودی که چارچوب تنگ نظام موجود در اختیارشان قرار می دهد، یکبار دیگر استفاده کردند و پیام رسای خود را به گوش جهانیان رساندند. علیرغم چهار سال توطئه و کارشکنی اقتدارگرایان علیه جنبش اصلاحات و دولت محمد خاتمی، اکثریت بزرگ مردم ایران با آرای خود نشان دادند که به راه حل های جهشی و رادیکال اعتماد و گرایش ندارند و در این مرحله از جنبش و با شناخت از توازن قوای موجود در جامعه ایران، حرکت تدریجی و گام به گام به پیش را ترجیح می دهند. اگر چه کارنامه چهارساله دولت خاتمی، به ویژه در گستره بهبود اوضاع اقتصادی مردم، به دلایل عدیده روشن نبوده است، با این حال مردم ایران علیرغم درگیر بودن با هزاران مشکل مالی و معیشتی و تحت شدیدترین فشارهای اقتصادی، فریب تبلیغات انتخاباتی نامزدهای رنگارنگ جناح اقتدارگرای حکومتی را مبنی بر اهمیت و اولویت توسعه اقتصادی نخوردند. آنان نشان دادند که به دشواریها و موانع کنونی جامعه ایران آگاهند و امر توسعه اقتصادی را بدون توسعه سیاسی ناممکن می دانند.

اصلاح طلبان حکومتی، با پیروزی محمد خاتمی، در مصاف دیگری بر رقبای تمامیت خواه خود چیره گشتند و برای چهار سال دیگر از مردم ایران رای اعتماد گرفتند. محمد خاتمی با کسب بیش از ۲۱/۵ میلیون رای نشان داد که همچنان از اعتماد و محبوبیت در میان اقشار گسترده جامعه ایران برخوردار است. جوانان و زنان و مردانی که چهار سال است در انتظار برآورده شدن حتی

بخشی از خواسته های به حق خود می سوزند و می سازند، یکبار دیگر به پای صندوق های رای شتافتند تا نشان دهند که محمد خاتمی را مسئول وضعیت اسفبار کنونی نمی شناسند، بلکه بر عکس تلاش او را برای یافتن راه برون رفتی از این مخمصه صادقانه می بینند. اقتدارگرایان، در یکی دیگر از مصاف هایی که در آن تکلیف نهادهای حکومتی نه در پشت درهای بسته که در گستره عمومی و با آرای مردم تعیین می گردد، به سختی شکست خوردند. کاهش چشمگیر آرای نماینده اول ولی غیر رسمی آنان و همچنین کل آرای که به نام نامزدهای مختلف این جناح به صندوقها ریخته شد، نشاندهنده فروریزی کامل پایگاه اجتماعی و انزوای بیسابقه آنان در افکار عمومی است.

انتخابات ۸۰، شکاف میان جریانات مختلف اپوزیسیون در خارج از کشور را نیز عمق بیشتری بخشید. گرایش اصلاح طلب این اپوزیسیون، مردم را به شرکت در انتخابات و دادن رای به محمد خاتمی یعنی تنها شخصیت اصلاح طلب بازمانده در لیست نامزدهای انتخاباتی فراخواند و گرایش انقلابی و طرفدار براندازی نظام، از شرکت در انتخابات سر باز زد و مردم را به تحریم انتخابات دعوت کرد.

اما روایت های رفتار ۱۴ میلیون نفری که در ایران به پای صندوق های رای نرفتند، از همه جالب تر بود. هم نیروهای اقتدارگرای حکومتی و هم نیروهای رادیکال اپوزیسیون، آرای به صندوق ریخته نشده این ۱۴ میلیون را با دست و دلبازی کامل به حساب خود واریز کردند. برای اقتدارگرایان، این ۱۴ میلیون کسانی بودند که سیاست های چهار سال گذشته دولت خاتمی، آنان را از دولت دلسرد و رویگردان کرده بود و در واقع به دولت خاتمی پاسخ منفی دادند. طبق محاسبات و ادعای اقتدارگرایان این ۳۳ درصد که در انتخابات شرکت نکردند و آن ۱۵ درصدی که به نامزدهای محافظه کار رای دادند، طرفدار این جناح به حساب می آیند، یعنی چیزی حدود ۴۸ درصد کل آرا!!! سازمانهای مختلف

اپوزیسیون برانداز نیز این ۱۴ میلیون را نیروی هوادار خود و از کسانی ارزیابی می کنند که به فراخوان تحریم گوش داده اند و آگاهانه از شرکت در انتخابات خودداری کرده اند!

باید در نظر داشت که حتی در دموکراسی های پیشرفته غربی نیز همواره بخش قابل توجهی از مردم به دلایل عدیده در انتخابات شرکت نمی کنند. لذا اگر روزی در ایران نیز حکومتی دموکراتیک تثبیت شود، باز میلیونها نفر نسبت به انتخابات بی تفاوت خواهند ماند. به علاوه عواملی چون اشکالات سازماندهی، موانع اجرایی، بی سوادی و غیره نیز در رای ندادن بخش قابل توجهی از شهروندان ایرانی نقش داشته اند. بدون شک بخشی از ایرانیان نیز به دلیل سرخوردگی و نومیدی، به طور هدفمند و آگاهانه از ریختن آرای خود به صندوقها خودداری کرده اند. اما تردید نیز نمی توان داشت که آنان اینکار را نه در حمایت از زمامداران خودکامه ای انجام داده اند که در بیست و سه سال گذشته خون مردم را به شیشه گرفته اند و نه در پیروی از اپوزیسیون بی تاثیری که طی همین بیست و سه سال، قادر به حل ابتدایی ترین مشکلات فکری و مسائل مربوط به پراکندگی و بی سازمانی خود نشده است.

بی تردید انتخابات ۸۰ به چالش میان جمهوریت و ولایت در نظام موجود دامن خواهد زد و فصل تازه ای در این پهنه خواهد گشود؛ پیامدهای آن اما به روشنی قابل محاسبه نیست. مسلم آن است که مشکلات و معضلات جامعه ایران همچنان به قوت خود باقی هستند. آیا جناح اصلاح طلب حکومتی، با تکیه بر آرا دوباره مردم، این بار در پیشبرد امر اصلاحات از خود قاطعیت و پیگیری بیشتری نشان خواهد داد و مرزهای خودی و غیرخودی را درهم خواهد شکست؟ آیا جناح اقتدارگرا سرانجام در بازنگری سیاست های گذشته خود، از نتایج انتخابات اخیر در جهت عقلانیت سیاسی درسهای لازم را خواهد گرفت؟ باید منتظر شد و دید.

رفتار سیاسی رای دهندگان ۱۸ خرداد

محسن حیدریان

انتخابات ۱۸ خرداد، فرصت کم نظیری برای سنجش افکار عمومی و رفتار سیاسی شهروندان ایرانی بود. مردم ایران با رفتار خود در ۱۸ خرداد، در واقع به ۳ پرسش اساسی سیاست ایران پاسخ دادند: چه نمی خواهند، چه می خواهند و چگونه می خواهند.

چه نمی خواهند؟

رفتار سیاسی مردم در ۱۸ خرداد، به روشنی بر سینه دو روش دست رد نهاد. کاهش میزان کل جناح راست و نامزد اصلی آن توکلی تا ۴ درصد از یکسو و نیز میزان مشارکت ایرانیان تا ۶۷ درصد در انتخابات از سوی دیگر، نشان داد که مردم ایران شیوه کشورداری جناح راست و نیز روش تحریم را نمی خواهند.

سقوط میزان واقعی پایگاه جناح راست به پائین ترین حد آن در تمام انتخابات پس از انقلاب، هم از جهت مقایسه ای با سالهای پیش و هم از جهت آینده سیاسی این جناح بسیار قابل توجه است. جناح راست با چهره های گوناگون نظامی، دانشگاهی، روحانی و اصلاح طلب و آینده نگر به صحنه انتخاب پا گذاشت و در واقع عملاً به چند پاره تقسیم شد. اکثر نامزدها و از جمله احمد توکلی نامزد اصلی این جناح با شعار «دولت پاک» و نیز با تکیه بر خواسته های معیشتی به میدان انتخابات پای گذاشتند. اما رای ۴ درصدی نامزد اصلی جناح راست و آرای بسیار نازل دیگر نامزدهای آن، نشانه عدم اعتماد سیاسی شهروندان به کلیت این جناح بود. آرای بسیار ناچیز کلیه نامزدهای این جناح که در مجموع به ۱۵ درصد رسید، نشانگر آن است که رای دهندگان، شیوه زمامداری ۲۳ ساله بخشهای مختلف این جناح را نامطلوب می دانند. شکست سنگین این جناح باید آنرا را به بازاندیشی و تجدید نظر در روشهای تاکتونی خود وادارد. حفظ و تجدید حیات این جناح، تنها از طریق

ریشه یابی علل شکست سخت آن در سه انتخابات گذشته و روی آوردن به یک مبارزه مسالمت آمیز غیرحذفی امکان پذیر است.

تعداد ناچیز آرای باطله و سفید نیز نشان داد که رای دهندگان میان نامزدهای اصلاح طلب و نامزدهای جناح راست تفاوتی جدی و پایه ای قائل بوده اند و از ولخرجی کردن رای خود به طور آگاهانه اجتناب ورزیده اند.

۱۸ خرداد باید بر ترمیم و نوسازی رابطه میان ملت و دولت، تثبیت فضای عمومی، شکل گیری نظام حزبی و تحقق ایده «ایران برای ایرانیان» تاثیر جدی بگذارد.

باوجود آنکه حدود ۱۴ میلیون از واجدین شرایط، عدم مشارکت در انتخابات را برگزیدند، اما عدم شرکت در انتخابات ۱۸ خرداد به هیچوجه به معنای همسویی و همراهی کلیه امتناع کنندگان با استراتژی نیروهای برانداز و تحریم کننده نباید یکسان تصور شود. بخش معینی از عدم شرکت کنندگان در انتخابات بدون تردید با رفتار خود نشان دادند که به کلیت نظام سیاسی ایران بی اعتمادند و از هرگونه دورنمای پیشبرد اصلاحات در چارچوب کنونی ناامید هستند. اما باید توجه داشت که اولاً این بخش از شهروندان یک روش فعالی را در پیش گرفته اند که به معنای همراهی آنان با اهداف تحریم گران یعنی سیاست براندازی نیست. هیچ دلیلی در دست نیست که همه امتناع کنندگان به یک روش اعتراضی فعال روی آورده اند. ثانیاً همانطور که رای دهندگان به نامزد مشترک اصلاح طلب، طیفهای گوناگون فکری و سیاسی را دربر می گیرند، در میان کسانی که شرکت نکردند نیز چنین است. به طور مثال در همه نظام های

سیاسی میان درجه شهرنشینی، تحصیلات، نوع شغل و تعلق اجتماعی، طبقاتی و فکری شهروندان با شرکت یا عدم شرکت در انتخابات نسبت مستقیم وجود دارد. عدم رویکرد رای دهندگان به خواست تحریم گران از سلطنت طلب ها گرفته تا مجاهدین و گروههای چپ افراطی نشانه بی اعتمادی رای دهندگان به آلترناتیوهای خارج از نظام سیاسی کنونی است. برخلاف تبلیغات عوامفریبانه و سطحی طیف تحریم گران، عدم شرکت ۳۳ درصد واجدین رای در انتخابات را باید در مقایسه با انتخابات قبلی و نیز ارقام مشابه جهانی تحلیل کرد. عدم حضور ۲۵ تا ۴۰ درصد رای دهندگان در پای صندوقهای رای که اصطلاحاً روی میل خوابها نامیده می شوند، در همه نظام های سیاسی از آمریکا گرفته تا اروپا و از ژاپن گرفته تا استرالیا و هند یک پدیده گرچه نامطلوب از منظر دموکراسی اما کم و بیش طبیعی به حساب می آید. دلایل اجتماعی و سیاسی آن می تواند حاشیه نشینی، اعتراض، افسردگی سیاسی، خصوصیات فردی رای دهندگان، عدم شناخت سیاسی، عدم تمایزبایی سیاسی و غیره باشد. اما اصل اساسی، مشارکت اکثریت واجدین شرایط در انتخابات و به ویژه مقایسه آرا جناح های سیاسی با دوره انتخابات قبلی است. تحلیل آماری ۱۸ خرداد با اطمینان کامل حاکی از افزایش حمایت از نامزد واحد و مشترک اصلاح طلبان نسبت به دوم خرداد است و جای تردیدی در شکست کامل سیاست تحریم گران از سوی شهروندان ایرانی باقی نمی گذارد. اما این شکست نه تنها یک شکست ناشی از ارزیابی سیاسی اشتباه بلکه فراتر از آن است. زیرا تحریم گران برخلاف سنتهای سیاسی همه جای دنیا، به جای پذیرش واقعیت های سیاسی و کوشش در راه انطباق سیاسی خود با آرای مردم، تاکتون از طریق بازی ←

← با اعداد، از هرگونه کوشش برای تجدید نظر سیاسی خودداری نشان می دهند. در ارزیابی سیاسی و حتی در بینش سیاسی می توان اشتباه کرد و سپس به تصحیح خود بر مبنای داده های تازه پرداخت. اما رفتار سیاسی تحریم گران خارج از کشور به گونه دیگری است. با کمال تعجب شاهد آن هستیم که تقریباً همگی آنها با انتشار بیانییه ها و تحلیل های عجولانه ای همچنان بر درستی سیاست و روش خود پای فشرده اند. در این جاست که نمی توان تنها از یک شکست سیاسی عادی بلکه باید از یک شکست اخلاقی و معنوی سخن گفت. چنین رفتاری نشانه جدی نبودن یک بازیگر سیاسی و محدودیت شدید وی در کوشش برای بازتولید اعتماد سیاسی است. این همان رفتاری است که در بخش های از جناح راست افراطی حاکمیت ایران نیز مشاهده می شود. بنابراین نتایج انتخابات ۱۸ خرداد حاکی از بیش از پیش به حاشیه رانده شدن اقتدارگرایان و تحریم گران در افکار عمومی مردم ایران است.

چه می خواهند؟

همچنانکه انتظار می رفت، جنبش رای دهندگان در آخرین هفته آستانه انتخابات به داغ ترین نقطه خود رسید. پیروزی محمد خاتمی نیز اگرچه قابل پیش بینی بود، اما نحوه و وزن پیروزی ۵/۲۱ میلیونی و بسیار درخشان او و شرایط کسب آن مهمترین شگفتی ۱۸ خرداد بود که اهمیت ویژه دارد. با اطمینان می توان گفت که این پیروزی بی نظیر معنای ویژه ای دارد، زیرا در شرایطی بدست آمد که بسیاری از اهداف دوم خرداد هنوز به روی کاغذ مانده و بخش مهمی از اپوزیسیون سلطنت طلب، چپهای افراطی و دیگر نیروهای برانداز، با همه قوا به تبلیغ تحریم انتخابات پرداختند. با وجود همه اینها، میزان آرای محمدخاتمی نه تنها نسبت به ۴ سال پیش بلکه در کل تاریخ سیاسی ایران به یک حد نصاب بی سابقه رسید. علاوه بر این، مشارکت میلیونی که برابر ۶۷ درصد واجدین شرایط است، در مقایسه با ارقام مشابه بین المللی قابل توجه و بیانگر ثبات نظام سیاسی در ایران است. در تاریخ انتخابات سیاسی جهان نمی توان موارد چندان زیادی از پیروزی یک نامزد ریاست جمهوری در دو دوره پی در پی با آرای بیش از ۷۰ درصد رای دهندگان

یافت. بنابراین کشف علل پیروزی تاریخی محمدخاتمی برای بار دوم و افزایش آرای یک و نیم میلیونی وی از اهمیت جدی برخوردار است. در این تردیدی نیست که مشارکت گسترده در انتخابات و رای به نامزد اصلی و مشترک اصلاح طلبان محمدخاتمی، نشانه باور رای دهندگان به امکان تداوم اصلاحات است.

این گزینش نشانه اعتماد سیاسی مردم به شخص محمدخاتمی و صداقت و فضایل و رفتار فردی وی و نیز باور به ایده ها و برنامه های سیاسی وی است که آزادی و مردم سالاری و تساهل در مرکز آنها قرار دارد. اما نباید از خاطر دور داشت که رای دهندگان به نامزد واحد و مشترک اصلاح طلبان، از نظر فکری و تعلق سیاسی، مذهبی، سنی و نوع نگرش به نظام سیاسی و جناح بندی های حاکمیت، طیف بسیار گسترده ای از مذهبی ها، گروههای قومی، شهری و روستایی، لائیک ها، تجددخواهان و چپ ها را دربرمی گیرد. رفتار رای دهندگان ایرانی با تمام وزن نشان می دهد که آزادی و اعتماد سیاسی دو پایه اساسی تحول و دینامیسم سیاسی در ایران امروز است. هیچ یک از این دو عامل محوری در سراسر قرن بیستم سیاست ایران، به این حد از برجستگی و شفافیت در رفتار و شعور سیاسی ایرانیان ظهور نیافته بود.

چگونه می خواهند؟

رفتار سیاسی ایرانیان نشان می دهد که آنان بیش از همیشه به اهمیت و ارزش و جایگاه رای دادن به عنوان مهمترین شیوه اثرگذاری در امور همگانی جامعه آگاهی یافته اند. افزایش رای محمدخاتمی نسبت به دوم خرداد و چالش او با دو نیروی اقتدارگرا و تحریم گر نشان می دهد که این تنها شعارها و خواسته های سیاسی نیستند که اهمیت یافته اند، بلکه چگونگی و روش تحقق این خواسته ها نیز به همان اندازه اهمیت یافته است. این رفتار سیاسی رای دهندگان سمت گیری سیاسی کشور در راه مردم سالاری را که شاه کلید اهداف انتخاباتی محمدخاتمی بود و همچنین روش آن بر مبنای مسالمت جویی و در چارچوب نظام سیاسی ایران را به روشنی ترسیم می کند. این آگاهی حاصل تجربه ملی ایرانیان در ۳ دهه گذشته است که طی آن به این باور رسیده اند که میان حرفها و شعارهای کلی و امکان عملی تحقق آنها تمایز جدی باید قائل شد. در

حقیقت نیز در عمل، همسویی رفتار و برنامه های انتخاباتی رای دهندگان با اصلاح طلبان داخل و خارج از کشور، به پیدایش یک اراده ملی و عمومی در جامعه ایران برای تداوم اصلاحات کمک زیادی کرده است. افزایش میزان محبوبیت نامزد مشترک اصلاح طلبان محمدخاتمی، از نهادینه شدن فرهنگ اصلاح طلبی و دموکراتیک و همچنین ثبات نظام سیاسی و امکان حل بحرانهای جامعه در درون نظام و نه خارج از آن حکایت می کند. تعداد بسیار ناچیز آرای دیگر رقبای اصلاح طلب خاتمی و نیز آرای باطله نشان داد که رای دهندگان خواهان تغییر وضع موجود از راههای مسالمت آمیز و به رهبری خاتمی اند که مشخصه آن عدم حذف و روش تدریجی است. به این ترتیب آرا ۱۸ خرداد و نیز رفتار سیاسی آکتورهای سیاسی در جریان انتخابات نشان داد که گفتمان مردم سالاری و اصلاح طلبی در کل جامعه و افکار عمومی ایران به گفتمان غالب تبدیل شده است.

یک چشم انداز تازه؟

با تحکیم یک اراده عمومی در راه اصلاحات، شانس ایجاد یک تعادل تازه در حاکمیت و شکل یابی یک اجماع عمومی به حداکثر رسیده است. بر این مبنای شکل گیری ائتلافها و مصالحه های تازه می تواند یکی از نتایج انتخابات ۱۸ خرداد، به سمت تثبیت فضای عمومی و تحقق ایده «ایران برای همه ایرانیان» باشد. مهمترین شاخص های پیدایش یک اجماع عمومی در راه اصلاحات را باید در پیدایش یک روش و سیاست تازه از سوی جناح محافظه کار دید. برای تحقق آنچه که رای دهندگان ایرانی می خواهند و انعکاس آنچه که نمی خواهند، هم اصلاح طلبان به رهبری خاتمی و هم نهادهای غیرانتخابی قدرتمند نظام به ویژه ولی فقیه باید به آزمایش روشهای تازه تری روی آورند. مبنای روشهای تازه تر، کوشش برای تقسیم و باز توزیع قدرت بر مبنای یک تعادل تازه هم در درون حاکمیت (نهادهای انتخابی و غیرانتخابی) و هم رابطه کل حاکمیت با جامعه مدنی و شهروندان است. ۱۸ خرداد باید بر ترمیم و نوسازی رابطه میان ملت و دولت، تثبیت فضای عمومی، شکل گیری نظام حزبی و تحقق ایده ایران برای ایرانیان تاثیر جدی بگذارد.

معنای ۲۲ میلیون رای خاتمی

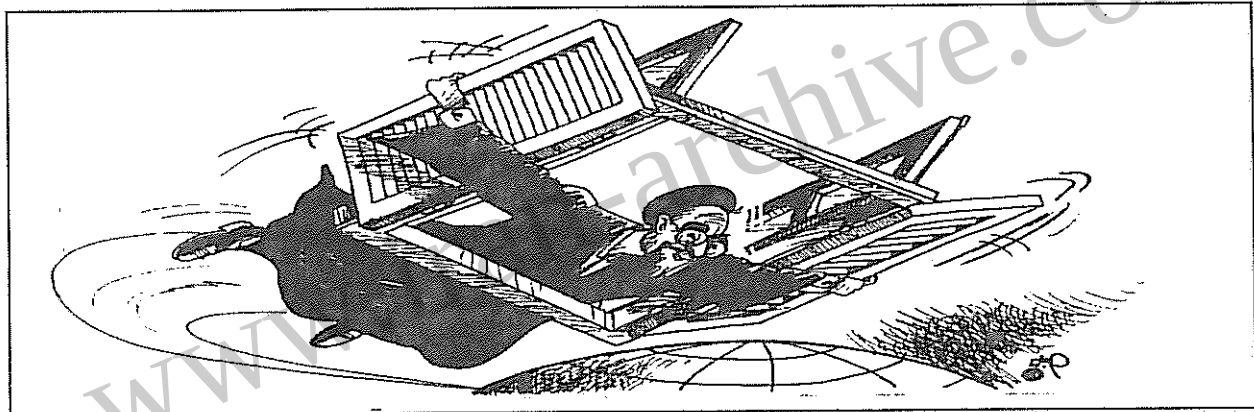
س . نورسته

جدی قلمداد نکردن انتخابات، از دادن رای خودداری می کنند. این گروه، هسته ثابت غایبین در انتخابات مختلف سالیهای گذشته را تشکیل می دهند.

- گروه دوم، کسانی هستند که به دلیل تحریم نیروهای سیاسی و یا برپایه تحلیل و تجربه شخصی خود در انتخابات مشارکت نکردند. سرخوردگی از تجربه ۴ ساله گذشته، کندی روند اصلاحات، ناتوانی های خاتمی و سایر نیروهای اصلاح طلب و عملکرد بسیار منفی جناح های محافظه کار، برخی از افراد را به این

افتاده بود که به دلایل مختلف و از جمله سرخوردگی از برنامه های دولت و یا مشکلات اقتصادی، خیال داشتند از شرکت در انتخابات خودداری کنند؛ امری که در دو دهه گذشته در جمهوری اسلامی و رسانه های رسمی آن سابقه نداشت. روزنامه جمهوری اسلامی هم تا آنجا پیش رفت که در فاصله ۳ روز به انتخابات، به بهانه جای خالی شعارهای مکتبی و هوادار ولایت فقیه در تبلیغات نامزدهای انتخاباتی، از تردید و سرگردانی «نیروهای اصول گرا و متدین» خبر داد.

با وجود گذشت چند هفته از انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰، بحث پیرامون نتایج آن در محافل سیاسی ادامه دارد. سه موضوع مهم، توجه ناظران سیاسی را به خود جلب کرده است: نخست رای ۲۲ میلیونی محمد خاتمی که دو میلیون بیش از انتخابات دور گذشته است، دوم رای کم و بیش پایین ۹ حریف انتخاباتی وی که به طور عمده به اردوگاه محافظه کاران نزدیک بودند و سرانجام معنای رفتار ۱۴ میلیون نفری که از رفتن به پای صندوقهای رای خودداری کرده اند.



نتیجه رساند که رای ندادن به نامزدهای این دوره از جمله خاتمی، نوعی اعتراض به وضعیت موجود است. فراموش نکنیم که خود محمد خاتمی تا چند هفته پیش از انتخابات، پیرامون مساله شرکت خود دچار تردید بود و این تردید بیش از هر چیز به امکان موفقیت برنامه های وی و سنگ اندازی دائمی نیروهای محافظه کار باز می گشت. سطح پایین مشارکت در برخی از استانها مانند کردستان، یا سیستان و بلوچستان و یا آذربایجان غربی که از حدود ۵۰ درصد فراتر نرفت، تا حدودی نفوذ نیروهای سیاسی محلی را منعکس می کند.

- گروه سوم، متشرعین و مذهبی های سنتی بودند که در انتخابات اخیر هیچ یک از نامزدها را قبول نداشتند. شکست سنگین نیروهایی که خود را به ولایت فقیه و رهبری مربوط می کردند ←

۱۴ میلیون غایب در انتخابات

بر اساس نتایج اعلام شده از سوی وزارت کشور، از میان ۴۲ میلیون نفری که از حق رای برخوردار بودند، ۱۴ میلیون نفر به پای صندوقهای رای نرفتند. این میزان غیبت، حدود ۱۴ درصد بیش از نسبت غایبین انتخابات دوره گذشته است. در روزهای پس از انتخابات، نیروهای محافظه کار با طرح این مساله که عدم مشارکت در انتخابات به میزان دوره قبلی، نتیجه عدم حضور نامزد اعلام شده آنها بوده، کوشش می کنند از اهمیت پیروزی محمد خاتمی بکاهند. با نگاهی به وضعیت سیاسی ایران در جریان انتخابات، می توان گفت که ۱۴ میلیون غایب را به طور عمده افراد زیر تشکیل می دهند:

- نخست کسانی که به دلایل مختلف از جمله مخالفت سیاسی با نظام حاکم و یا عدم اعتقاد به اصالت رای گیری و یا

از هفته ها پیش از انتخابات، میزان مشارکت در این حادثه مهم، به موضوع اصلی برخورد جناح های درگیر در ایران تبدیل شده بود. در غیبت یک نامزد مشترک و علنی جناح محافظه کار که در عمل مانع از دو قطبی شدن انتخابات شده بود، جناح راست همه توجه خود را به عدم شرکت مردم و یا کم جلوه دادن مشارکت آنها معطوف کرده بود. دعوا بر سر تعداد رای واقعی رای دهندگان و یا طرح مساله ۵ میلیون شناسنامه باطل نشده از سوی گروههای محافظه کار و تکرار آن توسط روزنامه های طرفدار آنها، در حقیقت بخشی از جنگ روانی بود که در سراسر دوران مبارزات انتخاباتی ادامه پیدا کرد. رادیو - تلویزیون ایران هم که ویژگی اصلی آن بی اعتنائی نسبت به افکار عمومی مردم است، ناگهان در ایام انتخابات «دمکرات» منشانه به یاد کسانی

← در ۳ انتخابات گذشته، سبب شده بود که نامزدهای دوره هشتم این بار در شیوه تبلیغاتی خود تجدید نظر کنند و از طرح مسائلی که فرار افکار عمومی را به دنبال می آورد بپرهیزند. در نتیجه کسانی که خواهان «ذوب در ولایت» بودند، در این انتخابات نامزد مورد نظر خود را نمی یافتند.

- چهارمین گروهی که به پای صندوقها نرفتند، کسانی بودند که با توجه به رقابت کم رقم و خالی از هیجان انتخابات و نیز برتری بی چون و چرای محمد خاتمی او را به راحتی از پیش برنده انتخابات می دانستند و نیازی به شرکت در آن حس نمی کردند.

با وجود ۱۴ میلیون غایب، آرای دوره اخیر نسبت به دو انتخابات پیشین که در آنها کسانی برای بار دوم نامزد ریاست جمهوری بودند (خامنه ای ۱۳۶۴ و رفسنجانی ۱۳۷۲) به مراتب بیشتر بود. در دو انتخابات نامبرده، میزان مشارکت از ۵۲ درصد تجاوز نمی کرد.

متاسفانه شکل و روش رای گیری در ایران، اجازه بررسی های جدی تر درباره سن، شغل، رتبه اجتماعی، تحصیلات و ... کسانی که در انتخابات شرکت کرده اند و یا افرادی که از آن دور مانده اند را نمی دهد.

۲۸ میلیون رای و ۱۰ نامزد

محمد خاتمی با کسب ۷۸ درصد آرای به صندوق ریخته شده و ۲ میلیون رای بیش از دوره گذشته، موفقیت بسیار بزرگی در انتخابات کسب کرد. این پیروزی برای محمد خاتمی و نیروهای هوادار او دارای اهمیت فراوانی است و به آنها امکان می دهد از حالت دفاعی خارج شوند و با جسارت بیشتری برنامه های خود را پیش برند.

رقبای محمد خاتمی که با زیرکی از سوی شورای نگهبان برگزیده شده بودند، هیچگاه نتوانستند تهدیدی جدی برای او باشند. ۹ نامزد رقیب خاتمی هریک می بایست در بخشهایی از جامعه نفوذ کنند و از میزان رای خاتمی بکاهند. آنها با به عاریت گرفتن برخی شعارهای خاتمی و نیز طرح شعارهای اقتصادی و اجتماعی بسیار بلند پروازانه و غیر واقعی، کوشش کردند بر میزان آرای خود بیفزایند. محمد توکلی بیشتر به مسائل اقتصادی و فساد فراگیر پرداخت. جاسبی با طرح حذف کنکور دانشگاهها، کاهش دوره سربازی و یا ایجاد پادگان جوانان سعی کرد آرای نسل جوان را به سوی خود جلب کند. این نامزد تا آنجا فرا رفت که وعده برقراری رابطه با آمریکا را داد و در پوسترهای تبلیغاتی خود از تصاویری

بهره گرفت که کمتر در جمهوری اسلامی سابقه داشت. شمخانی نامزدی بود که قول تامین امنیت همه جانبه داد و غفوری فرد هم از کابینه ای سخن به میان آورد که همه اعضای آن زن باشند. همه این نامزدها با دست و دلبازی از امکانات برابر رادیو و تلویزیون استفاده کردند و ضمن انتقاد از کارنامه خاتمی، به مردم وعده اصلاحات و بهبودی اوضاع را دادند. در برابر، خاتمی ساده ترین برنامه را اعلام کرد. او فقط بر ضرورت ادامه روند اصلاحات و تلاش برای برداشتن موانع پای فشرد و به مردم قول داد که به عهد خود وفا کند و به آنها دروغ نگوید.

انتخابات فقط در چند روز پایانی از اندکی شور و هیجان برخوردار شد و جوانان طرفدار خاتمی در به وجود آوردن این فضا نقش بسیار فعال بازی کردند. همه نظرخواهی های جدی پیش از انتخابات، از پیروزی آسان محمد خاتمی خبر می دادند و در این میان چند نظر سنجی منتشر شده در روزنامه های محافظه کار، صحبت از رقابت فشرده خاتمی با توکلی می کردند.

نتایج انتخابات بسیار صریح و روشن بود. پیروزی خردکننده خاتمی جای هیچ بحث و بهانه ای را برای جناح محافظه کار باقی نگذاشت. در حقیقت پیوند معنوی مردم با خاتمی و اعتماد عمومی نسبت به وی سبب موفقیت بی چون و چرای او شد. محمد خاتمی در یزد، سیستان و بلوچستان، اصفهان و کردستان بیشتر از حد متوسط خود یعنی ۷۸ درصد رای آورد. بر عکس، اهالی قم و مازندران (زادگاه توکلی) کمترین رای را به خاتمی دادند و در هر دو استان نامبرده آرای محمد توکلی از ۳۰ درصد فراتر رفت.

رای ۹ نامزد انتخاباتی رقیب خاتمی، در مجموع حدود ۶ میلیون بود و شکست سنگین برخی از آنها مانند جاسبی از هر نظر قابل توجه است. جاسبی با کسب ۲۶۰ هزار رای، حتی نتوانست یک سوم آرای دانشجویان دانشگاهی که خود ریاست آن را به عهده دارد به دست آورد. دو شکست بسیار مهم دیگر شامل علی فلاحیان وزیر سابق اطلاعات (۵۵ هزار رای) و هاشمی طبا رئیس سازمان تربیت بدنی (۲۸ هزار رای) می شود. تنها کسی که توانست از حد قابل قبولی در کسب آرا برخوردار شود، محمد توکلی است که در دو دوره گذشته نیز خود را نامزد انتخابات ریاست جمهوری کرده بود. توکلی که از حمایت ضمنی بسیاری از محافل محافظه کار برخوردار شده بود و در روزهای پایانی انتخابات، حتی از

پیروزی بر خاتمی در دور اول سخن می گفت، نتوانست بیشتر از ۱۵ درصد آرا را از آن خود سازد.

انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری، حادثه سیاسی مهمی در ایران بود. روشن بینی مردم و وجود یک شعور جمعی شکل گرفته سبب شد که نامزدهای محافظه کار نتوانند به رقیب جدی برای خاتمی تبدیل شوند. رای مردم بدون تردید رای اعتماد به خاتمی و بیان آشکار خواست ادامه اصلاحات و مخالفت با سیاست ها و روش های سرکوبگرانه است. به نظر می رسد این بار در مقایسه با سال ۱۳۷۶ رای مردم دارای معنای دیگری است و بیشتر از آنکه نتیجه هیجان و انتخاب ناگزیر باشد، گرایش به اصلاحات و خواست تغییرات را منعکس می کند.

این عنصر آگاهی و شعور سیاسی را می توان حتی در مورد بسیاری از کسانی که در رای گیری شرکت نکردند هم دید. اعتراض آنها به کندی اصلاحات، ادامه سختگیری ها، وضعیت بد اقتصادی، عملکرد قوه قضاییه و بستن روزنامه ها و به بند کشیدن روشنفکران و ناتوانی های آشکار دولت خاتمی، اعتراضی مدنی و قابل فهم است و هشدار به نیروهای اصلاح طلب. چه بسا اگر نامزدی از میان نیروهای ناراضی اصلاح طلب از صافی شورای نگهبان رد می شد، ناراضیان رای خود را به نفع او به صندوق ها می ریختند.

انتخابات ۱۸ خرداد بار دیگر نشان داد که مشارکت سیاسی به تدریج در فرهنگ جامعه ما جای خود را پیدا می کند. این انتخابات هر چند نیمه دمکراتیک باشند، باز هم تأثیرات بسیار اساسی بر شکل گیری شعور جمعی و فرهنگ سیاسی جامعه ما می گذارند. وجود چنین فرهنگ و وجدان عمومی آگاه و مشارکت جمعی، نقش مهمی در پیشبرد دمکراسی در ایران خواهد داشت. اگر اوضاع ایران را در آنچه که به مقولات ذهنی و فرهنگی مردم مربوط می شود با ۵۶ سال پیش مقایسه کنیم، به تغییرات مهم سالهای اخیر پی می بریم. دستاوردهای سالهای گذشته را نباید فقط در زمینه های عینی و ملموس جستجو کرد. تحولات فکری و فرهنگی در سالهای گذشته، گامهای بزرگی به جلو بوده اند. مسئله اصلی جامعه امروز ایران، گذار از مرحله انقلابی - ایدئولوژیک به دوران اصلاحات - مدنی است و انتخابات یکی از مهم ترین تمرین های این گذار پر تنش و دشوار می باشد.

تحریم انتخابات، به یاری تحریف واقعیات!

بیژن برهمندی

داشتن وضع اقتصادی کردستان نام می برد. با چنین استدلال هائی است که بیانیه از مردم می خواهد که "با شرکت نکردن در این بازی" به "جناح به اصطلاح اصلاح طلب" بفهمانند که فریب "شگردهای" رژیم را نمی خورند. (۲)

"مجامع اسلامی ایرانیان" که یک تشکل هوادار بنی صدر است، در اعلامیه تحریم خود، توضیح داده است که "در جایی که عمل به حق و ابزار آن ناممکن است" حداقل کار "تحریم انتخابات" است که خود آن را "به حق عمل کردن و به ناحق نه گفتن" معنا کرده است. این بیانیه تذکر داده است که چون "تمامی نامزدهای مقام ریاست جمهوری ملتزم به وفاداری به ولی فقیه اند" به پای صندوق های رای رفتن هر نتیجه ای داشته باشد "مطلوب ملا تارایا است". این بیانیه در توضیح حوادث چهار سال گذشته، یادآور شده است که پیش از انتخابات دوم خرداد رژیم در جهان و در داخل منزوی شده بود و به همین دلیل "جمعی" اصلاح طلب با به کارگیری زبان فریب، اصلاحات را شعار خود کردند و اینطور وانمودند که "گویا اصلاح امکان پذیر است". بیانیه در پایان متذکر شده است که "تمامی ده نفری که از صافی شورای نگهبان گذشته اند وفادار به ولی فقیه و تابع اوامر او می باشند" و نتیجه گرفته است که "رئیس جمهور یک اسم بی مسمما شده است" و "در چنین شرایطی" رای دادن جز تأیید حاکمیت معنائی ندارد! (۳)

"حزب دموکرات کردستان ایران" به نظر می رسد که بیش از دیگران، برای توضیح وضعیت سیاسی ایران، از وارد شدن در "جزئیات" بی نیاز است. بیانیه این حزب به قصد تحریم انتخابات، توضیح می دهد که مردم ایران، پس از ۲۲ سال حاکمیت ج. ا. به ماهیت این رژیم کاملاً پی برده اند و "دوز و کلک آن را خوب شناخته اند." و به همین دلیل از اختلافات موجود میان جناح ها "قطع امید کرده اند" بیانیه نتیجه می گیرد که به همین دلایل واضح، مسئولان رژیم "یقین دارند انتخاباتی سوت و کور و بی رونق" در پیش دارند و به همین دلیل "دلواپسی و نگرانی" فزاینده ای دامنه شان را گرفته است. با اینحال، بیانیه "احتمال" داده است که خاتمی اینبار نیز اکثریت آراء را بدست آورد، "چراکه نامبرده نه فقط برای جناح خود، که فراتر از آن برای جناح - به قول وی - "مقابل" نیز مناسب ترین مهره است. بیانیه به همین دلیل نتیجه گرفته است که مردم ایران در برابر این "خیمه شب بازی انتخابات" بهتر است بی تفاوتی خود را به حکومتگران نشان دهند. حیرت آور اینکه بیانیه حزب مذکور، پس از اینکه از مردم خواسته است که بگذارند "خود جمهوری اسلامی" نام هرکس را که می پسندد از صندوق ها بیرون بکشد، به شیوه آخوندهای قشری انتخاب احتمالی خاتمی با آراء مردم را "گناهی" بر دوش آنها ارزیابی کرده و خطاب به مردم می گوید: "آجازه ندهید گناه انتخاب کردن فردی که نه در پی خدمت به آزمائهای مردم است و نه توان و قدرت چنین کاری را دارد بر دوش شما قرا گیرد."! (۴)

چگونگی شرکت در انتخاباتی که پشت سرگذاشتیم، مجادلات فراوانی به همراه داشت و مخالفین آن، همه نیروی خود را بسیج کردند تا علل اصلی ناخشنودی های خود و دلایل مخالف اشان علیه شرکت در انتخابات را برای دیگران توضیح دهند.

باید اذعان کرد که در ایران، طرفداران تحریم انتخابات برای بیان دیدگاههای خود و نیز ترویج و تبلیغ آن هیچ امکانی در اختیار نداشتند و قاعدتاً باید با ابزارهای ابتدائی نظیر شبنامه و اعلامیه های مخفی پیام خود را به اطرافیان شان رسانده باشند. در خارج از کشور اما، مخالفان انتخابات، همه امکانات خود را جمع کردند تا از طریق نشریات، رادیوها، اینترنت، جمع آوری امضاء و غیره، همه جا به تبلیغ دیدگاههای خود بپردازند.

تحریم با تکیه بر رمانتیسیم انقلابی

در میان گروههای تحریم کننده انتخابات، به طور کلی می توان سه نوع منطق و استدلال متفاوت را از هم تشخیص داد. گروه اول "انقلابیون" خشمگین هستند، که با نفرت و بیزاری از هرچه "آخوند" است، هیچ چیز جز سرنگونی تمام و کمال رژیم و تبدیل درخت های "پهلوی بالا" به چوبه های دار، راضی اشان نمی کند. این گروهها، با یادآوری اینکه چهارسال پیش هم با هوشمندی فراوان این عوام فربیی ها را برملا کرده بودند، چهارسال گذشته را دلیل بر صحت ادعای خود می شمردند و به ریش کسانی می خندند که فکر می کردند "با آمدن آخوندی دیگر از همان اصطبل و همان آخور، ایران از دست مافیای مذهبی نجات خواهد یافت." (۱)

باید بلافاصله یادآوری کرد که علیرغم "منطق" مشترک این گروهها، نوشته های آنها "بافت زبانی" واحد و یا حتی مشابهی ندارد و "ادبیاتی" با سطوح مختلف آنان را از هم متمایز می کند. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه له)، در بیانیه ای به مناسبت انتخابات، برای خوانندگان خود توضیح می دهد که "تجربه چهار سال گذشته" به مردم نشان داد که "جناح اصلاح طلب" خواستار "هیچ گونه اصلاحاتی به نفع کارگران و مردم زحمتکش و در جهت تامین حقوق و آزادی های توده های مردم ایران نیست" و در دوران حکومت آنها "مشکل بی کاری و گرانی به مراتب حادث تر شده است" و کارگران "نه تنها بهبودی در شرایط کار و زندگی" خود ندیدند، بلکه "حقوق و دستمزدهای اندک آنان نیز" ماهها به تعویق افتاد. این بیانیه سپس با شرح مختصری از اختناق و سرکوب سیاسی در سطح کشور یادآوری می کند که "خاتمی نه می خواست و نه می توانست جلوی این یورش ها را بگیرد." و نیز "تنها اقدام خاتمی اظهار قدردانی از اقدامات قوه قضائیه بود که عامل اصلی این تعرضات بود." این بیانیه، در پایان، موضوع کردستان را پیش می کشد و مدعی می شود که "کارنامه چهارساله خاتمی در کردستان از این هم تاریک تر است" و در برشمردن گناهان او از جمله از "آلوده کردن جوانان به مواد مخدر" و "کوشش آگاهانه در عقب مانده نگاه

← نکته قابل توجه در ادبیات این نوع گروه‌های سیاسی، حضور چشمگیر دآوری‌های افراطی و تفریطی درباره عوامل و روندهای اجتماعی و سیاسی در کشور است. بیشتر این نوشته‌ها، اصمینان دارند، و این اطمینان را به خوانندگانشان نیز منتقل می‌کنند که گویا "اکثریت مطلق" مردم ایران، به "ماهیت" این رژیم پی برده‌اند و دیگر فریب کسی را نخواهند خورد! در همه این نوشته‌ها، رای دادن مردم، و یا رای ندادن مردم، فرقی نمی‌کند معنائی جز "نه" گفتن به رژیم ندارد. این گروه‌ها، اگر هم بپذیرند که مردم، گوشه چشمی به یکی از جناح‌های حکومتی دارند، آنرا نه از سر همدلی با جناح مربوطه، بلکه به دلیل استفاده "هوشمندانه" از اختلاف‌های درون حاکمیت ارزیابی می‌کنند! بخش تفریطی دیدگاه این نیروها، مربوط به ارزیابی‌اشان از حاکمیت است. در رمانتیسیم انقلابی این گروه‌ها، دیکتاتورها هرگز عقب نشینی نخواهند کرد و قطعاً با خشونت سبانه از "منافع" خود دفاع خواهند کرد. به زعم آنها دیکتاتورها به هر کاری قادرند و هیچ چیز مانع اقتدارشان نیست. با چنین درکی است که ضرورت تسلیح توده‌ها و فرجام قهرآمیز تغییرات سیاسی در یک جامعه را نتیجه می‌گیرند. تردیدی نیست که تاریخ تحولات اجتماعی در قرن‌های اخیر، در اصلی‌ترین شکل خود، تأیید همین دیدگاه بوده است، و هیچ بعید نیست که در کشورهای عقب مانده، هنوز هم تا مدت‌ها، مشکل اصلی تحولات سیاسی، به همین الگو شباهت داشته باشد. با اینحال، وفاداری متعصبانه به این "تجارب" تلخ تاریخی باعث می‌گردد که امکانات کاملاً جدید ناشی از گسترش تمدن بشری، و آگاهی‌های فزاینده سیاسی و اجتماعی در میان حکومتگران و به ویژه شهروندان به کلی نادیده گرفته شوند. هوشمندی مردم یک جامعه در به کارگیری روش‌های متمدنانه با هدف ایجاد و تغییرات سیاسی در کشور و از این رهگذر، اجتناب از بهانه دادن به دست خشونت گرایان، و یا بهره‌گیری زیرکانه جناح اصلاح طلب حکومتی از تمام وسایل ارتباط جمعی پیشرفته اوایل قرن بیست و یکم به قصد ترویج دیدگاه‌های خود و به ویژه منزوی کردن معنوی رقیب، که تأثیر مخرب بی‌واسطه‌ای بر روحیه سردمداران این جناح، هواداران آن و به ویژه چماق بدستان و نیروهای سرکوبگر آن خواهد داشت، و یا مهارت رهبران اصلاحات در مذاکره با رقبای، در چانه زنی از بالا و فشار از پایین، در جلوگیری از وحشت زدگی خودکامگان و سرانجام واداشتنشان به عقب نشینی‌های گام به گام، همه و همه اتفاقاتی هستند که در چهارسال گذشته حیات سیاسی کشور را رقم زده‌اند. با اینحال، هواداران رمانتیسیم انقلابی، اگر تحولات چهارساله گذشته را هم البته با هزار اما و اگر تشخیص داده باشند، هرگز هیچ آینده موفقیت آمیزی بر سر آن پیش بینی نمی‌کنند. درست یک ماه و نیم قبل از انتخابات پرشور اخیر، محمدرضا شالگونی، در نشریه راه کارگر موضوع انتخابات در رژیم جمهوری اسلامی را سؤزه مقاله خود قرار داده، با یادآوری انتخابات‌های مختلف در طول عمر رژیم اسلامی، تحلیل کمابیش واقع بینانه و هوشمندانه‌ای از آنها کرده و نتیجه گرفته است که "جمهوری اسلامی بحرانی تر و شکننده تر از آن است که بتواند حتی انتخابات‌های تحت نظارت استصوابی را تحمل کند." با اینحال، نویسنده کمترین امیدی برای خوانندگانش باقی نمی‌گذارد که مثلاً به یمن حضور گسترده مردم در صحنه انتخابات آتی و ناتوانی تمامیت خواهان در لغو انتخابات، این شانس هست که مردم بار دیگر ضربه سختی به اعتبار خودکامگان وارد کنند و به تخریب هرچه بیشتر روحیه آنان

بپردازند و به قول شالگونی رژیم را "بحرانی تر" کنند. از این روست که او کمترین امیدی به مردم نمی‌دهد که با شرکت در انتخابات "بحران" را که رژیم را "شکننده تر" می‌کند، او و سازمان سیاسی‌اش را به مقصود نزدیک تر کنند. او صاف و ساده پیش بینی می‌کند که "دستگاه ولایت" در تدارک انتخاباتی است که با گذشته "کاملاً فرق داشته باشد." و نتیجه می‌گیرد که "بعد از این انتخابات‌ها به وسیله خود دستگاه ولایت مرگ او خواهد شد." و سپس با اشاره به چند اپیزود کم اهمیت سیاسی، مدعی می‌شود که از نظر جناح خودکامه، "مساله اصلی انتخابات خرداد ماه آینده"، نه نامزدشدن یا نشدن خاتمی در انتخابات است و نه تحریم یا شرکت مردم در آن. مساله اصلی این است که جریان انتخابات چنان عایق بندی شود که وارد شدن شوک دیگری از قبل آن به دستگاه ولایت ناممکن گردد.

شالگونی نوشته‌اش را با این جمله پایان می‌دهد: "آنها در تدارک یک "نه" - انتخابات" اند." (۵) نویسنده در این پیشگویی، کمترین امکانی باقی نگذاشته، که دستگاه ولایت فقیه در تحقق رویاهایش موفق نشود و مردم با حضور گسترده در صحنه شوک بزرگ دیگری بر پیکر فرسوده محافظه کاران وارد آورند.

همانطور که گفته شد، این نیروها، از یکسو با معنا کردن های ذهنی رای دادن‌ها و یا رای ندادن‌های مردم، و عمدتاً با انتساب بخششگرانه "هوشمندی" های بسیار پیچیده به رای دهندگان، انتخابات را از معنای واقعی و قابل فهم آن تهی می‌کنند و از سوی دیگر، دیکتاتورها را آن چنان لایزال و قدر قدرت می‌نمایانند، که هر نوع عقب نشینی اجباری - یا زیرکانه - آنها مثلاً در مقابل یک انتخابات، یک ترفند محیلانه معنا گردد و در نتیجه بی اهمیت ارزیابی شود.

تحریم انتخابات به کمک ناشکیبائی انقلابی!

در میان تحریم کنندگان انتخابات، گروه دومی را می‌توان تشخیص داد که عمدتاً درک کمابیش واقع بینانه‌ای از جنبش دوم خرداد داشته‌اند و گرچه همیشه با اکراه برخی دستاوردهای آنرا ستوده و گاهی نیز با تعدادی از بازیگران سیاسی این جنبش، همدلی و هم‌آوایی کرده‌اند، با اینحال، امروز پس از چهار سال که از عمر این جنبش می‌گذرد، با علائم آشکاری از ناشکیبائی و ناسپاسی، حوصله انقلابی‌اشان از دست این "بازی" به سرآمده و به ترمیم برج و باروی رزم جویانه سالهای گذشته روی آورده‌اند. سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، از زمره نیروهائی است که به این دسته بندی تعلق دارد. در اعلامیه تهییجی آنها برای تحریم انتخابات، از همه عوامل منفی ممکن برای قانع کردن خوانندگان استفاده شده است، این نکات عبارتند از:

۱- در این انتخابات نیز، "همچون دیگر انتخابات ۲۲ سال گذشته" کاندیداها مورد قبول شورای نگهبان حضور دارند.

۲- شرایط این انتخابات: سرکوب آزادی‌ها، توقیف روزنامه‌ها، دستگیری و اسارت بسیاری از روزنامه نگاران و نویسندگان، سرکوب تظاهرات کارگران و زحمتکشان... و غیره است. نویسندگان بیانیه به عقلشان خطور نمی‌کند که مردم ایران، درست به همین دلایل، قانع شده‌اند که در انتخابات شرکت کنند و کاندیدائی را برگزینند که با رقبایش بر سر همین مرزهای آزادی اختلاف نظر دارد.

۳- بیانیه متذکر شده است که "هر دو جناح، مردم را به شرکت گسترده در انتخابات" دعوت کرده‌اند. و یادآوری کرده است که "خامنه‌ای شرکت در انتخابات را یک تکلیف شرعی اعلام می‌کند" واضح است که نویسندگان بیانیه می‌خواهند به ←

← مردم بفهمانند که منافع هر دو رقیب انتخاباتی در این است که مردم بیشتری در انتخابات شرکت کنند و برای اثبات آن از خامنه ای نقل قول آورده اند! باید از این آقایان پرسید که اگر من از خامنه ای صدها نقل قول در تمجید آزادی، مردم سالاری، حقوق زحمتکشان، عدالت اجتماعی و غیره بیاورم و بخواهم ثابت کنم که او و خاتمی حرفشان یکی است، به من نخواهند خندید؟ در این صورت چرا انتظار دارید که با آوردن نقل قول بالا، درحالی که مردم ایران هزاران شواهد غیرقابل انکار دارند که جناح محافظه کار تمام نیروی خود را برای پائین آوردن آراء انتخاباتی به کار گرفته است، به حرف شما نهند؟ این تازه در حال است که از دستتان به خشم نیایند و به عوام فریبی متهمتان نکنند.

۴- بیانیه متذکر شده است که خاتمی نتوانست در راه تحقق شعارهای انتخاباتی خود همچون "توسعه سیاسی و گسترش آزادی ها" گامی بردارد.

به گمان من، مردم ایران هرگز چنین استدلالی را نخواهند پذیرفت. در واقع اگر قرار باشد در یک مقایسه تطبیقی، توسعه سیاسی و میزان آزادی در دو دولت ژاک شیراک و محمدخاتمی مقابل هم قرار گیرند، حق با نویسندگان بیانیه است که احتمالاً در دوران شرایط دموکراتیک حکومت شیراک به سر می برند. ولی معمولاً مردم ایران "توسعه سیاسی" و "گسترش آزادی ها" در ایران را با چهار سال پیش، با دوران سیاه پیش از دوم خرداد مقایسه می کنند، و گرچه ممکن است این میزان از آزادی های شکننده راضی اشان نکند، اما به نظر نمی رسد که بگویند خاتمی "نتوانست" در این زمینه "گامی بردارد".

۵- در ایراد گرفتن به "قانون گرایی" خاتمی بیانیه معتقد است که این شعار، در خدمت آزادی ها نبوده که هیچ، بلکه وسیله ای شده است که جناح خامنه ای "مخالفین و منتقدین را" به بند بکشند و "خودسری و بی قانونی" در کشور "تداوم" یابد.

جای تاسف است که سازمان اتحاد فدائیان، که نشریاتش در سالهای اخیر، شاهد دقت نظر آنها در جزئیات حوادث سیاسی کشور بوده است، یکباره این چنین به کلی گویی های غیرمنصفانه و به کلی نادرست متوسل گردد. در واقع بسیاری از گردانندگان این سازمان به خوبی می دانند که به "بند کشیدن" مخالفین و منتقدین اینک با شعار قانون گرایی خاتمی، به دست اندازهای طولانی در زمینه ی تشکیل دادگاه، انتخاب وکیل، هیات منصفه، انعکاس وسیع دفاعیه ها در مطبوعات و بعد هم نامه نویسی از زندان و غیره انجامیده است، درحالیکه پیش از شعار قانونگرایی، این کار به وسیله چاقوکشان زبردست سعید امامی و علی فلاحیان در نیم ساعت انجام می شد و همین دوستان عزیز بیانیه نویس، مطمئناً لیست صدها منتقد و مخالف را در اختیار دارند که پیش از دوم خرداد اگر خبر زندانی شدنشان مخفیانه به خارج از کشور نمی رسید نعلیشان در کوچه و خیابان پیدا می شد. اگر بیانیه متذکر می شد که علیرغم مزایای این قانون گرایی برای منتقدین خودی و مسلمان، درباره دستگیری و زندانی کردن دیگران این قوانین رعایت نمی شود، می شد به آنان حق داد. اما حمله کردن به همین قانون گرایی و تحریف کردن حقایق، موضوعی نیست که مردم را متقاعد کند و شعار تحریم را موجه جلوه گر سازد.

عربیانیه یادآوری کرده است که مردم در سه انتخابات گذشته رای داده اند ولی رای آنها "تغییری در وضعیت ایجاد نکرده است." و نتیجه گرفته است که بنابر این رای مردم برای اصلاح

طلبان "تنها ابزاری است برای چانه زنی در حکومت." و در "بهترین حالت" رای به "ادامه وضع موجود" است.

می توان فهمید که برای اعضا و هواداران بلافصل این سازمان، که با ادبیات متداول تشکیلاتی آشنائی دارند، هر سه موضوع یاد شده، بار منفی دارد و می تواند آنها را قانع کند که بهتر است در انتخابات شرکت نکنند. ولی واکنش مردم در قبال این نکته ها چیست؟ اول اینکه آراء سه انتخابات گذشته "تغییری در وضعیت ایجاد نکرده" جمله خبری نادرستی است. مردم تغییر در وضعیت را با پوست و گوشت خود حس می کنند، و حتی اگر بر سر کم یا زیادش اختلاف داشته باشند، درباره اصل موضوع کسی تردیدی ندارد. نکته دوم اینکه بیانیه نویسان معتقدند رای مردم برای اصلاح طلبان "ابزاری برای چانه زنی است" و به نظر می رسد فکر می کنند که مردم از اینکه رای آنها وسیله ای برای چانه زنی باشد ناخشنود خواهد شد. درحالیکه تاکتیک فشار از پائین و چانه زنی از بالا، در چهار سال گذشته، مفهومی شناخته شده و مکرراً استفاده شده ای است که هیچ کس هم آنرا پنهان نکرده است و گرچه قاعدتاً درباره میزان تاثیر گذاری اش میان هواداران اصلاحات ممکن است نظر مشابهی وجود نداشته باشد، اما بر سر اصل تاکتیک، نه در میان مردم و نه در میان بازیگران سیاسی اختلاف دیده نشده است. البته محافظه کاران از این تاکتیک انتقاد زیادی کرده اند و آنرا نوعی مرد رندی به حساب می آورند، با اینحال با تاسف اعتراف می کنند که کارائی و تاثیرات معین خود را بجای گذاشته است. در واقع مردم به خوبی می دانند که "موضوع" چانه زنی، گرفتن مثلاً چند دست عبا و عمامه اضافی برای روز مبادا نیست، بلکه، اختلاف بر سر تعریف امنیت، مرزهای آزادی، دفاع از شفافیت و احیای مجدد آن بخش از قوانین رژیم است که در دوران تسلط خودکامگان، به کلی تعطیل شده بودند و اینک به یاری آراء مردم و پشتیبانی فعال افکار عمومی، به آهستگی و با اکراه دوباره راه اندازی می شوند. مردم می پرسند این چانه زنی چه عیبی دارد که نباید برای تقویت طرف اصلاح طلب مذاکره، با آراء میلیونی به یاری اش شتافت؟ و سرانجام اینکه نویسندگان بیانیه، "بهترین حالت" شرکت در انتخابات را، رای به "ادامه وضع موجود" قلمداد کرده اند. همانطور که گفته شد، آشنایان با ادبیات این سازمانها، از قبل می دانند که مفاهیمی همچون "چانه زنی" و "ادامه وضع موجود" بی توجه به مصادیق مشخص آن، نکاتی با بار منفی بسیار قوی هستند و اگر در نوشته ای بکار روند، تکلیف خواننده در داوری نسبت به آنها از قبل واضح و میرهن است! با اینحال، باید به این دوستان یادآوری کرد که نگارنده موارد متعددی از رای دادن به خاتمی را در انتخابات اخیر سراغ دارد، که رای دهندگان، با سرخوردگی کامل از احتمال پیروزی اصلاح طلبان بر محافظه کاران، تنها به امید "حفظ وضع موجود"، یعنی دوگانگی در حاکمیت، ادامه چانه زنی های اصلاح طلبان، ادامه انتشار نشریات نسبتاً آزاد، چیده شدن دم آمرین به معروف و ناهیان از منکر، چاپ نسبتاً آزادانه کتاب های مختلف، شکل گیری آرام نهادهای جامعه مدنی در قالب انجمن ها و سازمانهای مختلف، آزادی های نسبی برای دختران و پسران ... و غیره، اقدام به شرکت در انتخابات کرده اند، و معتقد بودند که شکست احتمالی خاتمی، بازگشت به دوران سیاه است و تفاوت آراء ناچیز خاتمی با محافظه کاران هم، جز روحیه بخشیدن به جبهه سردرگم محافظه کاران و انسجام مجدد نیروهایشان، نتیجه دیگری دربر ندارد. پس بهتر است برای "حفظ وضع موجود" هم که شده، به خاتمی رای داد! ←

تحریم های بهانه جویانه

در میان نیروهای تحریم کننده انتخابات، به طور قطع ضعیف ترین، متناقض ترین و حیرت آورترین موضع گیری ها، به کسانی اختصاص دارد که در چهارسال گذشته، برخلاف انقلابیون سیخکی، انقلابیون رمانتیک و شتابزدگان ناشکیبا، با دقت و حساسیت حوادث سیاسی ایران را تعقیب کرده و با کلیه زیر و بم تحولات سیاسی ایران آشنایی دقیق دارند، و از این رهگذر تفسیرهایشان نیز از حوادث سیاسی ایران با واقعیت نزدیکی بسیاری داشته است. از میان این موضع گیری ها، می توان به برخی نوشته ها در نشریه کار اشاره کرد، که نویسندگان آن، کوشیده اند با حفظ متانت یک مفسر آگاه، به نتایجی واژگونه دست یابند و به همان مواضع حیرت انگیزی برسند، که نویسندگان مثلاً "کومه"، با سهولت و بی هیچ تناقضی، قادر به اثبات آن هستند.

چنین است که برای مثال، فریدون احمدی - عضو هیات تحریریه نشریه کار - در مقاله ای درباره انتخابات (۷) تصمیم گرفته است که پروژه سیاسی محدود کردن اختیارات و مهار ولی فقیه را، که به قول خود او پروژه اصلاح طلبان حکومتی است که شعار بخشی از اپوزیسیون را نیز تشکیل می دهد، شکست خورده قلمداد کند. می دانید دلایل او چیست؟ باور کردنی نیست ولی او با صراحت می گوید: به این دلیل که ولی فقیه و اطرافیان، "تمایلی" - نهاده شده - به حفظ قدرت مطلقه دارند!

گرچه من کمترین اطلاع جامعه شناختی از انواع متنوع تمایلات حفظ قدرت و از جمله تمایلات "نهاده شده" ندارم و در نتیجه بی جهت خود را وارد معقولات نمی کنم، با اینحال، می توانم حدس بزنم که منظور نویسنده مقاله اشاره به تمایلات سفت و سخت ولی فقیه به حفظ قدرت مطلقه باشد. در این صورت بهتر است آقای احمدی مثال هائی تاریخی درباره دیکتاتورها و تمایلات متفاوتشان نسبت به مال و مکتب و قدرت دنیا به خوانندگانشان ارائه دهند تا بتوان تشخیص داد پروژه سیاسی محدود کردن قدرت دیکتاتورها، با "تمایلات" قدرت طلبانه کدام نوع آنها سازگار و با کدام نوع ناسازگار است که از این به بعد چهار سال وقت صرف پروژه ای نشود که آخر و عاقبتش از قبل معلوم است!

دومین دلیل فریدون احمدی، برای اثبات شکست این پروژه نیز، متأسفانه به همان اندازه اولی نامفهوم و ناچسب است. او معتقد است که دلیل دوم شکست این پروژه، "گسترده گی و عمق جنبش دگرگون خواهی مردم" ایران است که در جامعه ای به اندازه کافی "سکولاریزه و عرفی زندگی می کنند و در نتیجه تحمیل یک حکومت دینی به چنین جامعه ای دچار شکست قطعی خواهد شد. همانطور که دیده می شود، منهدم مثل بقیه خوانندگان انگشت حیرت به دهان مانده ام، که بالاخره چه رابطه ای میان شکست پروژه شرافتمندانه "مهار ولی فقیه" و ذکر واقعیات ذکر شده وجود دارد. در جامعه ای اینهمه سکولاریزه و با مردمی اینهمه فهمیده و دگرگون خواه، منطقاً شعار سطح پائین مهار ولایت که باید با سهولت بسیار بیشتری عملی شود، تا در یک جامعه عقب مانده و با مردمی مخالف دگرگونی؟ چرا احمدی به این استدلال نجسب روی آورده است؟ خواندن چند باره مقاله او متوجهتان خواهد کرد که او کلکسیون از دلایل آبدار برای اثبات مواضعش فراهم کرده که هرکدام چسبید چه بهتر و اگر نجسبید می شود از خیرش گذشت. مثلاً دو پاراگراف بعد، وی می نویسد حد نازل شکل گیری نهادهای مدنی، نبود سنت و فرهنگ دموکراتیک و البته عوامل دیگر ... استقرار حکومت "غیر مطلقه" را در ایران ناممکن می کند!

احمدی می نویسد شعار "کمی بیشتر جمهوری، کمی کمتر ولایت" پس از تشکیل مجلس ششم به خط آخر رسیده است.

معنای واضح این چند جمله این است که در چهار سال گذشته، چنین شعاری در دستور روز بوده، سیر تکاملی خود را، در جهت کمتر کردن ولایت و بیشتر کردن جمهوری به انجام رسانیده و اینک آخر خط نمایان شده است. این بخش از مطلب چهره همان مفسر آگاه نشریه کار است که با خبرگی تغییرات و نیز سیر تحولات را دیده و به درستی نشان می دهد. فریدون احمدی در اینجا ناگهان چهره عوض می کند و مثل یک چریک اقلیتی سر تا پا مسلح آنهم از قول هموطنان هگل و مارکس می نویسد که اساساً "کمی" حمله وجود ندارد! و سپس خشمگین و ناشکیبا یک جامعه متمدن را با زن حامله همسان می کند تا بگوید "یا تعیین کننده جمهور مردم است و یا ولایت فقیه حاکم است!"

فریدون احمدی در این مقاله، با یادآوری انتخابات دوم خرداد که به قول وی نبردی میان مدافعان وضع موجود و هواداران تغییر بود، متذکر می شود که این معنا در انتخابات اخیر "تحصیل حاصل" است و بی حوصله از تکرار حوادث می پرسد: "مگر یک مضمون چند بار به رفراندوم گذاشته می شود؟" نویسنده توضیح می دهد که به عقیده او، خروج از بن بست، تلاشی در راه تغییر قانون اساسی است و خاتمی چون با این تغییر موافق نیست پس "شایسته پشتیبانی نیست". او البته برای این عدم شایستگی دلیل بامزه دیگری هم دارد و آن اینکه افشاء کرده است که محافظه کاران هم هوادار خاتمی هستند و این افشاگری را درحالی انجام می دهد که به قول او، هم دوم خردادی ها و هم برخی از تحلیلگران اپوزیسیون، این واقعیت را پنهان می کنند!

در مورد نکته اول، یعنی عدم شایستگی خاتمی به دلیل مخالفتش با تغییر قانون اساسی، اگر میلیون ها ایران که در این سالها حمایتش کرده اند، بی توجه به سمت و سوی حرکت خاتمی، تنها به جملات قصارش در تکریم های - گاه حال به هم زن - از ولی فقیه، در دفاع از میراث خمینی، در وفاداری به اسلام حکومتی و غیره توجه می کردند و به بهانه جوئی می پرداختند، هرگز همین دستاوردهای شکننده فعلی هم به دست نیامده بود و محافظه کاران اینک شاد و شنگول سوار بر خر مرادشان به حکمرانی مشغول بودند. و اما درباره نکته دوم، این واقعیت در نوشته دوستان فریدون احمدی وجود دارد، که محافظه کاران پس از اطمینان از ناتوانی خود در سلب صلاحیت خاتمی، پس از پذیرفتن این حقیقت تلخ که انتخابات را نمی توان لغو کرد، پس از نظر سنجی های مخفی و آشکار در میان مردم و اطمینان به اینکه هیچ آلترناتیو دیگری جز خاتمی برنده نخواهد شد، آنگاه مثل همه قماربازان جهان، خود را دلداری خواهند داد که بهر حال، باتوجه به منافع کل نظام، خاتمی از رضا پهلوی، از فریدون احمدی و یا از مسعود رجوی بهتر است! به این اعتبار، حرف احمدی درست است که "محافظه کاران خاتمی را می خواهند" و یک حرف درست دیگر هم می زند: "اما با آراء ضعیف". ولی او برای خوانندگان مقاله اش توضیح نمی دهد که پس چرا با برحذر داشتن مردم از پشتیبانی از خاتمی، به تحقق آرزوی خودکامگان یاری می رساند؟

۱- بیانیه تحریم انتخابات با امضای "حزب سوسیال دموکراسی ایران"، به تاریخ ۱۵/۰۱/۸۸

۲- خبرنامه سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه له)، یکشنبه ۱۳ خردادماه ۸۰

۳- اطلاعیه مجامع اسلامی ایرانیان در تحریم انتخابات به تاریخ ۲۸/۵/۰۱

۴- بیانیه در رابطه با انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری و انتخابات میان دوره ای مجلس ششم - کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران، ۱۳۸۰/۲/۳۰

۵- تک برگی راه کارگر شماره ۱۱۳ - ۱۳۸۰/۱/۳۰

۶- بیانیه درباره انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری - کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران، ۱۳۸۰/۳/۴ (صفحه ۱۰ - خط هشتم)

۷- کار، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، شماره ۲۵۸، چهارشنبه ۱۳۸۰/۳/۹

است بر سمت و سوی تحولات. مسئله مهم سرعت و محسوس بودن این تحولات برای اقشار گوناگون مردم است که در عین دارا بودن منافع مشترک، منافع ویژه ای نیز دارند که تحقق آنرا طالبند.

دولت اصلاح طلبان در دور نخست، فضای اجتماعی را برای پذیرش ضرورت انجام تحولات آماده ساخت و نور این امید را در دلها روشن ساخت که انجام تحولات سیاسی و اجتماعی در درون نظام جمهوری اسلامی امکان پذیر است و نیروهایی به صحنه آمده اند که آماداند با واقعیات اجتماعی رویارو شوند. در این دوره، اثبات عملی این امکان و نشان دادن این موضوع در دستور روز قرار دارد که آیا این جنبش اصلاح گرانه می تواند راه ها را برای استقرار نظامی مردم سالار هموار سازد یا خیر.

دولت اصلاح گرایان باید با پشتوانه رای انبوه مردم در کنار انجام وظایف اجرایی، هدایت روند اصلاحات را نیز عهده دار شود و به مثابه ارگان قدرتمند قانونی در صحنه سیاسی ظاهر شود. متأسفانه در دوره قبل دولت با توجه به گستردگی و خطیر بودن وظایفی که به عهده داشت، علیرغم برخورداری از اعتماد و پشتیبانی مردم آنگونه که باید عمل نمی کرد و در بسیاری موارد اسیر شانه‌زهایی می شد که از سوی محافل غیر قانونی و غیر رسمی متوجه دولت بود. اگر دولت جدید نیز به برخی مصلحت اندیشی های ناسالم تن دهد و منافع ملی را که در نتیجه رای گیری تبلور یافته فدای فضای موجود میان جناح های حاکم کند، به ژرف تر شدن بی اعتمادی و انبوه تر شدن صف کسانی یاری می رساند که امیدی به بهبود شرایط ندارند و بی اعتنائی را پیشه ساخته اند.

دولت اصلاح گر باید برای جلب اعتماد عمومی برنامه مدون و شفاف برای اصلاحات در همه گستره های زندگی تدوین کند: برنامه هایی برای توسعه سیاسی چنان که برای مردم قابل درک و محسوس باشد و امنیت قانونی و اجتماعی را تضمین کند، برنامه هایی برای انجام رفوهم های اقتصادی چنان که تامین کننده منافع اقشار گسترده مردم باشد، با رکود اقتصادی مقابله کند و با افزایش سرمایه گذاری ها به کاهش بیکاری بیاانجامد و تورم را مهار ←

دولت اصلاح طلبان در برابر وظایفی سنگین

و. معصوم زاده

دمکراتیک را دارند واز ارگان های منتخب این انتظار را دارند که شرایط را برای بسط این مناسبات فراهم سازند و از فرصت هایی که فراهم آمده است و در تاریخ معاصر ایران شاید بی نظیر باشد استفاده کنند، چراکه این شرایط تاریخی همیشگی نیستند و اقیانوس الطاف مردم به حکومتیان بی کران نیست.

نتیجه انتخابات نشان می دهد که اکثریت عظیم مردم ایران خواهان تحول در زندگی سیاسی و اجتماعی ایران هستند.

مردم با شرکت در انتخابات ۱۸ خرداد و تجدید عهد خود با خاتمی و اصلاح طلبان، باری را که بر دوش آنانست سنگین تر کرده اند. سید محمد خاتمی و دولت اصلاح طلبان، اکنون وظیفه دارند به عهد و پیمان خود با مردم عمل کنند. افزایش شمار ایرانیانی که در انتخابات شرکت نکرده اند، نشان می دهد که دولت خاتمی و اصلاح طلبان نمی توانند سنگرها را یکی پس از دیگری فتح کنند و انتظار داشته باشند مردم تا ابد دل خود را به "صداقت معلم پاکی" خوش کنند. اینک دوران مبارزات انتخاباتی به سر آمده و زمان آن فرا رسیده است که دولت جدید اصلاح طلبان، با وقوف کامل به درس های انتخاباتی، به اقداماتی دست زنند که به دگرگونی چشم گیری در شرایط زیستی مردم بیاانجامد.

نتایج انتخابات نشان می دهد که انتقال رای از جناح اصلاح طلبان بسود محافظه کاران و طرفداران حفظ شرایط موجود صورت نگرفته، بلکه تائیدی بوده

انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و سید محمد خاتمی برای یک دوره چهار ساله دیگر به سمت ریاست جمهوری انتخاب شد.

علیرغم نوسانات محسوس در تعداد رای دهندگان و آرای خاتمی، نتیجه انتخابات بار دیگر نشانگر بیان خواست وافر مردم، مبنی بر لزوم تداوم روند اصلاحات است و سید محمد خاتمی مورد اعتماد مردم برای پیگیری این خواست ها می باشد.

نتیجه انتخابات نشان می دهد که اکثریت عظیم مردم ایران خواهان تحول در زندگی سیاسی و اجتماعی ایران هستند و صندوق انتخابات و برگ رای را بهترین وسیله برای ابراز این خواست می شناسند. شرکت وسیع مردم در انتخابات نشان داد که آنان به توسعه سیاسی اعتقاد عمیقی دارند و بر این امر تاکید می ورزند که انتخابات شیوه متمدنانه ای برای سامان دادن به نظام سیاسی در کشور است و آرزوی آنان نهادینه شدن آنست. مردم طالب مشارکت هرچه بیشتر درزندگی سیاسی کشورند و با شرکت گسترده خود در انتخابات بر این نکته تاکید دارند که قدرت از مردم منشأ می گیرد و بدون این پشتیبانی سخن گفتن از مردم سالاری لاف زنی های بی مایه است. استقبال از انتخابات نشانه آنست که مردم به برقراری نظامی قانونمدار و قانونمند اعتقاد راسخ دارند و خواهان آنند که مناسبات حاکم در کشور بر این پایه شکل گیرد و محدوده هایی که خارج از نظارت قانون و ارگان های انتخابی وجود دارند برچیده شوند. مردم با مشارکت پیگیر در انتخابات اعلام می دارند که آمادگی زندگی در مناسبات

← سازد، برنامه هایی که موجب پیشرفت جامعه و استفاده از همه ذخائر مادی و معنوی کشور شوند.

وظیفه دولت خاتمی و پیشاپیش آن گروه های اصلاح طلب، روی آوردن به یک گفت و شنود در سطح ملی است که مرکز آن باید بحث بر سر لوازم و مختصات مردم سالاری در ایران و راه های گشودن دورنمای رشد و تکامل ایران به سوی جامعه ای باز و دموکراتیک باشد.

بدیهی است که با توجه به شرایط سیاسی حاکم بر ایران نمی توان سقف انتظارات را از دولت خاتمی چنان بالا برد که از محدوده ای که نظام بر او تحمیل می کند فراتر رود. اما از آنجائی که اصلاح گرایان با شعار "ایران برای همه ایرانیان" به صحنه آمدند باید جدا بر این امر تاکید داشت که گستره مشارکت های سیاسی و اجتماعی مختص به جناح های شناخته شده موجود نیست و همه مردم ایران حق دارند در چارچوب قوانین موجود در زندگی سیاسی و اجتماعی شرکت داشته باشند. علاوه بر آن مقدمات حقوقی و چارچوب های قانونی این شعار مورد بررسی قرار گیرد و شرایط عملی کردن آن فراهم گردد. نمی توان در شرایطی که استفاده از حق مشارکت تحت عناوین گوناگون مورد پیگرد ارگان های قانونی و غیر قانونی قرار می گیرد و در واکنش نسبت به این پیگردها فقط به ابراز تاسف اکتفا کرد. باید به جدی بودن آن شعار و مطرح کنندگان آن اعتماد داشت. برای گسترش و بسط جو تفاهم ملی و زنده نگاه داشتن بارقه امید به تحولاتی که در دلها هنوز روشن است، دولت وظیفه دارد بگونه ای روشن و با صراحت هرگونه تخطی از قانون را محکوم سازد و به تغییرات قانونی اقدام نماید که به چند گونهی و تعدد مراکز تصمیم گیری خاتمه دهد و همه ارگان های موازی ارگان های دولتی را برچیند و نظارت ارگان های انتخابی بر همه ارگان های قانونی را تامین کند. آزادی بدون قید و شرط همه بازداشت شدگان اخیر و برچیدن همه بازداشت گاه های غیر قانونی نخستین وظیفه دولت است که نشان می دهد گام های واقعی بسوی

آرمان های آزادی خواهانه مردم برداشته می شود. تا زمانی که هنوز تاریکخانه های مرموز فعالند و دولت در دولت های خودکامه بدون کوچکترین بازخواستی عمل می کنند، انجام دموکراتیک ترین انتخابات و بهترین نتایج، وافی به مقصود نیست. باید از این گفته های فلاحيان (در صورت صحت آن) لرزه بر اندام اصلاح طلبان بیافتد که گویا عده ای از محکومان قتل های زنجیره ای را بخشوده و برای دلجویی به سفر حج فرستاده اند (پاسخ به روزنامه ملت اواخر خرداد ماه). جز آن، خبرهای موثق حاکی از آنست که تروریست های ضارب حجابیان مورد عفو قرار گرفته اند و این در حالی است که حجابیان بر صندلی چرخدار جامعه سیاسی ایران را از افتادن در ورطه بنیادپرستی بر حذر می دارد و گنجی و باقی که بخشی از جنایات محافل تاریکخانه ها را افشا ساخته بودند هنوز در زندان نشسته اند و آمرین و مجریان قتل های زنجیره ای بر ساده لوحی آنان می خندند. در سال های نخستین انقلاب، زمانی که دفاتر گروه های دگر اندیش مورد هجوم نیروهای حزب الهی قرار می گرفتند، برخی نیروهای سیاسی و به ویژه حزب توده ایران چنین وانمود می کردند که این یورش ها عملی سازمان یافته برای برچیدن بساط گروه های دگراندیش و انحصاری کردن قدرت نیست و با نسبت دادن این اعمال به گروه های غیر مسئول از اهمیت آن در چارچوب تحکیم تدریجی استبداد مذهبی می کاستند. اما اکنون دیگر نمی توان با جدا کردن امر تاریکخانه ها از روند کلی دموکراتیزاسیون حیات جامعه، از اهمیت مخرب آن در این روند کاست. پذیرفتن انحصار قوه قهریه دولت متوجه همه است و دولت وظیفه دارد در قبال هر کس و هر محفلی اعمال قدرت کند. چنان که اقدام مسلحانه در برابر دولت انتخابی باید با واکنش قاطع دولت و نیروهای انتظامی روبرو شود، چنین اعمال خودسرانه ای نیز در ردیف اقدام مسلحانه است و تعادل و صلح مبتنی بر قانون را در جامعه نشانه می گیرد. معمولاً چشمان حکومتیان به سوی غیر خودی ها متوجه است و اعمال شخصی پوشان (که از نامگذاری شفاف نیز بر آن ها طفره می روند) به صورت افراط در دلسوزی، ناچیز جلوه گر می شود. برای همین هم دولت آقای خاتمی وظیفه دارد در بدست گرفتن اختیار و

نظارت بر نیروهای انتظامی جدیت بخرج دهد. دولت منتخب اکثریت مردم ایران باید از چنان اقتداری برخوردار باشد که بتواند آرامشی را که مورد پذیرش اکثریت مردم ایران است، در جامعه برقرار سازد.

دولت اصلاح طلبان، دولت منتخب بخشی از مردم ایران است که در پای صندوق های رای گیری حاضر شده و به آقای خاتمی رای داده اند. آقای خاتمی همواره بر این نکته تاکید داشته که دولت او دولت همه ایرانیان است. از عملکرد دور نخست ریاست جمهوری او چنین بر می آمد که منظور از همه، بیشتر جناح مقابل، یعنی جناح محافظه کاران بود و تلاش او در این راستا بود که سیاست ها را در فضای تفاهم با این جناح تدوین و عملی سازد. اکنون باید بر این امر پافشاری کرد که با توجه به انتخابات و نتایج آن، دولت آقای خاتمی به ایرانیانی نیز تعلق دارد که در انتخابات شرکت نکرده اند و دولت وظیفه دارد منافع و خواست های این عده از مردم را نیز مورد توجه قرار دهد، چرا که نمیتوان بیش از سی درصد از مردم ایران را نادیده گرفت، سی درصدی که بخش قابل توجهی از آنان امید خود را به اصلاحات از دست داده اند ولی خواست قلبی شان انجام و تحقق این اصلاحات است.

وظیفه دولت خاتمی و پیشاپیش آن گروه های اصلاح طلب، روی آوردن به یک گفت و شنود در سطح ملی است که مرکز آن باید بحث بر سر لوازم و مختصات مردم سالاری در ایران و راه های گشودن دورنمای رشد و تکامل ایران بسوی جامعه ای باز و دموکراتیک باشد. مدنیت امروزی خط قرمزهای مبتنی بر مسلک و دین و نژاد و ملیت و قوم را به رسمیت نمی شناسد و پیچیدگی و به هم پیوستگی جهان و پویایی رشد مناسبات اجتماعی و انسانی، هر حصار تنگی را که در برابر این رشد قرار گرفته می ترکاند و راه خود را باز می کند. سد کردن راه پیشرفت، همواره بهترین راه برای مقابله با کژروی های آن نیست، بلکه در بیشتر موارد به خلع سلاح شدن می انجامد. گفت و شنود در سطح ملی، برای آزادی و پیشرفت اجتماعی، مستلزم داشتن دیدی فراخ تر از چارچوب های تنگ قراردادی و تفکرات مبتنی بر نتیجه گیری های یکبار برای همیشه است.

گفتگوی سردبیر نشریه راه آزادی با بابک امیرخسروی (بخش دوم)

قصد من وداع با سیاست نیست!

* من به روال گذشته، سرباز حزب دمکراتیک مردم ایران هستم.
* ایرج اسکندری در بسیاری از رویدادهای سرنوشت ساز، موضع و درک درستی داشت.

برای اتخاذ تصمیم من بود. بدبختانه در جمهوری اسلامی همه رفقای ما را ناجوانمردانه و وحشیانه از بین بردند. من تنها باقیمانده رهبری حزب توده ایران هستم که شاهد و ناظر فعال و کنجکاو پلنوم های حزب از پلنوم چهارم به این سو بوده است. متأسفانه کس دیگری نیست که بتواند به بررسی این پلنوم ها و فعالیتهای حزب در دوران مهاجرت بپردازد. به ویژه آنکه بخواهد و بتواند تصویر درست و بی غرضانه ای از آن ارائه دهد. مطبوعات رسمی و نوشته ها، به ویژه آنچه در ایران و پس از انقلاب در اسناد و پرسش و پاسخها و سایر انتشارات حزب به خورد مردم داده اند، واقعاً مسخ تاریخ و پر از دروغ و بسیار گمراه کننده است. نقد من بر خاطرات کیانوری، گواه آن است. جلد دوم همین کتاب که هنوز دست به کار نوشتن آن نشده ام، مکمله آنست و عمدتاً شامل بررسی فعالیت رهبری حزب در دوران مهاجرت است. خیلی ها مرا تشویق به نوشتن خاطراتم می کنند. تا به حال از این کار اکراه داشته ام. با این حال اگر فرصتی شد شاید به آن بپردازم. اضافه بر این ها، رساله ها و نوشته های متعددی دارم که می باید آنها را بازنگری و ویراستاری و احیاناً تکمیل کنم. از جمله آنها نوشته های من در مورد مساله ملی، در نقد لنینیسم و درباره دمکراسی و چرکنویس کتابی درباره الجزایر است که همین طور روی دستم مانده اند. از سوی دیگر بخشی از مکاتباتی که من طی سالها با رفقای مختلف از جمله با اسکندری، طبری، کیانوری، میزانی، نوروزی، آذرنور و دیگران داشته ام، بر جای مانده که جمع و جور کردن آنها و دادن توضیح و انگیزه نگارش برخی از این نامه ها و اشاره هایی که در متن به کار رفته وقت زیادی می طلبد. تصور می کنم قسمتی از این مکاتبات جالب توجه باشد. همه این کارها وقت می خواهد. قصد دارم این نامه ها و اسناد را به یکی از بایگانی های معتبر دانشگاهی بسپارم، شاید به درد پژوهشگران بعدی بخورد.

ملاحظه می کنی که انجام درست و حسابی همه این کارها، سالها وقت لازم دارد و من فرصت زیادی در پیش رو ندارم. با وجود همه این پروژه ها، قصد من وداع با سیاست نیست. زیرا غیرممکن است. من یک انسان سیاسی و عاشق ایران و مردم نجیب و زحمتکش آن هستم. چگونه می توانم نسبت به مسائل ایران و مردم این مرز و بوم بی تفاوت بمانم و سرگرم یک کار آکادمیک صرف باشم؟ لذا تا حدی بخشی از وقت من همچنان صرف اینگونه کارها خواهد شد. گذشته از این ها من به روال گذشته، سرباز حزب دمکراتیک مردم ایران هستم و از لحاظ عاطفی و دلایل قابل فهم دیگر، در پیوند با آنم. بی گمان اگر نیاز جدی باشد، باز هم همه چیز را کنار می گذارم و خود را وقف کارهای حزبی می کنم. امید و آرزوی من اینست که چنین نیازی پیش نیاید. اطمینان دارم که چنین خواهد شد و این مختصر خلاء را رفقا به بهترین وجه پر خواهند کرد.

ب.م.: حال اجازه بده به سراغ برخی پرسشهای مربوط به گذشته برویم. ماه مه امسال مصادف بود با سالگرد درگذشت دو تن از یاران قدیمی و برجسته ما، که هر یک به سهم خود و به گونه ای متفاوت در شکل گیری جنبشی که به جدایی از حزب توده ایران و مالاً تشکیل ←

ب.م.: به مناسبت انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری، پلنوم وسیع شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران برگزار شد. خوانندگان راه آزادی در جریان تصمیمات سیاسی این پلنوم قرار گرفته اند. علاوه بر آن، یکی از موضوعات این پلنوم، مساله کناره گیری تو از زندگی فعال تشکیلاتی و سیاسی حزب بود. کسانی که از نزدیک با تو آشنایی دارند و در جریان امور هستند، می دانند که این موضوع تازه ای نیست و تو سالهاست که این خواست خود را مطرح کرده ای و هربار با اصرار دوستان، چنین تصمیمی به عهده تعویق افتاده است. اما شاید جزئیات این تصمیم برای بسیاری از فعالین و نیروهای سیاسی دیگر روشن نباشد. خواهشمندم توضیحاتی در مورد علل و انگیزه های تصمیم خود در اختیار خوانندگان قرار بده.

ب.ا.: حق با تست و توضیحی ضرورت دارد. در این باره به خود من تلفن های متعددی شده و به دنبال علت «واقعی» و مطالب «پشت پرده» اند و عموماً ناباورند و نیاز به توضیحات و روشنگری دارند. دوستانی که مرا فردی زودرنج و احساساتی می شناسند، ماچرا را به حساب اختلاف نظر جدی با سایر رفقا می گذارند و سوالات و خیالپردازی های گوناگونی دارند. علت این سوالات و ابهامات، اضافه بر بدبینی ریشه دار ما ایرانی ها به هر چیز و اینکه همواره در زیر هر کاسه ای در پی نیم کاسه ای هستیم، نامانوس و نامتعارف بودن تصمیم من است. عرف این بوده که مردان سیاسی را تا دم مرگ در «پست فرماندهی» ببینند.

من از بیست سی سال پیش، همواره درباره همین موضوع فکر می کرده ام و از مشغله های ذهنی من بود. مشاهده حالت رقت بار رهبران شوروی نظیر برژنف و چرننکو و ... که حتی قادر نبودند سر پا خود را نگه بدارند و دستی از پشت یواشکی حائل بود تا نقش بر زمین نشوند و یا وضع مائو و تیئو و بسیاری دیگر که به علت کهولت و بیماری، توانایی اداره امور کشور را نداشتند و دوروبری ها به نام آنها فرماندهی می کردند، همواره مرا به فکر و شگفتی وا می داشت. با خود می گفتم آیا خودشان این صحنه ها را بر پرده تلویزیون نمی بینند و واقعاً متوجه وضع رقت بار خود نیستند؟ پس چرا داوطلبانه کنار نمی روند؟ البته موقعیت من در حزب دمکراتیک مردم ایران و در صحنه سیاسی کشور به هیچ وجه قابل قیاس با جا و مقام این شخصیتها و الامقام در احزاب و کشورهایشان نیست و تفاوت از زمین تا آسمان است. اما گوهر مطلب یکی است، منتها در مقیاسی کوچک تر.

از سالها پیش مصمم بودم وقتی سنم بالا رفت، داوطلبانه کناره گیری کنم. لذا موضوع را از دو سال پیش با شما در میان گذاشتم ولی رفقا موعود آن را به عقب می انداختند. تا این که در پلنوم اخیر تصمیم نهایی به ترتیبی که در گزارش آمده است اتخاذ گردید و خوشبختانه همه رفقا تفاهم نشان دادند. به عقیده من افرادی که در اثر گذشت زمان تجربه اندوخته و به اصطلاح جهان دیده اند، می توانند در سنین بازنشستگی نوع کارشان را عوض کنند. به عبارت دیگر باز هم فعال بمانند اما در شکل دیگر و در زمینه های متفاوت. این جنبه از موضوع، انگیزه و دلیل دوم

← حزب دموکراتیک مردم ایران انجامید، نقش داشتند: زنده یادان ایرج اسکندری و فریدون آذر نور. از تو خواهشمندم به این مناسبت و برای تجدید خاطره با این دو نفر، اگر ممکن است مقداری راجع به نقش و شخصیت و جایگاه آنان چه در حرکت ما و چه در سطح کل جنبش چپ، صحبت کنی. پیشنهاد می کنم با ایرج اسکندری آغاز کنی و اگر مطلب تازه و ناگفته ای در مورد او داری برای خوانندگان راه آزادی بیان کنی.

ب.ا.: به نظر من، مقدم بر جستجوی مطلب تازه و ناگفته درباره ایرج اسکندری، شناخت واقعی از او پر اهمیت است که این خود حاوی ناگفته های زیادی درباره ایرج است. ضرورت این کار در این است که نسل جوان، حتی قاطبه رفقای ما شناخت درستی از او ندارند و در تصورشان تصویر مسخ شده و واژگونه ای از وی دارند. کیانوری که یک ماه مانده به انقلاب زمام امور حزب توده ایران را به دست او دادند، با اقتدار، راه و روش حزبمداری استالینی را در سازمان نوپای حزب در ایران باب کرد. تخریب و جوسازی علیه رقیب و زمین زدن مزاحم سیاسی، بخشی از این شیوه حزبمداری و ایرج اسکندری از قربانیان آن بود. ایرج در سازمان تازه پای حزب عملاً مطرود بود و در انزوای کامل به سر می برد. یادمانده های غم انگیزی دارم که بیان آنها از حوصله این گفتگو خارج است. این فضای حاکم و رفتار رفقای حزبی، نوعی یاس و بدبینی نسبت به نسل جوان حزب در او به وجود آورده بود. پیامد آن از جمله مشکلات آغازین ما به هنگام تدوین «نامه به رفقا» بود.

آنچه در زندگی سیاسی طولانی ایرج شگفت آور و تحسین برانگیز است، این است که او در بزنگاه ها و بسیاری از رویدادهای سرنوشت ساز، موضع و درک درستی داشته است. در ماجرای تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان که ساخته و پرداخته شوروی ها بود و با دخالت و هدایت مستقیم میرجعفر باقروف برای تحقق نقشه های اهریمنی آنها برپا شد، ایرج سخت در موضع مخالف قرار داشت. نامه اعتراضی کمیته مرکزی حزب توده با امضای او و توسط خود ایرج به مقامات شوروی در مسکو رسانده شد. جریان امر و رفتار خشم آلود مقامات شوروی با او، در خاطراتش منعکس است. در جریان ملی شدن صنعت نفت و حکومت دکتر مصدق و آنهمه چپ روی های خانمان برانداز و تندروی های رهبری حزب، موضع ایرج حمایت از این جنبش و دولت ملی و آزادی خواه دکتر مصدق بود. در آن ایام اسکندری مقیم فرانسه و کارمند ارشد سندیکای جهانی کارگران بود. او طی نامه ها و پیام های متعدد، به کمیته مرکزی مقیم ایران هشدار می داد و آنها را برای اتخاذ یک سیاست درست و حمایت از دولت دکتر مصدق راهنمایی و تشویق می کرد. متأسفانه گوش شنوایی نبود.

ایرج یک اصلاح طلب و آزادی خواه تمام عیار و دموکرات منش بود. در ایامی که همه ما از انقلاب و قیام دم می زدیم و شعار سرنگونی می دادیم، ایرج منادی تحولات آرام سیاسی بود. در دهه پنجاه و سالهای آغازین آن که کل جنبش در ایران، چپ و ملی و مذهبی، در حال رادیکال تر شدن بود و کشش به تمایلات انقلابی و خشونت آمیز اوج می گرفت، ایرج طرفدار مبارزه برای آزادی های دموکراتیک و طراح شعار علنی شدن و فعالیت قانونی حزب بود! برای بسیاری از ما این حرف ها خیالبافی و اپورتونیسم تمام و کمال و «سازشکاری» بود. در سال پر تب و تاب ۱۳۵۷ و چندماه مانده به انقلاب، ایرج هنوز از احیاء مشروطه سلطنتی سخن می گفت و همه را از آینده جنبش که ممکن است رهبری آن به دست «ملاها» بیفتد برحذر می داشت. افسوس که باز هم گوش شنوایی نبود. اسکندری مقام دبیر اولی خود را بر سر دفاع از همین موضع از دست داد. البته عوامل دیگر نیز در این کودتای سیاسی دخیل و

دخالت شوروی ها در این امر تعیین کننده بود. من بر این گمانم که اگر این تغییر در آن مقطع حساس به حزب توده ایران تحمیل نمی شد، سرنوشت حزب به گونه دیگری رقم می خورد. به ویژه با عنایت به تحولاتی که چند سال بعد در شوروی رخ داد. منظوم روی کارآمدن گورباچف و فروپاشی نظام «سوسیالیسم واقعا موجود» است.

ایرج انسانی بسیار شریف، مهربان، خوش مشرب، مودب و بافرهنگ بود. زندگی و شادی را با همه تنوع آن دوست داشت. خوش گذران بود. از می و ساقی خوش رو و همنشین زیبا لذت می برد و گاه عنان اختیار را از دست می داد. فضیلت ایرج در این بود که احساسات خود را پنهان نمی کرد. پشت و رو نداشت. او صاف و ساده یک انسان نرمال بود. اما با «اخلاق انقلابی» و منزله طلبی زیاده از حد ما جور در نمی آمد. کیانوری با زیرکی از این «ضعف» های او برای تحریک من علیه ایرج سوء استفاده می کرد.

ناگفته نماند که در آن فضای مسموم مهاجرت سوسیالیستی که حزب آرام آرام رو به زوال می رفت و موجودیت اش بسته به حمایت مستقیم مادی و معنوی روزمره شوروی ها بود و کل حزب در یک گروه ۵۰ تا ۱۰۰ نفری در جا می زد و می گندید و عده ای نوکر صفت و عامل بیگانه میدان دار بودند، کردار و گفتار و نوشتارهای شخصیتی در جا و مقام اسکندری، نمی توانست عاری از ضعف و بی عیب و اشکال باشد. خواه ناخواه آلودگی می آورد و لغزش و خطاکاری، اجتناب ناپذیر بود. راه حل، پشت پازدن به مقام و منصب حزبی بود. اما ایرج مقام و منصب را هم مثل سایر کشش های زندگی دوست داشت. بدیهی است که حفظ آن در آن واویلاهی رهبری در مهاجرت، هزینه دربرداشت. ولی نباید از انصاف گذشت که ایرج به هر قیمت نیز به صندلی نمی چسبید. ماجرای زیر گواه آنست.

سه چهار ماه مانده به انقلاب، قرار بود پلنوم ۱۶ حزب تشکیل بشود. من برای گفتگو با هیات اجراییه درباره مسایل ایران، چند روزی در آلمان بودم. از صحبت ها و گفتگو با اعضاء هیات اجراییه کاملاً دستگیرم شد که قصد دارند در پلنوم ۱۶ ام که برگزاری آن نزدیک بود، کیانوری را از پست دبیری بردارند. رفقای آلمانی که از شلوغ کاری ها و تندی های کیانوری سخت ناراضی بودند و احتمالاً با موضع او درباره سرنگونی شاه هم موافقت نداشتند، از اسکندی می خواستند کیانوری را فوراً کنار بگذارند و منتظر پلنوم نمانند. می گفتند از اختیارات دبیر اولی استفاده بکنند و او را موقتاً کنار بگذارند. در آن موقع هنوز موضوع برداشتن اسکندری و جانشین کردن کیانوری در بین آپاراتچیک های شوروی حل نشده بود. این امر از گفتگوی اسکندری با پارناماریف در بلغارستان که در خاطرات ایرج آمده است کاملاً پیداست. لذا برداشتن کیانوری از مسئولیت تشکیلات و دبیری امکان پذیر می نمود. اما اسکندی زیر بار نرفت. با این استدلال که طبق اساسنامه حزب او چنین اختیاری ندارد و باید منتظر پلنوم و تصمیم آن شدا داستان مفصل است. ایرج جریانات را در گفتگو با من و آذر نور شرح داده که در خاطرات چاپ شده او منعکس است. محفلی در درون آپارات شوروی که طرفدار روی کارآمدن کیانوری بود (احتمالاً میز ایران)، تشیل پلنوم را به عقب می انداخت تا بالاخره مقامات بالا تصمیم نهائی را گرفتند. آنگاه حریفان اسکندری که به موازین حزبی و مبانی دموکراتیک پایبند نبودند در وسط جلسه هیات اجراییه، هنگامی که ایرج اسکندی در حال خواندن طرح گزارش سیاسی پلنوم ۱۶ بود، ناگهان غلام یحیی دانشیان نوکر سرسپرده، کاغذی از جیب خود درمی آورد و باگفتن جمله معروف «منیم بیر تکلیف ایم وار»، عزل اسکندری و جانشینی کیانوری را مطرح می کند و به حاضران می فهماند که اراده «برادر بزرگ» بر آن جاری است! درباره نقش اسکندری در حرکت ما، همین قدر اشاه کنم ←

← که متأسفانه به علت مرگ زودرس، ایرج نتوانست نقش مهمی در پیدایش و تکوین حزب دموکراتیک مردم ایران ایفا کند. بی گمان اگر بیماری سرطان او را از پای نمی انداخت، تا پایان با ما بود. زیرا ساختار حزب دموکراتیک کاملاً با سیستم فکری و فرهنگ سیاسی او همخوان بود. ایرج در آغاز دهه ۲۰، ربع قرن پیشتر، با همین درک و فهم امروزی ما، حزب توده ایران را پایه گذاری کرد. او سر معمار تشکیل یک حزب چپ ملی آزادیخواه و رفرمیست در ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ بود. اگر حزب توده ایران به سرعت گوهر اولیه خود را از دست داد، دلایلی دارد که نقش عامل خارجی و استبداد داخلی، به خاطر سوق دادن حزب به فعالیت زیرزمینی و غیرقانونی، از جمله آنهاست.

ایرج «نامه به رفقا» را که اولین اقدام ما بود مورد تأیید قرارداد. اضافه بر تفاوت دیدگاه اولیه مان در مورد مخاطب این نامه که قبلاً اشاره کردم، او ایراداتی به نحوه رویکرد ما به پلنوم ۱۶ ام داشت. به خاطر رفتاری که با او شده بود، موضع انتقادی او قابل فهم و به جا بود. با این حال چون با خط فکری اصلی نامه موافق بود و اساساً چون با گذشت و اهل تسامح بود، اختلافات کوچک را عمده نکرد و به ما پیوست. خود ایرج قبلاً مطالبی خطاب به اعضاء حزب تهیه کرده بود. ولی چنانکه می گفت چون «نامه به رفقا» را جامع تر یافت از انتشار و تدوین نهائی آن چشم پوشید. «نامه به رفقا» بی امضاء بود، چندی بعد من نامه ای خطاب به اعضاء کمیته مرکزی نوشتم که به تأیید و امضای رفقا ایرج و آذرنور رسید. نامه را برای تأیید و امضای فرهاد فرجاد فرستادم. متأسفانه در همان روزها بود که ایرج چشم از جهان فرو بست. لذا نامه دیگری با متن نسبتاً متفاوتی تهیه کردم که با امضاء من و آذرنور و فرجاد به اعضاء کمیته مرکزی ارسال شد. از این مقطع تویخانه صفری - خاوری علیه ما به کار افتاد و ایرج هم دیگر در میان ما نبود.

فقدان ایرج در این سال های پرفراز و نشیب و فضای تازه سیاسی که میدان عمل افراد با شخصیت و ظرفیت و با اعتبار سیاسی او بسیار گسترده شد، به شدت احساس می شود. ایرج به شایستگی می توانست نقش گرد هم آورنده و رهبری کننده بزرگی داشته باشد. بارها در گذشته از زبان دکتر مکر، از رهبران برجسته جبهه ملی، شنیدم که می گفت: «آقای اسکندری تنها به حزب توده ایران تعلق ندارد. ایشان متعلق به تمام ملت ایرانست». چنین ستایشی درباره دبیر اول حزب توده ایران از زبان یک شخصیت ملی، بهترین بیان و نشانگر جایگاه والا و ممتاز ایرج در صحنه سیاسی ایران بود. یادش به خیر!

ب. م: همیشه گفته اند که در مورد مسائل تاریخی، «اگر و شاید» جایز نیست. با این حال با توجه به نکاتی که گفتی مایلیم پرسشی را مطرح کنم که بیشتر حالت پنداری و گمانه زنی دارد. به عقیده تو و با توجه به شناختی که از خصوصیات فکری و شخصیتی ایرج اسکندری داری، اگر موضوع دخالت شوروی ها در امور داخلی حزب توده ایران در آستانه انقلاب به میان نمی آمد و ایرج اسکندری با دخالت خشن و علنی آنها از مقام دبیر اولی حذف نمی شد. آیا می شد انتظار داشت که حزب توده ایران پس از بازگشت از مهاجرت، در ایران مسیر سیاسی دیگری را بپیماید و سرنوشت دیگری پیدا کند؟

ب. ا: این که گفته اند در مورد مسائل تاریخی «اگر و شاید» جایز نیست، به شرطی درست است که «اگر» ها پژواک واقعیت نباشند. وگرنه اگر بگوئیم هرچه در گذشته پیش آمده بی بدیل بود و تنها همان است که می توانست رخ بدهد، به عبارت دیگر «تقدیر» چنین بوده است! و یا اگر مدعی شویم که هرچه پیش آمده و پیش می آید پیامد «قانونمندی ها» و عوامل اجتناب

ناپذیر و «جبر تاریخ» است، در این صورت به نوعی «ماتریالیسم تاریخی» پیش پافتاده دچار شده و نقش شخصیت در تاریخ و جا و مقام عامل ذهنی در تغییر و تحولات اجتماعی - سیاسی را نادیده انگاشته و اثرات آن را در معادلات سیاسی به هیچ شمرده ایم.

در توضیح مطلب نمونه های تاریخی فراوانی می توان آورد. ولی برای اجتناب از به درازا کشیدن گفتگویمان، از آن پرهیز می کنم. تنها به یک مورد در رابطه با انقلاب بهمن کفایت می کنم. بر کسی پوشیده نیست که آیت الله خمینی بی تاب بود و اصرار می ورزید که همان پیش نویس قانون اساسی، که به همت آقایان حسن حبیبی و عبدالکریم لاهیجی و همفکران آن ها تدوین شده بود، بلافاصله به همه پرسى و تأیید مردم گذاشته شود. او می خواست هرچه زودتر به حاکمیت انقلابی مشروعیت قانونی بدهد. اصرار مهندس بازرگان و بنی صدر برای تشکیل مجلس موسسان بود که مانع از آن شد و مجلس خبرگان با آن پیامدهایش حاصل پافشاری این آقایان بود. این را هم می دانیم که به درخواست و پافشاری آیت الله منتظری بود که مقوله ولایت فقیه در قانون اساسی وارد گردید. ایشان در خاطرات خود می گوید: آیت الله خمینی کوچک ترین توصیه ای درباره مضمون قانون اساسی و از جمله ولایت فقیه، نکرده بود.

آیا این خطاهای سیاسی و ذهنی دست اندرکاران آنروزی امری قانونمند و جبری بود؟ مسلماً خیر. اگر روند کار به ترتیبی پیش می رفت که مورد نظر آیت الله خمینی بود و ولایت فقیه با آن همه اختیاراتش در قانون اساسی قید نمی شد، با درگذشت آیت الله خمینی؛ اما به ویژه پس از دوم خرداد ۷۶، جمهور مردم به یک واقعیت ملموس مبدل شده و این همه دشواری ها و کارشکنی ها پایگاه «قانونی» و ابزارهای نهادینه شده نداشت.

طرح اینگونه «اگر» ها که بر واقعیت استوارند، پشتوانه عینی برای درس آموزی از تاریخ و تجربه اندوزی است. اگر می گویند «گذشته چراغ راه آینده است»، از همین جاست.

موضوع جا به جایی اسکندری و کیانوری نیز در آن زمان قانونمند نبود. ایرج اسکندری دبیر اول منتخب پلنوم های ۱۴ و ۱۵ ام حزب بود. فقط پلنوم دیگری در صورت صلاحدید می توانست او را عزل کند. هیأت اجرائیه منتخب پلنوم ۱۵، اقلیتی در درون کمیته مرکزی بود و نمی توانست کاری را که در حیطه اختیارات او نبود، انجام دهد. به ویژه آنکه به هنگام عزل او در صورتجلسه قید شده است که هیچ ایراد تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیک به او وارد نیست. لذا دلیلی برای اتخاذ یک تصمیم اضطراری و حتی برداشتن موقت او از پست دبیر اولی، جز همان «صلاحدید» از ما بهتران در میان نبود. این را هم اضافه کنم که در آن موقع کیانوری زمینه چندان برای دبیر اول شدن نداشت. غلام یحیی که از سوی مقامات شوروی کارگردان این سناریو بود، هنگامی که حیدرعلی اوف موضوع عزل اسکندری و جانشینی کیانوری را در باکو به آگاهی او می رساند سخت برآشفته می شود و معترضانه می گوید: «کیانوری یک آنارخیست است و برای دبیر اولی مناسب نیست» (نقل به معنا). البته یک هفته بعد، علی اوف پس از نظرخواهی مجدد از مقامات مرکزی شوروی در مسکو، به غلام یحیی می فهماند که دستور از «بالاست» و فصولی موقوف!

این را هم بگویم که مقالات شوروی تا آن لحظه هیچ گاه با چنین خشونت و به طور مستقیم در عزل و نصب دبیر اول حزب دخالت نکرده بودند. یکبار در پلنوم دهم در ماجرای حسین یزدی و نفوذ ساواک تا حیاط خلوت دکتر رادمش که موقعیت او سخت متزلزل شده بود، افرادی از رهبری در ملاقات با مقامات شوروی پرسیده بودند که آیا رادمش هم چنان مورد اعتماد آنهاست یا نه؟ با این حال در پلنوم کمیته مرکزی سخت به همین نظرخواهی اعتراض شد. رادمش هم تنها بایک ←

«رای اضافی (آنهم رای خود ایشان) در پست خود ابقا شد. لذا آنچه در ۲۷ دیماه ۱۳۵۷ در هیات اجرائیه رخ داد، خلاف روال و قاعده کار و کاملاً استثنائی بود.

بنابراین، اگر اسکندری چند هفته مانده به انقلاب بهمن عزل نمی شد و او در مقام دبیر اولی وارد ایران می شد، خیلی چیزها تغییر می کرد. زیرا اسکندری و کیانوری، چه از نظر شخصیتی و خصوصیات فردی و اخلاقی و چه به لحاظ روش و مشی سیاسی، دو تیپ و پدیده کاملاً متفاوت بودند. ایرج اسکندری یک شخصیت ملی و تارو پودش ایرانی و میهن پرست بود. او جامعه ایران و ویژگی های اقشار مختلف به ویژه ملیون و مذهبی ها را می شناخت. اسکندری سیاست مداری متین، با عقل و درایت بود. ذاتاً اهل کار جمعی و اصولاً پایبند به موازین دموکراسی بود. ایرج اهل تفکر و تعمق و بسیار آزاداندیش و اهل مصالحه و مسامحه بود. دیدگاه های او فراگیر و به دور از کوتاه نظری و کوتاه بینی بود. کیانوری در تمام این زمینه ها نقطه مقابل و درست عکس ایرج اسکندری بود. واقعاً دو فرهنگ، دو منش و دو روش کاملاً متضاد در برابر هم قرار داشت. اگر هیات اجرائیه کم و بیش با همان ترکیب و تقسیم کار در ایران مستقر می شد و آن چنان یکسویه نمی شد، وجود این دو قطب باعث اعتدال در سیاست و روش حزب در قبال حاکمیت می شد. اگر مصاحبه اسکندری با مجله تهران مصور را به خاطر داشته باشی، در آن جا او از دو تاکتیک سخن می گوید. گوهر آن از این قرار بود: حزب توده ایران می باید در مبارزه برای آزادی ها از حکومت موقت مهندس بازرگان و در پیکار با امپریالیسم از امام خمینی حمایت کند. یک دنیا حکمت در این رهنمود نهفته است.

اتخاذ چنین سیاستی مانع از این می شد که حزب اصالت خود را از دست بدهد و در سیمای آتش بیار استبداد مذهبی در حافظه تاریخی ملت ایران ثبت شود. اضافه بر آن از آنهمه جنجال آفرینی، بدگویی و تفرقه افکنی علیه نیروهای ملی - مذهبی به ویژه دولت آزادی خواه مهندس بازرگان و احزاب و سازمان ها و شخصیت های دگراندیش و آزادی خواه پرهیز می شد. شاید روند رادیکال شدن سیاست حزب در آن فضای انقلابی و احساساتی متوقف نمی شد، اما بی گمان از آنهمه افراط کاری و ماجراجویی که ذاتی فرهنگ کیانوری بود پرهیز می شد و سیاست معتدل تر و متعادل‌تری آغاز می گردید. به خاطر بیاوریم که تبلیغات و سیاست حزب که کیانوری معمار آن بود در رادیکال تر کردن جنبش، به ویژه شعله ور کردن آتش مبارزه ضد آمریکائی در جامعه و تئوریزه کردن آن موثر بود. کیانوری در این ماجرا در خدمت استراتژی جهانی شوروی بود.

اگر اسکندری در راس حزب بود، امکان نداشت کیانوری با آن گشاده دستی و بی پروائی، در درون تشکیلات حزب شبکه ای برای خدمت رسانی به کا. گ. ب. به راه بیندازد و سازمان نظامی و مخفی حزب را به کارها و اقداماتی که جنبه اطلاعاتی و جاسوسی برای بیگانگان داشت، سوق بدهد. بی تردید کار کیانوری در تاریخ حزب توده ایران بی سابقه بود. در گذشته کا. گ. ب. مخفیانه و سرخود افرادی را به تور می انداخت و یا به همکاری می کشاند. تشکیلات حزب از آن بی خبر و نسبت به موضوع بیگانه بود. کیانوری پس از دبیر اول شدن، شبکه ای در درون حزب و با استفاده از موقعیت و اعتماد خالصانه رفقای حزبی به وجود آورده بود. او با این عمل دامن حزب توده ایران در کلیت آن را آلوده کرد و به این ماجرا کشاند.

به گمان من، آگاهی سران جمهوری اسلامی از وجود چنین شبکه اطلاعاتی و جاسوسی برای شوروی و پی بردن به دامنه نفوذ حزب در ارگانهای مهم و به ویژه در ارتش، پس از فرار کوزیچکین به غرب، در یورش آنچنانی به حزب و قلع و قمع آن و بی آبرو ساختن حزب نقش بزرگی داشته است. باید منصفانه به داوری نشست، در شرایطی که ایران با عراق درگیر یک جنگ

نابرابر است و شوروی متحد سیاسی - نظامی عراق، درصدد کشورها را تامین کننده تسلیحات دولت صدام قرار داشت، هیچ دولت بر سرکاری نمی توانست تاب بیاورد و دست روی دست بگذارد که حزبی در درون کشور از یک سو فعالیت علنی و قانونی داشته باشد و خود را پیرو دو آتش خط امام بنامد، اما از سوی دیگر سازمان مخفی و نظامی و شبکه اطلاعاتی برپا کند و برخی افراد آن در مقامات حساس نظیر فرمانده نیروی دریائی و یا فرماندهان اصلی در جبهه مقدم جنگ نفوذ کرده باشند. کسانی که هر از گاه در جلسات شورای عالی امنیت ملی شرکت می نمودند و گزارش جلسات را در اختیار دبیر اول این حزب قرار می دادند که سر دیگرش بر بالین کا. گ. ب. بود آقای بنی صدر برای من تعریف می کرد که روزی کیانوری با اصرار تقاضای ملاقات داشت. در این دیدار کیانوری کاغذی گزارش وار به او می دهد که حاوی اطلاعاتی درباره فعالیت «ضدانقلاب» در ارتش و غیره بود. بنی صدر می گفت به صرافت افتادم که صبح آنروز در میان گزارشات و نامه هایی که به او رسیده بود، نامه ای هم از ستاد ارتش با مطالب مشابهی بود. کاغذ را درآوردم و مقایسه کردم دیدم عین همان گزارشی است که کیانوری به او داده است که اداره ضد اطلاعات ستاد ارتش هنگامی که با بی سیم به سفارت شوروی مخابره شده بود، ضبط کرده بود! بنی صدر می گفت به کیانوری گفتم: «شما که این اطلاعات را به ما می دهید پس چرا نسخه آن را به سفارت شوروی مخابره می کنید!» گردن اسکندری را می زدند از این سفته کاری ها نمی کرد.

بدیهی است با سمت گیری جمهوری اسلامی و روند رو به فرونی تمامت گرایی در کشور که آثار آن از مدت ها پیش پیدا بود، امکان نداشت این نظام حزب توده ایران و یا هیچ دگراندیشی را تحمل کند. همانگونه که سایر احزاب و سازمان های چپ و ملی و ملی - مذهبی را تاب نیاورد. اما اگر حزب توده ایران همانی بود که می نمود، یعنی در حد یک حزب قانونی باقی می ماند و موازین و مبانی قانون اساسی را محترم می شمرد و علنیت را واقعاً رعایت می کرد و دست به ساختن تشکیلات نظامی و غیرنظامی زیرزمینی و کارهای اطلاعاتی و جاسوسی نمی زد، به نظر من رفتار سران جمهوری اسلامی علیه حزب توده ایران در آن سال های آغازین انقلاب صورت دیگری می یافت. به ویژه آنکه سران جمهوری اسلامی و شخص آیت الله خمینی رعایت شوروی ها را می کردند. به احتمال قوی، همان گونه که زمامداران سوریه و الجزایر و مصر رفتار محتاطانه ای در قبال احزاب کمونیست کشورهای خود داشتند و در واقع آرام آرام پروبال حزب کمونیست را قیچی کردند و فعالیت آن ها را به حداقل پائین آوردند، در جمهوری اسلامی نیز احتمالاً رفتار مشابهی با حزب توده ایران اتخاذ می شد. در واقع سیاستی که از مدتی پیش از یورش بهمن ۶۲ دنبال می شد. وقتی دفاتر و کلوب های حزب را یکی پس از دیگر بستند، نامه مردم تعطیل «موقت» شد و بعد مانع از انتشار هفتگی «پرسش و پاسخ ها» شدند و جلو نشریه هفتگی را گرفتند، در عمل همین سیاست پیدا می شد. هنوز از مسائل پشت پرده بی خبریم و از چند و چون گفتگوها و نشست و برخاست هایی که منجر به یورش آن چنانی شد، آگاهی نداریم. با این همه باید در اطراف این سوال به تعمق پرداخت که چه شد و چرا سران جمهوری اسلامی در بهمن ۶۲، آنگاه که فعالیت های حزب به حداقل کاهش یافته بود به ناگهان به چنین حمله سهمگین و خشنی برای تارومار کردن و بی آبرو ساختن حزب دست یازیدند؟ چه رویداد ویژه ای در این برهه از زمان جز ماجرای کوزیچکین و انتقال اطلاعات او از طریق حبیب الله عسکروالادی به مقامات جمهوری اسلامی رخ داده بود که بتواند انگیزه یورشی با چنین حدت و شدت را توضیح بدهد؟ (این گفتگو ادامه دارد).

گذار ایران به دموکراسی

محسن حیدریان

گذار به دموکراسی پرسش مرکزی ایران در ۱۵۰ سال اخیر بوده است. پس از یک قرن و نیم تلاش و سه انقلاب بزرگ، به تدریج طلایه های امیدبخش دموکراسی در افق ایران جرقه می زند. اما این اکسیر حیات بخش هنوز از دسترس ما خارج است. پرسش این است که چرا علیرغم حد اعلای شهامت و از خودگذشتگی که در تاریخ کمتر ملتی نظیر دارد، ما همواره از یک شکست به شکستی دیگر و از یک بحران به بحرانی دیگر در غلتیده ایم. با این مقدمه کوتاه می توان پرسش کلی دموکراسی در ایران را به چهار پرسش زیر مشخص تر تقسیم کرد: ۱ - منظور از دموکراسی چیست؟ ۲ - علت ناکامی تاکتونی کوششهای یکصد ساله ایرانیان در دستیابی به دموکراسی کدام هاست؟ ۳ - لوازم و پیش شرط های دموکراسی در ایران چیست؟ ۴ - مناسب ترین الگوی گذار ایران به دموکراسی کدام است؟

دموکراسی سیاسی یا مردم سالاری

از منظر فلسفه سیاسی، مردم سالاری به معنای آن است که مردم نه تنها حق اداره ای امور خود و نظارت بر حکومت را دارند بلکه از شایستگی و توانایی لازم برای این امر نیز برخوردارند. حکومت ناشی از خواست و آراه مردم است و دولت به ملت تعلق دارد. مردم سالاری از ایده خواست همگانی ناشی می شود. برابری شهروندان کشور در برابر قانون، مسئولیت دولت در برابر ملت و گردن نهادن آن به قوانین برآمده از خواست اکثریت، اصول عمده مردم سالاری هستند. دموکراسی سیاسی در عمل به معنای حکومت اکثریت یا نصف به اضافه یک رای دهندگان است. حق انتخاب از میان نخبگانی که بر سر کسب آرای بیشتر شهروندان با یکدیگر رقابت می ورزند، از دید برخی از سیاست شناسان مهمترین سنج دموکراسی است. بر همین اساس مفهوم دموکراسی انتخابی در امکان انتخاب نمایندگان، رقابت و پاسخ گویی نخبگان سیاسی در برابر رای دهندگان شمرده می شود. برخی دیگر از نظریه پردازان، علاوه بر سنج های فوق وجود جامعه مدنی را که قادر به کنترل و حسابرسی بر رفتار نخبگان سیاسی و دولتمردان باشد، یک مولفه اساسی در تعریف مفهوم دموکراسی می شمرند. احترام به منشور جهانی حقوق بشر و حق برپائی شکل های سیاسی و مدنی نیز جایگاه مهمی در مفهوم دموکراسی از نگاه دسته اخیر صاحب نظران دارد. دموکراسی شناسان علاوه بر اصل "رقابت های سیاسی" میان احزاب و اصل "یک فرد یک رای" در کشورهایی که هنوز دموکراسی نهادینه نشده، بر یک اصل اساسی دیگر تاکید می کنند که "فضای عمومی" نام دارد. منظور از "فضای عمومی" ایجاد جو و امکانی است که در آن نخبگان سیاسی و صاحب نظران بتوانند به نقد معضلات سیاسی و کشف راههای تازه و فضای گفتگو و ارائه پیشنهادات و راهکارهای گوناگون بپردازند.

با وجود آنکه دموکراسی حلال همه مشکلات جوامع انسانی نیست، اما بزرگترین معجزه آن ایجاد یک سازوکار اعجازگر تجدید حیات جامعه از راه نقد و گفتگوی دائمی و میدان دادن به بازتولید مشروعیت سیاسی است. راز سقوط همه نظام های سیاسی اقتدارگرا اعم از نوع چپ و راست، نبود یک مکانیسم تجدید حیات و بازتولید حقانیت سیاسی بوده است. همه حکومتها و از جمله حکومت های دموکراتیک دیر یا زود با انواع بحرانهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی روبرو می شوند و دوران عروج و سقوط خود را دارند. اما این تنها حکومت های اقتدارگرا هستند که از عهده بیرون آمدن از بحران اعتماد که دیر یا زود فرامی رسد برنمی آیند. ضعف تاریخی همه حکومت های اقتدارگرای چپ یا راست در این بوده است که قادر به کسب اعتماد شهروندان نبوده اند. به عبارت دیگر حکومت های اقتدارگرا - علیرغم هر روش اقتصادی و اجتماعی که برگزینند - در دراز مدت توانایی کسب اعتماد شهروندان را ندارند. درحالیکه در نظام های دموکراتیک علیرغم هر بحران اقتصادی و سیاسی که حکومت را تهدید می کند، کل نظام سیاسی از طریق عزل و نصب رژیم سیاسی با کمترین هزینه ممکن برای جامعه و شهروندان امکان تجدید حیات می یابد. تجربه حکومت شاه نشان می دهد که تنها موفقیت های بزرگ اقتصادی و ایجاد نظم و ترتیب به تجدید حیات نظام سیاسی منجر نمی شود. درست برعکس همین رشد اقتصادی بدون دموکراسی و مشارکت ملی به "تله مرگ" حکومت شاه تبدیل شد. با گسترش طبقه متوسط و تحصیل کردگان و افزایش توقعات و آگاهی های اجتماعی، خواست مشارکت در امور همگانی در دستور کار جامعه ایران قرار گرفت و از این طریق زیر پای حکومت دیکتاتوری شاه خالی شد. پس از انقلاب نیز همه تلاشهای دولت آزادیخواه مهندس بازرگان برای برقراری آزادی، یک حکومت عرفی و اصلاح دولت به علل مختلف و از جمله چپ روی و انقلابی گری اکثر نخله های سیاسی ایرانی از چپ ها گرفته تا اسلامی ها و بروز یک خطای ملی ناکام ماند.

علل ناکامی تاکتونی ایران در دستیابی به دموکراسی

در توضیح پرسش دوم یعنی علل ناکامی تاکتونی ایرانیان در دستیابی به دموکراسی، از سوی صاحب نظران ایرانی و خارجی نظریات مختلفی مطرح شده است. برخی از نظریه پردازان با کمک گیری از مفهوم "استبداد شرقی" بر تمرکز شدید قدرت سیاسی و اقتصادی و تصمیم گیری در نظام سیاسی، کم آبی و خشکی در موقعیت جغرافیایی، عدم رشد صنعتی و ضعف فرهنگ دموکراتیک در خلق و خو و رفتار عمومی ما ایرانیان - اعم از حکومت و مخالف آن - انگشت می گذارند. نظریه استبداد شرقی بر جامعه شناسی اقتصادی استوار است.

برخی دیگر از نظریه پردازان از خاستگاه مدرنیسم به پاسخ برآمده اند. این دسته از تحلیل گران بر مفهوم گذار از سنت به تجدد که ستیز میان سنت و مدرنیته خصلت نمای آن است، تاکید می کنند و موانع ساختاری در حیات سیاسی، حقوقی و فرهنگی ایران را که به جان سخت بودن سنت در برابر مدرنیسم و به ضعف شدید شهروندیت و قربانی شدن فردیت انسان منجر شده، مورد تاکید قرار می دهند. بر اساس این نظریه همه انقلاب های معاصر ایران نشانه تصادم های شدید سنت گرایی و تجددگرایی در همه شئون حیات ایران است. اما درباره علت اینکه چرا سنت گرایان و تجدد خواهان که هریک طیف گوناگونی را شامل می شوند، قادر به همزیستی، گفتگو و مدارا با یکدیگر نبوده اند اختلافات شدیدی در میان این نظریه های به چشم می خورد. عده ای بر نقش مذهب و روحانیون انگشت تاکید می گذارند، برخی به نقش مخرب کمونیست های ایرانی و گروهی به شیوه مدرنیزه کردن ایران در دوران حکومت پهلوی که ←

← آمارانه و بدون مشارکت مردم و با سرکوب شدید همراه بود اهمیت اساسی می دهند.

نظریه پردازان دیگری با الهام از تفکر فلسفی، ضعف جدی شناخت عقلایی و سیستم مفهومی در نحوه تفکر ایرانی را، ریشه مشکل در ذهنیت ایرانی می دانند. این برداشت ضعف تفکر عقلایی را شامل همه نحله های سیاسی ایرانی از چپ و راست و اسلامی می داند و ریشه عقب ماندگیهای فکری و بالنتیجه سیاسی و اقتصادی ما را در عدم رویکرد به تفکر عقلایی می شمرد. بر اساس این درک از کوزه همان برون تراود که در اوست. به عبارت دیگر رفتار غیردمکراتیک هم در حکومتها و هم بازیگران سیاسی از عدم شکل گیری مبانی تفکر عقلایی در ایران ریشه می گیرد و لذا تا تفکر ایرانی از تسلط ایدئولوژیک دینی و غیردمکراتیک غیردینی رها نشود و روحیه پرسش گری، نقد، خردگرایی و ذهنیت دمکراتیک در حیات سیاسی و فرهنگی ایران ریشه ننداند، نمی توان به آینده دمکراسی در ایران خوش بین بود.

گذار ایران به دمکراسی نه یک حرکت جهشی بلکه روندی است که از درون تحولات کنونی جامعه و از بطن پیکار حاد و سرنوشت سازی که هم اکنون میان گفتمان های مردم سالاری و اقتدارگرایی جریان دارد، سربرمی آورد.

سرانجام برخی از دیگر نظریه پردازان با حرکت از علوم سیاسی بر این تاکید می کنند که نبود پیش زمینه های یک فضای عمومی و نظام چندحزبی سبب فقدان آزادی بیان و گفتگو و عدم تکوین رابطه میان ملت و دولت در ایران گردیده است. به این معنا که هرگاه حکومتها در ایران ضعیف شده اند، به جای دمکراسی که در توهم ایرانیان دورانیهای کوتاه آزادی تصور شده است، تنها هرج و مرج، بی قانونی و گروههای سیاسی اغلب ستیزه جو و بدون برنامه سیاسی واقعی و یا با وابستگی به خارج پدیدار شده اند. بنابراین این نظر را پیش می کشند که برای دستیابی به مردم سالاری، وجود و تقویت جامعه مدنی و نوسازی رابطه و ملت بر مبنای قانون و اجماع عمومی یک نیاز اساسی است.

مدل توضیح گذار ایران به دمکراسی

با عنایت به تحلیل های نظریه پردازان ایرانی و خارجی درباره موانع گذار ایران به مردم سالاری که در هریک از آنها می توان عناصر درست بسیاری را یافت، به پاسخ سوم می رسیم: یعنی لوازم و پیش شرط های دمکراسی در ایران چیست؟ آیا اصولاً می توان با جمع بندی نظریه ها و تئوریهای مختلف به یک مدل واحد رسید؟ آیا مسئله تنها در حکومت و رژیم سیاسی خلاصه می شود؟ آیا ریشه مشکل در ذهنیت ما ایرانیان است؟ آیا موقعیت جغرافیائی - سیاسی و روحیات ما فاقد استعداد رشد مسئولیت فردی و خردگرایی است؟

به نظر من مدلهای فوق نفی کننده یکدیگر نیستند و هریک گوشه ای از درک موضوع را بیان می کنند. برخی از آنها فرد انسانی و مسئولیت فردی را در مرکز توجه قرار می دهند، برخی حکومت را، مدل دیگری ذهنیت و تفکر آکثورهای سیاسی و نخبگان جامعه را مانع اصلی می شمرد و برخی ساختار فرهنگی و ذهنیت ایران را مانع تحقق دمکراسی می شمردند. بنابراین برای توضیح کامل موضوع، ما به یک مدل جامع تر و همه جانبه تر نیازمندیم. جمع بندی نظریه های فوق ما را به این نتیجه می رساند که برای برقراری دمکراسی در ایران، چهار پیش شرط و یا تحول اساسی لازم است. در واقع می توان گفت که مدل توضیح گذار ایران به دمکراسی مبتنی بر یک مربع چهارخانه است که

فرد و جامعه در ستون پایین آن و ساختار حکومت و ذهنیت آکثورهای سیاسی در دو ستون بالای آن قرار دارند. این چهار فاکتور به روی هم تاثیر می گذارند و یک رابطه متقابل میان آنها برقرار است. بر اساس این مدل چهار پیش شرط برای برقراری دمکراسی در ایران لازم است:

۱- تحولاتی که فرد انسانی را مورد توجه قرار داده و نقش شهروندی وی را به رسمیت بشناسد و خود فرد نیز به تکلیف و حقوق خود در جامعه آگاهی نسبی یابد. این تحول در ایران مدتهاست که آغاز شده اما هنوز نهادی نشده است. حقوق شهروندی ترکیبی از "حق" و "تکلیف" است و محتوی آن یکبار برای همیشه نیست بلکه محصول یک روند تاریخی است و با امکانات واقعی هر جامعه نسبت نزدیک دارد. به عبارت دیگر ایده آل دمکراسی که از جمله شامل حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی بسیار متناهی است، نباید با واقعیت یکسان پنداشته شود. شکاف میان ایده آل و واقعیت در همه نظام های سیاسی یک داده مسلم است. این درحالی است که حتی در کشورهای غربی نیز بهره مندی از حقوق شهروندی در عمل یکسان نیست. تحقیقات مختلف نشان می دهد که در دمکراسی غربی نیز داشتن دانش و رابطه با مراکز تصمیم گیری، دو عامل مهم بهره مندی از حقوق شهروندی و نفوذ سیاسی بیشتر است. از سوی دیگر پیوند میان امکانات و قدرت را نباید یک امر مطلق و از پیش تعیین شده تصور کرد. به عنوان مثال داشتن ثروت در بسیاری از کشورها به معنی داشتن قدرت بیشتر نیست.

۲- تحولاتی که به علاقمندی و آگاهی شهروندان و رشد فرهنگی آنان برای مشارکت سیاسی منجر شود. این تحولات هم ساختار اقتصادی و هم سیاسی و فرهنگی را دربرمی گیرد و همچنین به مبانی حقوقی و قانونی امکان تاثیرگذاری شهروندان در حیات سیاسی جامعه نیاز دارد. اما جوهر و جانمایه آن وجود درجه ای از رشد صنعتی است که به پیدایش یک طبقه متوسط و شهرنشین و اقشار تحصیل کرده منجر شده باشد. این عامل شامل پیدایش نهادهای اولیه جامعه مدنی مانند نظام آموزشی، مراکز تفریحی، ورزشی، رسانه های گروهی و شکل گیری افکار عمومی و خواست مشارکت شهروندان در تاثیرگذاری بر سرنوشت زندگی و کشورشان است. در ایران بسیاری از این لوازم شکل گرفته و درجه رشد آنها در تاریخ معاصر ایران هیچگاه به اندازه امروز نبوده است. با این وجود ساختار قدرت سیاسی و نیز برخی محدودیت های قانون اساسی کشور هنوز همه موانع در راه مشارکت و نظارت همگانی را برنداشته است. اما باید به خاطر داشت که برداشتن این موانع خود جزئی از روند دمکراسی و محصول مبارزه قانونی است و نه پیش شرط های مبارزه قانونی در راه دمکراسی.

۳- پیدایش و فعالیت دمکراتها در میان بازیگران سیاسی، نخبگان و سیاست سازان سومین پیش شرط تحقق نظام سیاسی دمکراسی است. در هیچ کجای دنیا دمکراسی بدون دمکراتهای آگاه و هدفمند به فرجام نرسیده است. این عامل نیز هیچگاه در تاریخ معاصر ایران به گستردگی امروز وجود نداشته است.

۴- تحولاتی که ساختار حکومت را از حالت تمرکز و تصمیم گیری مطلق قدرت سیاسی در همه شئون اقتصاد و فرهنگ و جامعه مدنی و شیوه زندگی شهروندان بازدارد و به توزیع قدرت در نهادها، احزاب، تشکلات منجر شود. کنترل زمامداران و شکل گیری یک فضای عمومی و نقش مطبوعات در این زمینه یک اهمیت جدی دارد. حالت حاکمیت دوگانه در ایران، واقف شدن شهروندان به استفاده از حق رای و مشارکت گسترده سیاسی و سه انتخابات سیاسی گذشته ایران یعنی انتخابات شوراهای، مجلس ششم و ریاست جمهوری از نشانه های آشکار کوشش برای بازسازی قدرت سیاسی و برقراری رابطه ملت و دولت بر مبنای مردم سالاری است.

رابطه دین با دولت در روند گذار ایران به دموکراسی

به عوامل چهارگانه فوق باید یک نکته کلیدی را افزود. موضوع مربوط به نسبت جهانشمول بودن دموکراسی با ویژگیهای فرهنگی، مذهبی و سیاسی هر کشور است. ویژگیهای فرهنگی و مذهبی هر کشور تأثیر مهمی در چگونگی تحقق ایده دموکراسی دارد. تجارب هند، ژاپن، اسرائیل و غیره نشان دهنده آن است. خواست دموکراسی گرچه از طبع و سرشت انسانی برمی خیزد و با نیازها و هارمونی عمومی انسان سازگاری اصولی دارد، اما بدون تردید از باورهای فرهنگی مذهبی انسانها نیز تأثیر جدی می گیرد.

مفهوم "سکولاریسم" یا عرفی گرایی در میان نظریه پردازان علوم سیاسی غرب یک موضوع یکبار برای همیشه نیست و دست کم ۵ تعریف مختلف و ضد و نقیض در این زمینه به چشم می خورد. سکولاریسم قبل از آنکه یک ایده یا مفهوم سیاسی باشد، برآمد یک روند سیاسی و فرهنگی است. زیرا روند تحولات سیاسی در غرب چنان به فرجام رسید که به سکولاریسم یا عرفی گرایی ویژه خود رسید. لذا در سکولاریسم غربی دین و حکومت دو پدیده کاملاً متفاوت و تفکیک پذیرند. اما بسیاری از متفکران غربی مانند ماکس وبر معتقدند که تفکر کلاسیک عرفی تنها برای ویژگیهای تاریخی خاص کشورهای غربی کارایی دارد و نباید آن را در مورد سایر کشورها به کار گرفت. لذا آنچه که به ما ایرانیان مربوط می شود نه کاربرد جزمی "سکولاریسم" بلکه پیدایش و گسترش و تحکیم قرائت های تازه از دین و نقش دین در سیاست و جامعه است. بنابراین در روند گذار ایران به دموکراسی، فرمولهای کلی مانند جدایی دین از دولت به تنهایی کافی نیست و حتی می تواند به شکل یک برخورد دگماتیک و ایدئولوژیک، کار را به نسخه برداری پیش پافتاده از مدلهای غربی بکشاند. آنچه که به بحث دموکراسی مربوط می شود، عبارت از سست شدن و کم رنگی نقش احکام منجمد دینی در زندگی سیاسی، اجتماعی و حقوقی ماست. تفسیر جدید از دین، یکی از مهمترین گذرگاههای عبور به مردم سالاری در ایران است. مساله اساسی، رهاشدن هنر، قانون، جامعه مدنی و حکومت از جزمیات دینی است. وگرنه تفکر دینی در آکتورهای سیاسی ایران یکی از پدیده های سیاست ایران در تمام قرن بیستم بوده است. بنابراین به جای مفهوم جدایی دین از دولت که یک مفهوم کاملاً غربی و برای بیان تحول فرد و جامعه در گذرگاه تاریخ جوامع غربی است، ما باید موضوع را در بطن فرهنگ ایران و به ویژه در بطن نقش بی نظیر و تاریخی روحانیون و شخص آیت الله خمینی در انقلاب بزرگ ایران ببینیم. اما اگر از پیدایش مفهوم ولایت فقیه و برداشتهای چندگانه و ضد و نقیض و مورد جدال اکثر آکتورهای سیاسی اسلامی از آن در تمام سالهای پس از انقلاب بگذریم، نقش دین در زندگی و ذهنیت ایرانیان پس از انقلاب و در دوران جنگ و پس از آن یک موضوع پیچیده نه فقط برای ایران بلکه برای تمام جهان اسلام و نیز نظریه پردازان علوم سیاسی غرب بسیار جالب و بدیع به نظر می رسد. رواج تفکر عقل گرایی در میان اصلاح طلبان حکومتی و غیرحکومتی از یکسو و نیازهای جامعه شهری و ترکیب جمعیتی ایران که ۵۰ میلیون نفر آن زیر ۳۰ سال سن دارند، به رهاشدن تفکر سیاسی اسلامی از جزمیات دینی بیش از هر زمان کمک اساسی کرده است.

تاکید باید کرد که منظور من تنها به کسانی مانند آیت الله منتظری، دکتر سروش و نیروهای ملی - مذهبی و اصلاح طلبان غیرحکومتی محدود نمی شود. بلکه روند عمومی شیوه حکومت داری در ایران کنونی مدنظر است. بروز مشخص نظریه "مردم سالاری دینی" محمدخامنه‌ای که از سوی برخی از شاخص ترین چهره های محافظه کار نیز پذیرفته شده و در جریان کارزار

انتخاباتی ۱۸ خرداد هم از سوی برخی از نامزدها و مطبوعات جناح راست پیش کشیده شد، یک تعریف تازه از نقش دین در سیاست و حکومت است. این نظریه درحال تبدیل شدن به یک پایه کشورداری و یکی از ستونهای اجماع عمومی در سیاست ایران است. این برداشت از دین و دموکراسی و آمیزش میان آنها می تواند به عنوان نوعی مرحله واسطه یا گذار به دولت عرفی، با حفظ احترام به جایگاه روحانیون منجر شود. بنابراین مساله اساسی رهاشدن شیوه کشورداری از دگماتیسم مذهبی یعنی روندی است که مدتها در میان اصلاح طلبان حکومتی آغاز شده است. یک موضوع اساسی تمایز جدی میان مفهوم حکومت دینی با "مردم سالاری دینی" است. مفهوم دوم برخلاف نظریه حکومت دینی به معنای به "عصر حاضر تعلق داشت دین" و عدم مخالفت با "دولت عرفی" است. باید به یاد داشت که ریشه لغوی سکولاریسم نیز همان به "عصر حاضر تعلق داشتن دین" است. طبق نظریه "مردم سالاری دینی" کاربرد عقل و دانش و تجربه بشری در شیوه کشورداری نه تنها مجاز بلکه از الزامات کنونی ایران است. چنین برداشتی بدون تردید کمک مهمی به عرفی شدن ذهنی اسلام حکومتی می کند و می پذیرد که دین در تجربه بشری از اعتبار مطلق برخوردار نیست. بنابراین نیروهای لائیک و عرفی ایران به جای روی آوردن به یک بحث کلامی درباره ارزش دین باید با موضع گیری هوشمندانه سیاسی و گفتگو با نیروهای اسلامی به امکان عرفی شدن اسلام یاری رسانند. ایده ایران برای ایرانیان به بهترین وجهی گویای شکل گیری یک مردم سالاری عرفی ضمن آمیزش آن با ارزشهای دینی و معنوی است. این راه به سود همه ایرانیان و نیز رهبران مذهبی و روحانی کشور است.

نباید فراموش کرد که در شرایط جهانی به ویژه پس از فروپیزی اردوگاه کمونیسم، نظام آپارتاید در افریقای جنوبی و پایان حکومتهای نظامی در امریکای لاتین و برقراری نظام های پارلمانی به جای آنها شانس برقراری دموکراسی در کشوری مثل ایران بسیار بیشتر شده است. در پایان قرن بیستم قریب ۷۶ کشور جهان به نظام های دموکراتیک و مردم سالار دست یافتند. در تاریخ بشری هرگز این تعداد کشورهای با نظام دموکراسی وجود نداشته است. بعنوان نمونه بسیاری از کشورهای امریکای لاتین، افریقا و آسیا نظیر اسرائیل، تایلند، سری لانکا، ونزوئلا، سنگال، نامیبیا، کوستاریکا، السالوادور، برزیل، اروگوئه، پرو، شیلی، فیلیپین، بوتسوانا، افریقای جنوبی و آخرین آن کره جنوبی هریک با ویژگیهای فرهنگی، دینی و سیاسی خود جزو کشورهای با نظام های سیاسی دموکراسی در جهان امروز به حساب می آیند.

الگوی گذار ایران به دموکراسی

انطباق داده ها با چهارخانه مدل بررسی ما نشان می دهد که گذار ایران به دموکراسی روندی است که شروع شده و ما ایرانیان بیش از هر موقع نسبت به سراسر قرن بیستم به آن نزدیکیم. با توجه به داده های فوق می توان گفت که بخش مهمی از مدل چهارخانه ای که فرد و جامعه در دو ستون پایین آن و ساختار حکومت و ذهنیت آکتورهای سیاسی در دو ستون بالای آن قرار دارند، درحال تحولات جدی به سمت مطلوب هستند. انطباق داده ها با این مدل نشان می دهد که برای گذار ایران به دموکراسی ما در نقطه صفر قرار نداریم و نیازی نیست که همه چیز را به یک دگرگونی انقلابی موقوف کنیم.

برای توضیح بیشتر دو تز اساسی مورد توجه من قرار دارد: اولاً گذار ایران به دموکراسی نه یک حرکت جهشی بلکه روندی است که از درون تحولات کنونی جامعه و از بطن پیکار حاد و سرنوشت سازی که هم اکنون میان گفتمان های مردم سالاری و اقتدارگرایی جریان دارد، سربرمی آورد. بسیاری از لوازم این ←

← گذار در این سالهای سخت قوام گرفته و نه تنها فرد و جامعه ایرانی بلکه ذهنیت بازیگران سیاسی و همچنین ساختار قدرت سیاسی را متحول کرده است. به طور مثال پیدایش گفتمانهای مردم سالاری، جامعه مدنی، ایران برای ایرانیان و غیره که تا اعماق جامعه نیز نفوذ کرده است از نمونه های آن است. شکل گیری نهادهای و جنبش های سیاسی و فکری تازه بر پایه ایده مردم سالاری و تحولات اساسی فکری در بخش مهمی از بازیگران سیاسی اسلامی در همه زمینه های فلسفی، نقش دین در سیاست، ولایت فقیه، قانونیت، هنر و دین، نگرش به زن و همچنین قرائت از تمدن غرب از نمونه های آن است. ابعاد این بازبینی ها و اصلاحات فکری تدریجی نسبت به طول زمانی آن بسیار قابل توجه است و قبل از هر چیز نشانه دینامیسم و موقعیت جامعه ایرانی و نیز شرایط جهانی است که آکتورهای اصلی را دائماً در برابر چالش های تازه تر قرار می دهد. دوماً، الگوی گذار ایران به دموکراسی برای تغییر در ساخت حکومت و ذهنیت آکتورهای سیاسی به اهرم هایی هم در بالا در حکومت و هم در پایین در میان شهروندان نیاز دارد. این روش یعنی اجتناب از بی ثباتی در وحدت و اقتدار ملی و نیز منطق دو برنده به جای یک برنده و یک بازنده است. گذار ایران به دموکراسی نه یک حرکت جهشی بلکه روندی تدریجی است که به مدارا و آمیزش و تاثیر متقابل زمامداران و شهروندان بر یکدیگر نیاز دارد. اصلاح گری روشی با اجتناب از ستیزه جوئی و حذف است. به عبارت دیگر فضای سیاسی به گونه ای گشایش می یابد که نهادهای تازه دموکراتیک در "بالا" و "پایین" برپا می شوند و یا در نهادهای موجود یک خانه تکانی صورت می گیرد. از این طریق توازن و رقابت مسالمت آمیز میان نهادهای قدیمی و تازه پدیدار می گردد. نیروهای اقتدارگرا در اثر به هم خوردن توازن قوا در تحلیل نهائی برای حفظ موقعیت خود یا به گروههای راست قانونی تحول می یابند و در روندهای جاری اینتگره می شوند و یا منزوی خواهند شد. به سخن دیگر برای رویکرد به اصلاح طلبی سیاسی نباید یک تحول بنیادی در همه ساختار سیاسی را پیش شرط شمرد.

در این میان فرجام نبرد قدرت و کشمکش میان دو جناح بر سر دو گفتمان سیاسی متفاوت در حاکمیت ایران یک اهمیت کلیدی دارد. لذا تلاش برای غالب کردن شاخص های مردم سالاری در کل نظام سیاسی تنها یک مبارزه قدرت و یا نگاه به قدرت نیست، بلکه بخش مهمی از پیکار در راه دموکراسی در ایران است. سرنوشت آزادیخواهان ایران از سرنوشت این پیکار جدا نیست. لذا بازتولید و تقسیم قدرت سیاسی در ایران بر مبنای مردم سالاری و موازین جمهوریت نظام، با منزوی کردن راست افراطی از منابع قدرت یک تحول جدی در گذار ایران به دموکراسی ایجاد می کند. به دلایل فوق است که ما در گذار ایران به دموکراسی پیروزی اصلاح طلبان را یک گام بزرگ در راه مردم سالاری در ایران می دانیم و نسبت به آن حمایت فعال می کنیم. در این تردیدی نیست که سرمایه و محرک اصلی این مبارزه مردم ایران هستند.

چشم انداز سوسیال دموکراسی در ایران

نباید فراموش کرد که ایران در دوران پست انقلاب قرار دارد و بازگشت به انقلاب حتی از نوع انقلاب مسالمت آمیز تنها یک خواب و خیال است. تحول در ترکیب سنی، تحصیلی و شهرنشینی و ذهنی جمعیت کشور از عوامل دوام و برگشت ناپذیر بودن تمایل اصلاح طلبی عمومی در میان شهروندان ایرانی است. ایران امروز از منظر حقوق شهروندی یک جامعه نیمه باز است که کثرت فکری و سیاسی در آن یک واقعیت انکارناپذیر است. همه عناصر تشکیل دهنده هویت سیاسی و فرهنگی ایران یعنی سه مولفه ایرانیت، اسلامیت و تجددگرایی

در حال احیا، امتزاج و تحکیم است. اما عدم پذیرش تاکتونی قواعد بازی سیاسی از سوی بخشی از حاکمیت ایران، رشد شدید نابرابری منطقه ای و اجتماعی، مسائل زنان و جوانان، گسترش فقر و بی عدالتی و آلودگی محیط زیست مهمترین مشکلات ایران کنونی است. حل این مشکلات ریشه ای بدون گسترش اصلاحات در نظام سیاسی و تحقق شعار "ایران برای ایرانیان" و تلاقی برنامه های سیاسی و اجتماعی جامعه غیرممکن است. باید تاکید کرد که تداوم اصلاحات در ایران و گوناگونی اصلاح طلبان و برنامه های مختلف برای حل مسائل کشور، تمایزیابی سیاسی را به یک نیاز جدی سیاسی کشور تبدیل کرده است. از این رو به گمان من چپ اصلاح طلب نیز باید خود را از نظر ایده ای و نیز سازمانی برای تاثیرگذاری در روند گذار به دموکراسی بازسازی کند. به نظر من بسیاری از مطالبات مزدبگیران، جوانان، زنان و اقشار تجدد خواه ایرانی تنها با حضور و کوشش یک نیروی چپ یا سوسیال دموکراتیک در اثر تحقق شعار ایران برای ایرانیان، می تواند پاسخ یابد. چپ دموکرات و رفرمیست این دغدغه را دارد که با مبارزه در راه کسب حقوق شهروندی از دست رفته خود بتواند در ایران در چارچوب قانون اساسی ایران فعالیت علنی کرده و در شکل گیری یک جریان سیاسی گسترده سوسیال دموکراتیک به طور جدی اثر بگذارد. از این رو شکل گیری و رشد یک حزب گسترده، رفرمیست و دموکراتیک چپ ایرانی یکی از ارکان عمده و ضرور برای ایجاد جامعه ای دموکراتیک و عادلانه در ایران است. اما کوشش برای شکل گیری یک جنبش و یا حزب گسترده سوسیال دموکراتیک یک دغدغه بزرگ ملی است که نباید قربانی گروه پرستی و فرقه گرایی شود. این پروژه هزینه خود را دارد. به نظر می رسد با ترکیب جمعیتی و ذهنی کنونی ایران که نسبت به نسل چپ های انقلابی به یک دنیای فکری دیگری تعلق دارد، یک دوره تاریخ گذشته چپ های ایرانی نیز - صرفنظر از خوب و بد آن - از نظر ایده ای و سازمانی و اریه فکری و عملی به پایان خود رسیده است. داوری درباره یک دوران به پایان رسیده به عهده تاریخ و علاقمندان است. اما مساله اساسی پذیرش این واقعیت و تاکید بر این است که نامها و آرمانهای گذشته مبارزان و بازیگران چپ، ملی و دموکرات به نسلهای گذشته سیاسی و تاریخ ایران تعلق دارند و امروز نوبت آن رسیده که به کنار نهاده شوند. اصل ایده و محتوی کار است. بنابراین احزاب، سازمانها، گروهها و افراد داخل و خارج از کشور که چپ دموکراتیک را به عنوان انتخاب سیاسی خود برگزیده اند، باید آمادگی داشته باشند که نام و دیوار گروهها و محافل کوچک کنونی را بردارند و برای اثربخش کردن خود، ایده سوسیال دموکراسی را محور نوسازی خود قرار دهند. این ایده در شرایط ایران به نظر من دارای چهار پایه اساسی است. یک پای آن مبارزه برای دموکراسی و مردم سالاری از راه مسالمت آمیز و آمادگی برای فعالیت علنی و قانونی در ایران است. پای دوم آن بر برنامه سیاسی دموکراتیکی استوار است که تقسیم قدرت و ثروت در جامعه ایرانی بر مبنای رفاه همگانی را مدنظر قرار دهد. پای سوم آن تکرر و بازبودن این حرکت و حضور بازیگران با پیش زمینه های گوناگون فکری در آن است. پایه چهارم آن کوشش در راه برقراری یک تعادل عادلانه میان حاکمیت، بازار (بخش خصوصی) و جامعه مدنی در ایران است.

توضیح: این مقاله چارچوب سخنرانی نگارنده در کنفرانس استکهلم در اوایل خرداد ماه امسال است که به دلیل کمبود وقت به طور کامل ارائه نشد و هنگام بازنگاری تغییرات اندکی یافته است.

بحث هایی از نشریات زنان در ایران

« جذابیت های زنانه » و

ارزشگذاری های درون و برون مرزی

ناهید کشاورز

مشکلات ساختاری، نویسنده امید بسیار کمی می بیند و عقیده دارد که تغییرات ساختاری احتمالی، زدودن زاویه های تیز است، بدون اینکه از وزن، حجم و نهایتاً فشار کم کند و تحمل آن را آسان تر می سازد. در سطح مشکلات فردی هم اصولاً راه حل بنیادی اجتماعی دیده نمی شود. نویسنده مقاله بر این نظر است: «در سطح روابط فردی، در جامعه ای با ساختار مدرن می توان چنان کرد که حتی نابرابری طبیعی هم کمتر احساس شود، می توان از ضعف زن کاست و بر مرغوبیت او هم نیفزود».

در صحبت از مرغوبیت، طبعاً تنها ظاهر زنان مورد نظر نیست بلکه میزان تحمل و پارسایی و خدمات آنان هم مد نظر قرار می گیرد. از این دیدگاه، هرگونه تغییری در وضعیت زنان و تحول زن سنتی به زن مدرن، تنها در ظاهر انجام یافته است و در نحوه ارائه جذابیت های زنانه و نه بیشتر. در نتیجه زن به عنوان موجودی به شدت مرغوب (در برداشتن حجاب) مد نظر قرار گرفته است و این مرغوبیت بیشتر به بی پناهی او دامن زده است، یعنی بر ضعف او افزوده است.

این دیدگاه تفاوت جنسی میان زن و مرد را به دلایل بیولوژیکی، روانی و جسمانی، امری تغییر ناپذیر و جهانی تلقی می کند و از این تغییرناپذیری ظرفیت ذهنی و اجتماعی را هم القاء می کند و بهره برداری های لازم را هم بر همین اساس انجام می دهد. اما باید تصریح کرد که این حرف ها نه تازگی دارند و نه کهنه می شوند. دوباره و دوباره هر جا منافی اقتضا کند، می توان آنها را بیان کرد.

در آخرین شماره نشریه «جنس دوم»، مقاله ای به قلم نوشین احمدی خراسانی، با عنوان «ما از بیرون به خودمان می نگریم؟» به چاپ رسیده است. این مطلب گویای تفکر و اندیشه ای در ایران است که در عین حال با نوعی نگرانی و احتیاط همراه است. نوعی دلواپسی از اینکه در تصمیم گیری ها، نظر و اندیشه داخل کشوری ها به اندازه کافی در نظر گرفته نشود. نوشین احمدی خراسانی، این نظر را تنها به جنبش زنان تعمیم نمی دهد، بلکه عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی و هنری را در آن دخیل می بیند و می نویسد: «سالها جان می کنی و می دوی و کار فرهنگی می کنی بدون اینکه از درون خود جامعه مورد تشویق و نقد و واکنشی (و یا حتا فحشی) قرار بگیری. اما به محض آن که از «بیرون» مورد تشویق قرار می گیری تازه جامعه ی خودت هم واکنش نشان می دهد: چه مثبت و چه منفی، انگار ترجیح می دهیم همه چیز از «بیرون» خودمان به ما دیکته شود».

این نوشته در واقع درد کسانی است که سالهای سال در شرایط بسیار دشوار در ایران نوشتند و گفتند و فریاد زدند و نه جوابی یافتند و نه پاداشی. این گله و اعتراض طبعاً به جاست و جا دارد حرفهای بسیار بیشتری در این زمینه زده شود. اما اینکه برون مرزی ها به این تحولات و تلاشها نظر دارند و نسبت به آنها حساسیت نشان می دهند، در اصل نکته مثبتی است و نوعی قدردانی از زحماتی است که در ایران پاداشی ندارند و یا مورد توجه قرار نمی گیرند. بسیاری از رویدادهای سیاسی و اجتماعی در ایران در سالهای اخیر، نشان داده است که مردم ایران و نخبگان آن به سمت و سویی رفته اند که خود به صحت و درستی آن باور داشته اند و یا قصد آزمودن آن را داشته اند و یا از میان انتخابات اندک آن را برگزیده اند. اما این راهها الزاماً ربطی به برون مرزی ها نداشته اند و در مواردی آنها را با ←

جهت آشنا شدن با دیدگاهها و بحث های زنان در ایران، در این شماره نشریه راه آزادی، چند مطلب از نشریات زنان در ایران را مورد بررسی قرار می دهیم.

مجله «زنان» در شماره ۷۴ خود مطلبی دارد با عنوان «زنان، مشکلی که همواره باقی خواهد ماند» از دکتر سید مرتضی مردیها. این مطلب بهانه ای است برای پرداختن به موضوعاتی که در فرم های مختلف با محتوای یکسان مطرح می شوند و گاهی چنان ظریف طرح موضوع می شود که جداً باید تامل کرد تا ریشه مطلب را یافت. مطلب چاپ شده در نشریه زنان، حاوی این نظریات است که : ۱- نابرابری جنسیتی و استثمار زنان به وسیله مردان، ذاتاً مسئله ای است حل ناشدنی و تغییرات فرهنگی در اصل و حتی در اندازه آن تفاوتی ایجاد نخواهد کرد. ۲- ترکیب دو خصیصه جذابیت و ضعف در زنان، باعث شده که نسبت میان زن و مرد که به راحتی می توانست نسبت تساوی و تعادل باشد، به نسبت تعدی و تطاول تغییر کند.

این جریان «جذابیت زنانه» هم از آن کلاه های زیبایی است که با ظرافت و دلنشینی و سوسه انگیزی بر سر زنان می گذارند. بدیهی است که در این صفت، خود به خود هیچ نکته منفی وجود ندارد. اما تجربه نشان داده است که در پشت این جذابیت فریبنده، معنای دیگری هم نهفته است. جذابیت یعنی دلفریبی ظاهری که زنان را برای مردان خواستنی می کند، آتش هوس را در دل مردان برمی افروزد و آنان را تا سر حد گناه و آتش جهنم می کشاند و در عین حال در زنان هراس و ناامنی و تلاش دائمی ایجاد می کند تا خود را از چشم زخم مردان حفظ کنند. در شکل مذهبی، جذابیت، حالتی اغواگرانه به خود می گیرد تا مردان مسلمان با ایمان را به گناه بکشاند. در عوض زنان عقیف با ایمان هر جذبه ای را از خود دور می کنند. در شکل سنتی، این فریبایی به نوعی ضعف تعبیر می شود که یک حامی از جنس مخالف لازم دارد تا از این حریم به نفع خود پاسداری کند. در همه این تعبیر، این جذابیت به مثابه گناهی قلمداد می شود که بی دفاعی و ضعف زنان هم قادر به مقابله با آن گناه نیست. در نتیجه زن به عنوان کسی که این شرایط را داراست، محکوم به داشتن مقام پست تری می باشد.

مقاله یادشده علت نابرابری ابدی زنان و مردان را در مشکلاتی می داند که طبیعی، ساختاری یا فردی هستند. در شکل طبیعی آن هیچ کاری نمی توان انجام داد، یعنی زنان بطور طبیعی دارای ضعف جسمانی و جاذبه جنسی هستند. در حل

← حیرت روبرو کرده اند. در جنبش زنان در ایران آنچه روی داده است و روی می دهد، چنان خط و خطوط مستقلى دارد که گاه درک و تحليل آن برای کسانی که در آن شرایط نیستند دشوار می شود و یا آنها را به کژراهه های تحليل های نادرست می کشاند. اما در مورد اینکه نگاه زنان به خود از دریچه چشم مردان بوده است حرفی است کلی و اصولی که ربطی به درون و یا برون مرزها ندارد.

خط کشیدن و طرح این مسئله اگر با احتیاط همراه نباشد به جدائی می انجامد که در نهایت برای هر دو طرف دشواری به بار می آورد. بدیهی است زندگی در خارج از مرزهای ایران به غیر از مشکلات غربت و درد و بلاهای آن امکان آشنائی با فرهنگ و سنن و دانش جدیدی را فراهم می آورد که می تواند حاوی اندیشه های نوینی برای ایران هم باشد. به وجود آمدن امکانات فنی نوین و تماس و ارتباط هایی که با ایران گسترش یافته است، به معنای تبادل نظر و به دست آوردن مایه هایی برای اندیشه های جدید است. این ارتباط به ناگزیر برقرار می شود و تاثیر متقابل، نتیجه آن است.

در جای دیگر از نوشته احمدی خراسانی آمده است: «در هرحال از نگاهی بدبینانه آن چه دارد اتفاق می افتد آن است که نظام بین المللی در حال تبدیل کردن انسانها (در حوزه های مختلف) به افراد حرفه ای است یعنی علایق و اعتقادات ناپخته و محک زده ی آنان را به شکل شغل و حرفه درآورده است و با امکانات نامحدود و تولید ثروت که ناشی از رشد تکنولوژی است به تدریج حوزه ی اعتقادی انسانها را نیز تسخیر می کند و بر آن تاثیر می گذارد. مثلاً به تدریج با جذب فعالان اجتماعی زنان در مراکز دانشگاهی، آنان را به شاغلین حرفه ای و بلاتسبه خنثی در مسائل زنان تبدیل می کند».

البته باید یادآور شد که چنین معضلی تنها می تواند منحصر به کشورهایی باشد که ورود در دستگاههای اداری و داشتن مشاغل رسمی در آن، مستلزم چشم پوشیدن از نظرات و اهداف اشخاص باشد و تبدیل شدن به مهره هایی که برای ماندن در مشاغل خود از اندیشه خود می گذرند. اما در کشورهای پیشرفته و غیردیکتاتوری راه یافتن افراد به مشاغلی که به خصوص امکان تحقیق و دانش آموختگی و یا آموزش به دیگران را دارند، نوعی گام مثبت در جهت دست یابی به اهداف و آرمانهای ترقی خواهانه است.

این اندیشه که متفکران و یا فعالان جنبش های سیاسی، اجتماعی و یا هنرمندان می باید در شرایط مالی نامطلوب باقی بمانند تا بتوانند عدم وابستگی و استقلال خود را حفظ کنند در همه جا مصداق نمی یابد. در دنیای مدرن هرکاری می باید ارزش گذاری شود و این ارزش گذاری می تواند به معنای رفاه مادی باشد. حرفه ای شدن افراد به معنای تخصصی شدن کارها هم می باشد و پیشرفت تکنولوژی هم طبعاً بر اندیشه انسان اثر می گذارد که طبعاً اثر مثبت است. در یک شرایط همگون نوع کار و تحول تکنولوژی و اندیشه باهم مسیر یکسانی را طی می کنند.

حضور زنان به شکل کارمندی در فعالیت های بین المللی زنان و یا سازمانهای ویژه زنان در عین حال آرامش خاطر مالی و آسودگی برایشان به بار می آورد و به خلاقیت آنها در حوزه های مورد علاقه شان می افزاید. مگر نه اینکه از اهداف جنبش زنان شرکت زنان به شکل وسیع در سازمانهای خاص خودشان است. کارمند زن این سازمانها یقیناً تلاش های بارآورتری با فراغ خاطر بیشتری در جهت برآوردن اهداف کلی جنبش زنان به عمل می

آورند. کمک های مالی دولت ها به سازمانها و یا تشکل های زنان در هر فرمی تا زمانی که استقلال آنها را به خطر نیاندازد مثبت است. برپائی گردهمایی و سمینارها و جلسات تا زمانی که امکان برقراری گفتگو و ارتباط میان زنان را فراهم آورد باید به آنها خوشامد گفت؛ در غیر این صورت با بدبینی تنها می توان اندیشید که همه اینها در خدمت اهداف دولت ها و منافع آنهاست. در ارائه آثار هنری هم هرچند محصول یک کشور است و فرهنگ و سنن آن کشور را بازگو می کند اما نمی تواند بی اعتنا به فضای کلی هنری جهانی باشد. از سوی دیگر نگاه منتقدین هنری کشورهای خارجی هم با در نظر گرفتن امکانات و وضعیت کشورها و سطح رشد و آگاهی هنری آن کشورهاست و ارزیابی آنها هم در این پارامترها نقش اساسی بازی می کند. این آثار با هر دید و نگاهی به جوایز و ارزش گذاری های خارج از کشور ساخته شده باشد، بازتاب هنر و فرهنگ آن کشور در سطح جهانی است و موفقیت آنها هم از آن فرهنگ و هنر آن کشور است و حالا اگر به تمامی برآورنده خواسته درون مرزی ها نباشد چه اشکالی دارد؟

با توجه به عقب ماندگی سالیان سال و وضعیت سیاسی - اجتماعی فعلی ایران و تغییرات اساسی و تحولات مدرن جهانی، چه اشکالی دارد که از این کمکها به هر طریق و فرم سود جوئیم؟ آن ناچیزی هم که از سوی دولتی در خدمت جنبش های زنان عرضه می شود نه بیت کثی است گران قیمت، بلکه حق خورده شده ای است که به مقدار کم بازمی گردد. طلایه های با ارزش جنبش زنان در ایران برای رشد خود به تنفسی در هوای باز و همه سویه نیاز دارد. این درها را بی هراس از هر ارزش گذاری و قضاوتی باید گشود.

فشییات رسیده:

- انقلاب اسلامی در هجرت، شماره های ۵۱۶ و ۵۱۷
- پیوند، نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند، شماره ۴۲
- دنا، نشریه سیاسی - فرهنگی - ادبی - هنری، شماره ۱۵
- کار، ارگان مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، شماره های ۲۵۸ تا ۲۶۰
- کوردستان، ارگان کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران، شماره های ۳۱۰ تا ۳۱۳
- نامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران، شماره های ۶۰۹ تا ۶۱۱
- نشریه حقوق بشر، شماره ۴۹
- نگاه، نشریه کانون پژوهشی نگاه، دفتر هشتم

تسلیت

ناصر عزیز،

درگذشت پدر گرامی ات را صمیمانه تسلیت می گوئیم و برای تو و سایر بازماندگان، صبر و شکیبایی آرزو می کنیم.

هیئت تحریریه

زنان، مشارکت و رقابت سیاسی

سعید اسماعیلی

مقدمه

زنان جامعه ما، چه در جریان مبارزات ضداستبدادی تاریخ معاصر ایران و چه طی دو دهه حیات جمهوری اسلامی، نقش ارزنده ای در عرصه های مختلف سیاسی، فرهنگی، هنری و علمی ایفاء کرده اند. در عرصه سیاسی، به ویژه حضور زنان در انقلاب بهمن ۵۷ و نیز در مبارزات انتخاباتی دوم خرداد ۷۶، بهمن ۷۸، اردیبهشت ۷۹ و انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ۱۸ خرداد ۸۰، چشمگیر بود. افزایش تمایل به کاندیدا شدن زنان در انتخابات شوراها، مجلس، ریاست جمهوری و حتی مجلس خبرگان رهبری، نشانگر تلاشهای خردورانه زنان برای مشارکت بیشتر در تعیین سرنوشت خویش و کشور است.

با توجه به گستردگی مشارکت زنان ایران در عرصه سیاسی، موضوع رقابت آنان با مردان، در تصاحب پستهای کلیدی مدیریت های کلان و وزارتخانه ها، در دستور کار قرار می گیرد. چرا که زنان هنوز در عرصه انتخابات ریاست جمهوری و مجلس خبرگان، از امکان رقابت با مردان برخوردار نیستند و از حق نامزد شدن محروم می باشند. بی شک به کارگیری نیروی زنان در پستهای کلیدی و از جمله در مقام وزارت، پاسخ مناسبی به روند گسترش دموکراسی در ایران امروز می باشد. این نوشته با نگاهی به تاریخچه حق رای برای زنان در ایران، به موضوع مشارکت زنان از زاویه آماری، فرهنگی و سیاسی پرداخته و در پایان ضرورت و موانع رقابت و مشارکت آنان با مردان را مورد توجه قرار می دهد.

حق رای برای زنان

حدود یک قرن از انقلاب مشروطه ایران که در نتیجه آن مجلس شورای ملی تشکیل و برای نخستین بار در ایران اصل مشارکت سیاسی مردم در امور

پذیرفته شد، می گذرد. برای تعمیم اصل یاد شده به نیمه دیگر جامعه یعنی زنان، می بایست حدود ۶۰ سال دیگر نیز می گذشت. با تصویب لایحه انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی در مهر ماه ۱۳۴۱، برای نخستین بار در تاریخ ایران، حق رای برای زنان در نظر گرفته شد. البته تصویب این لایحه در جامعه آنروزی ایران برای بخشی از اقلیت و لایه های اجتماعی قابل هضم نبود و به ویژه روحانیون طراز اول کشور و انجمن های بازرگانان و اصناف در مقابله با آن به مخالفت با دولت پرداختند. در راس نیروهای مخالف آیت الله خمینی قرار داشت. ایشان در سخنرانی ۱۳۴۱/۱/۱۰ تصریح کرد: «در روزنامه ها با قلم درشت نوشتند که به بانوان حق دخالت در انتخابات داده اند، لکن شیطنت بود، برای انعکاس نظر عامه مردم به آن موضوع بود که نظرشان به الفاء اسلام و الفاء قرآن درست نیفتد و لهذا در اولی که اینجا ما متوجه شدیم و اجتماع شد و ... بعد که مطالعه کردیم، دیدیم که آن قضیه، قضیه بانوان نیست، این یک امر کوچکی است. قضیه معارضه با اسلام است» (صحیفه نور، ص ۱۰).

در دهه پنجاه، زنان با حضور چشمگیر خود در مبارزات ضداستبدادی و فعالیتهای وسیع اجتماعی، رهبران دینی را مجبور به رفع موانع شرعی مشارکت خود ساختند و سرانجام رهبران مذهبی با صدور دستورات و فرامین، به حضور زنان در مبارزات سیاسی و اجتماعی صحنه گذاشتند. بدین ترتیب زنان از موقعیت به دست آمده برای ایجاد و ساختن زمینه های فرهنگی و سیاسی حضور خود در جامعه سود بردند.

پس از انقلاب، مراجع دینی در ایران که در دهه ۴۰ حقوق سیاسی زنان را مخالف اسلام اعلام کرده بودند، در به خدمت گرفتن رای زنان برای مشروعیت بخشیدن به حکومت تازه تاسیس خود، تغییر نظر دادند و در مقطع سال ۵۸ نه تنها حقوق سیاسی زنان را به رسمیت شناختند، بلکه به آن صورت تکلیف شرعی بخشیدند. آیت اله خمینی در یکی از سخنرانی های خود گفت: «خانم ها حق دارند در سیاست دخالت کنند، تکلیف شان این است».

چنانکه اشاره شد، از دیدگاه روحانیون، اجازه ورود زنان به عرصه سیاست، به معنی پذیرش حق برابری برای آنان نبود، بلکه تلقی کاملاً از بالا و

دستوری به حساب می آمد تا زنان با شرکت خود، به فعالیت های سیاسی روحانیون صحنه بگذارند. دیدگاه فرهنگی مخالف شرکت زنان در امور سیاسی و اجتماعی، در محافل مذهبی همچنان فعال باقی ماند و با اتکاء به نیروی طرفداران خود در سطوح رسمی و غیررسمی، از دخالت زنان در سطوح بالای مدیریت جلوگیری به عمل می آورد. شورای نگهبان به عنوان یکی از نهادهای اصلی چنین دیدگاهی، تلاش زیادی برای جلوگیری از ورود زنان به حوزه های مهم تصمیم گیری انجام می دهد و می کوشد زنان را در حاشیه نگهدارد.

از طرف دیگر، دینامیسمی که بر جامعه ایران حاکم است، باعث شده است که زنان در سالهای اخیر به فعالیتهای گسترده ای در عرصه های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی روی آورند و به تبع آن نیاز مشارکت سیاسی آنان در امور نیز افزایش یافته است. گسترش ابعاد این فعالیت ها، چه در شهرهای بزرگ و کوچک و چه در روستاها به صورتی است که دیگر هیچ چیز نمی تواند سد راه این جنبش شود. نکته قابل توجه دیگر در حیات جمهوری اسلامی، حضور گسترده زنان سنتی در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی است که پیش از انقلاب حتی به ندرت اجازه خروج از منزل را داشتند. اما از طرف دیگر در جمهوری اسلامی زنان مورد فشارهایی واقع شدند که در دهه های ۴۰ و ۵۰ رفته رفته در حال رخت بربستن از جامعه ایران بود. جمهوری اسلامی، تجاوز به محدوده های حقوق فردی و اجتماعی زنان غیر سنتی را با اجباری کردن پوشش اسلامی رسمیت بخشید و با اقداماتی چون سنگسار، رفتار خشونت آمیز علیه زنان را به نمایش گذاشت. نمایشی که وجدان بشریت آگاه را در درون و بیرون مرزهای ایران جریحه دار کرده است.

مشارکت زنان به روایت آمار

سابقه احراز پست وزارت توسط زنان در تاریخ معاصر ایران، به پیش از انقلاب برمی گردد. در آن سالها دو وزیر زن در کابینه دولت عضویت داشتند. پس از انقلاب، در اولین انتخابات مجلس در سال ۱۳۵۸، از ۲۷۰ نماینده مجلس فقط ۲ نفر زن بودند. این رقم در مجلس دوم و سوم به ۴ نفر، در مجلس چهارم به ۹ نفر و در مجلس پنجم به ۱۳ نفر ←

← افزایش یافت. اما در مجلس ششم که به «مجلس اصلاحات» معروف شده است، به ۱۱ نفر کاهش یافت!

تعداد اعضای اصلی زن در شوراهای ۲۳۳ شهر در سراسر کشور، بالغ بر ۳۰۰ نفر است. بیشترین تعداد زنان در شوراهای شهر، به ترتیب در استانهای تهران با ۲۹ نفر، خوزستان با ۲۶ نفر، گیلان با ۲۵ نفر، اصفهان با ۲۴ نفر و کرمان با ۲۳ نفر می باشد. در ۱۰۹ شهر کشور، ۱۱۴ نفر از زنان از طرف مردم به عنوان نفرات اول یا دوم برگزیده شده اند. (آمار از روزنامه خرداد، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۷۹).

از تعداد ۵۷۹۵۹ نفری که در پستهای مدیریت و سرپرستی دستگاههای دولتی در سال ۱۳۷۸ قرار داشته اند، فقط ۳۰۲۹ نفر یعنی ۵/۲ درصد آنان زن بوده اند. (دفتر آمار و فن آوری اطلاعات، نشریه شماره ۳۰۷، بهمن ۱۳۷۸). چنانچه ملاحظه می شود متأسفانه تعداد بسیار قلیلی از زنان امکان فعالیت در مقامات بالای اجرایی را دارا می باشند. در مقابل در عرصه های فرهنگی و اجتماعی، یعنی آنجا که از تنگ نظریهای مسئولان نظام تا حدودی در امان است، زنان حضوری فعال دارند. در نهادهایی چون جمعیت مبارزه با آلودگی هوا و یا انجمن حمایت از کودکان، فقط و فقط زنان هستند که فعال می باشند. همچنین در حال حاضر ۵۲۵ ناشر، ۹۰ مدیر مسئول، ۹۷ مدیر موسسه فرهنگی و ۱۵۰ مدیر کانونهای تبلیغاتی را زنان کشور تشکیل می دهند. همچنین در ۴۲۳ کانون فرهنگی و هنری مساجد کشور، زنان به عنوان مسئول فعال می باشند.

زنان در برابر بیدادگاه ها

آمار و ارقام، فقط نشانگر رشد شرکت زنان در فعالیتهای گوناگون سیاسی و اجتماعی نیست. این ارقام در رابطه با تعداد زنان آزاده ای که در اثر تلاشهای سیاسی و فرهنگی خود اسیر بیدادگاههای جمهوری اسلامی شده و به زندان رفته اند نیز افزایش نشان می دهد. در واکنش به گسترش فعالیت زنان برای به دست آوردن حقوقشان، قوه قضاییه و ارگانهای وابسته به آن بیکار ننشستند. اقدامات این نهادها در احضار زنان به دادگاهها و محاکمه و محکومیت آنان در سالیهای اخیر، افزایش چشمگیری نشان می دهد. از جمله خانم ها فاطمه

فرهمندپور مدیر مسئول هفته نامه گوناگون، فریبا داوودی مهاجر روزنامه نگار، شیرین عبادی وکیل مدافع دانشجویان زندانی، فرزانه بهزادی مدیر مسئول دوهفته نامه دانستنیها، و نیز مهرانگیز کار، خدیجه مقدم، شهلا لاهیجی، شهلا شرکت، منیرو روانی پور و جمیله کدیور از شرکت کنندگان کنفرانس برلین، و علاوه بر آنان الهه کولایی و فاطمه حقیقت جو از نمایندگان مجلس، از تضییقات و پیگردهای دستگاههای قضایی در امان نبوده اند. بی شک زنان بسیاری هستند که نامشان در هیچ کجا ثبت نشده است، اما همه آنان در سالهای گذشته قربانی خشونت نهادهای قضایی جمهوری اسلامی و سایر ارگانهای سرکوب بوده اند. قتل خانم پروانه اسکندری (فروهر) توسط آدمکشان وزارت اطلاعات، اوج خشونت نسبت به زنان آزاده میهن ما را در تاریخ معاصر ایران به نمایش گذاشت.

زنان و مجلس ششم

در هفتم خرداد ۱۳۷۹، مجلس ششم تشکیل شد. تعداد نمایندگان زن در این مجلس که به مجلس اصلاحات معروف شده است، ۱۱ نفر می باشد. ۶ تن از این زنان از تهران و بقیه از شهرستانها انتخاب شده اند. از میان آنان خانم ها سهیلا جلودار زاده و شهربانو امانی انگنه در مجلس پنجم هم حضور داشته اند و بقیه چهره های جدید هستند. در اولین جلسه مجلس، چگونگی پوشش سه تن از زنان یعنی خانم ها الهه کولایی، طاهره رضازاده و فاطمه خاتمی که شامل پوشش مانتو و مقنعه بود، بحث های زیادی را برانگیخت، به طوری که بعضی از نمایندگان مرد خواهان رد اعتبارنامه این نمایندگان زن شدند.

نمایندگان زن، پس از گذشت چهارماه از آغاز کار مجلس، به تجربه دریافتند که در فراکسیونهای موجود، بحث حقوق زنان جایی ندارد و لذا اقدام به تشکیل فراکسیون زنان مجلس نمودند. اعضای این فراکسیون بعدها به رایزنی با مقامات پرداختند و از جمله در دیداری با محمد خاتمی از او خواستند که در انتخابات ۸۰ شرکت کند و در صورت پیروزی، به حضور زنان در کابینه خود توجه کند. اعضای فعال این فراکسیون خانم ها فاطمه حقیقت جو و الهه کولایی تا کنون در سخنرانیهای پیش از دستور خود در مجلس و نیز در

مصاحبه های مطبوعاتی، نظریات شفاف خود را در دفاع از زندانیان سیاسی، انتقاد از قوه قضاییه و شورای نگهبان اعلام کرده اند و به همین دلیل مورد بی مهری دستگاه قضایی و حتی رئیس مجلس قرار گرفته اند. خانم الهه کولایی در اعتراض به خارج شدن طرح تحقیق و تفحص از صدا و سیما و ساختارهای قیم مآبانه نظام جمهوری اسلامی بود که در تاریخ ۲۸ خرداد ۸۰ با شهامت در مجلس گفت: « این مجلس به چه درد می خورد؟ ».

اگر چه فراکسیون زنان مجلس بسیار فعال است، ولی به این دلیل که در جامعه نهادهای سازمان یافته ای برای اعاده حقوق زنان وجود ندارد، این فراکسیون تاکنون در مجلس موفقیت چندانی نداشته است و طرحهای آن در مورد حقوق زنان، اکثراً از طرف شورای نگهبان رد می شود. از جمله طرحهایی در مورد ممنوعیت نکاح دختران زیر چهارده سال، تعیین بودجه برای ورزش بانوان و رفع ممنوعیت اعزام دختران دانشجوی به خارج، به دلیل عدم انطباق با «موازین شرع» با مخالفت شورای نگهبان روبرو و رد شده اند.

نتیجه گیری

در پایان باید گفت که زنان ایران همچنان برای دستیابی به حقوق و خواسته های خود تلاش می ورزند و کماکان با صدها مانع و مشکل در راستای مشارکت فعال در امور سیاسی و اجتماعی روبرو هستند. چنانچه روند توسعه سیاسی قرین موفقیت نگردد و اوضاع سیاسی ایران به طور ملموسی تغییر نکند، این موانع و دشواریها همچنان در مقابل زنان ایران باقی خواهند ماند. اگر چه گشایش زمینه رقابت و مشارکت برای زنان، این پیکار را آسان تر می سازد، اما مبارزه زنان ایران در مرحله ای جریان دارد که صرف مشارکت آنها در عرصه سیاسی برای دستیابی به خواسته هایشان کافی نیست. آنان نیاز به امکان رقابت و به کارگیری توانایی های خود در همه عرصه ها و به ویژه موقعیتهای کلیدی را دارند. این نیز واقعیتی است که زنان ایران تا کسب برابری و دستیابی به حقوق انسانی شان در جامعه سنت زده و مردسالاری چون ایران، راه بسیار درازی در پیش دارند.

دو نگاه و دو رویکرد به انتخابات ۸۰

* عبدالله حسن زاده : این که در راس این جمهوری اسلامی آقای خاتمی یک فرد اصلاح طلب است و یا یک فرد محافظه کار، فرقی به حال سرنوشت مردم ایران نمی کند.

* مهدی خانبابا تهرانی : جریان اصلاحات در میهن ما یک فرآیند بطئی و آرام است و به هیچ وجه نمی تواند سرعت انقلابی داشته باشد.

برسند، با در نظر گرفتن چند انتخابات گذشته و اوضاع ایران قابل قبول است؟

مهدی خانبابا تهرانی : به باور من، با نگاهی به شرایط ایران و وضعیت حساس آن، افراد آگاه سیاسی و حتی بسیاری از ناظران خارجی به این نتیجه رسیده اند که پس از گذشت حدود یک قرن از انقلاب مشروطه، تا کنون این نخستین بار است که در جامعه ایران فرآیند انتقال تدریجی قدرت و حاکمیت به مردم آغاز شده است. من فکر می کنم در این چهار سال گذشته، این فرآیند تا به آنجا پیش رفته که مافیای قدرت و ثروت که منبع اصلی فشارهای سیاسی و فساد اقتصادی و بی عدالتی و استثمار در جامعه است و متکی بر ساختارهای اقتصاد وابسته تجاری و دلالی می باشد، دچار ترس مرگ شده است. به نظر من در چنین شرایطی هر نوع تبلیغ در زمینه بی تفاوتی نسبت به این پیکار بزرگ سیاسی که مردم برای رسیدن به مردم سالاری آغاز کرده اند و بخشی از نیروهای دگراندیش درون نیروهای اسلامی را نیز به همراه دارد، نه تنها بی توجهی و بی تفاوتی به این روند است، بلکه یک خطای تاریخی می باشد. دانسته باشیم که داشتن پرسشهای بی پاسخ درباره کارنامه چهارساله دولت خاتمی، دلیل کافی برای سیاست تحریم انتخابات نیست. بدون ارائه راه حل روشن و سیاست مشخص، من شخصا تحریم انتخابات را یک بی سیاستی می دانم. آن هم در شرایطی که نیروهای محافظه کار و تاریک اندیش، تمام نیروی خود را در جهت کاهش دادن آراء تنها نامزد نیروهای اصلاح طلب متمرکز کرده و تا کنون آن چنان سیاست قلع و قمع نامزدهای انتخاباتی را پیش برده اند که از مجموع بیش از ۸۰۰ تن کاندیداهای این دوره از انتخابات ریاست جمهوری، تنها آقای خاتمی از گرایش اصلاح طلبان باقی مانده، آن هم در برابر ۹ تن از نامزدهای جناح محافظه کار. من فکر می کنم بسیاری از نیروهای دگراندیش که در این دور از انتخابات کاندیدای مورد نظر خود را ندارند، علیرغم چنین وضعی و با تمام انتقاداتی که به کارنامه چهارساله دولت خاتمی دارند، ناگزیر به خاتمی رای می دهند. من هم مانند آقای حسن زاده و حزب دمکرات کردستان ایران، به حرکت و کارنامه چهارساله آقای خاتمی انتقاد بسیار دارم، ولی فراموش نکنیم که در این مدت از یکسو تعادل قوا در جمهوری اسلامی طوری بود که دولت خاتمی کار زیادی نمی توانست انجام دهد و دگر سوی عدم قاطعیت ها و عدم یکپارچگی ←

توضیح راه آزادی : در آستانه برگزاری هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در ایران، به ابتکار رادیو آزادی، مناظره ای میان عبدالله حسن زاده دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران و مهدی خانبابا تهرانی یکی از فعالین سیاسی چپ دمکرات در خارج از کشور برگزار شد. ما از آنجا که مسائل مطروحه در این مناظره، دو شیوه تفکر و دو رویکرد متفاوت نسبت به جنبش اصلاحات در ایران را به خوبی باز می تاباند، متن پیاده شده از نوار این مناظره را که در اختیارمان قرار گرفته، از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم. متذکر می شویم که فریدون زرنگار از طرف رادیو آزادی، پرسشگر و گرداننده این مناظره بوده است.

فریدون زرنگار: آقای حسن زاده، حزب دمکرات کردستان، طی بیانیه ای اعلام کرده که انتخابات را تحریم می کند. دلیل این تصمیم حزب دمکرات و شما که دبیر کل حزب هستید چه بوده است؟

عبدالله حسن زاده : به نظر ما مردم ایران به تجربه دریافته اند که از طریق انتخابات و از طریق انتخاب این یا آن عنصر جمهوری اسلامی نمی توانند به اهدافشان برسند و ما این موضع خود را در واقع با الهام گرفتن از خواسته های عمومی مردم ایران و به خصوص مردم کردستان گرفته ایم. ما با خیلی ها مستقیما و غیرمستقیم از طریق تلفن و یا نامه صحبت کردیم. همه شان به ما این نظریه را دادند که آنها سرخورده شده اند و به تجربه دریافته اند که جمهوری اسلامی نمی تواند به اهداف و خواسته آنها جواب مثبت بدهد. حال در راس این جمهوری اسلامی آقای خاتمی یک فرد اصلاح طلب است و یا یک فرد محافظه کار، فرقی به حال سرنوشت مردم ایران نمی کند. به همین دلیل ما تصمیم گرفتیم که این دفعه بر خلاف دفعه قبل که در انتخابات مجلس ششم از مردم خواستیم وارد معرکه انتخاباتی شوند و به کاندیدای مورد اعتمادشان رای دهند، این دفعه تا آنجا که در توان دارند و برایشان ممکن است، نروند به پای صندوقهای انتخاباتی و رای گیری!

فریدون زرنگار : آقای خانبابا تهرانی، تا چه حد این مطلب که مردم نمی توانند با شرکت در انتخابات به خواسته های خودشان

← لازم و ناتوانی جبهه دوم خرداد چنان بود که نتوانسته سرعت لازم را به فرآیند اصلاحات سیاسی و توسعه اقتصادی بدهند. اما رایی که این بار به آقای خاتمی داده می شود، انتخابی است که مردم در اثر شرایط برآمده از موقعیت جامعه و صف آرای نیروها می کنند و به قول یک نویسنده لهستانی: «انسان خود همیشه نمی تواند دلخواه انتخاب کند. مواقعی هست که ناخواسته شرایط و وضعیت خاص برای انسان انتخاب می کند». و به قول رفیق شهیدم دکتر عبدالرحمان قاسملو که همیشه می گفت: «سیاست هنر ممکنات است». حال وضع چنین است. یعنی در این موقعیت اگر برخی از نیروهای دگراندیش در کنار نیروهای اصلاح طلب دینی موافق شرکت در انتخابات هستند و مانند بعضی از دگراندیشان انتخابات را تحریم نکرده اند، موافقین رای خود را به آقای خاتمی به مثابه رای به فرآیند اصلاحات سیاسی و توسعه و گشایش فضای گفت و گو و نقد قدرت و تقویت نهادهای مدنی و روند مردم سالاری در سالهای آتی می دانند و نه تأیید نظام ولایت فقیه.

فریدون زرننگار : آقای حسن زاده، شما گفتید گروههای تشکیل دهنده نظام جمهوری اسلامی با یکدیگر فرقی ندارند. پرسش من این است که چرا شما در انتخابات گذشته مجلس و ریاست جمهوری، انتخابات را تحریم نکردید؟

عبدالله حسن زاده : من عرض نکردم که با همدیگر فرقی ندارند! گفتم فرقی به حال مردم ایران نمی کند. من همواره گفته ام که بین طرز تفکر آقای خاتمی با دیگران اختلاف و فرق زیادی هست. ولی انتخاب آقای خاتمی متأسفانه فرق زیادی به حال مردم ایران و خواسته های مردم نکرده.

فریدون زرننگار : یعنی شما می خواهید بگویید اوضاع ایران در مقایسه با قبل از انتخاب آقای خاتمی فرقی نکرده؟

عبدالله حسن زاده : نه من این را عرض نمی کنم. اصولاً فرق کرده، ولی تصور ما این است که این پیشرفت هایی که در رابطه با حقوق و آزادیهای مردم ایران انجام گرفته، حاصل و به اصطلاح ارمان آقای خاتمی نیست، بلکه این مردم بوده اند که با حرکت خودشان آقای خاتمی را به این جا رساندند. من بر خلاف نظر آقای تهرانی فکر نمی کنم که شرکت نکردن در انتخابات یا دعوت به تحریم انتخابات به معنی بی تفاوتی است. نه، این کمال موضع گیری است در برابر وضعیت. من فکر می کنم که باید مردم ایران این دفعه انتخابات را تحریم کنند، برای این که به رژیم جمهوری اسلامی فهمانده باشند که ما با جمهوری اسلامی در کلیت اش طرف هستیم. من فکر می کنم در ایران هر کس مدعی آزادی هست، خواستار دگرگونی در کل سیستم حاکمیت در جمهوری اسلامی هست. همه فهمیده اند که رای دادن در جمهوری اسلامی، رای دادن به آزادی نیست. در انتخابات گذشته یعنی در انتخابات خرداد ۱۳۷۶ وقتی مردم آمدند و به آقای خاتمی رای دادند، این رای، نه بزرگی بود که به جمهوری اسلامی گفتند. ولی این دفعه شرکت در انتخابات و رای دادن به آقای خاتمی برای بار دوم در واقع تأیید وضع موجود است. وضع موجود هم همانطور که همه می دانیم در واقع این است که طی چهار سال گذشته، اگر در ولایت امر پیشرفت هایی در زمینه آزادی، آزادیهای دمکراتیک و به خصوص آزادی بیان صورت گرفته، ولی در دو سال اخیر در واقع

عقب نشینی های زیادی انجام گرفته و متأسفانه آقای خاتمی خودشان جزو آنهایی هستند که دعوت به مردمسالاری دینی می کنند و ادعا می کنند که جمهوری اسلامی مردمسالاری را در ایران برگزار کرده است. به همین خاطر من معتقدم که باید مردم ایران یکبار برای همیشه سرنوشت خودشان را به دست بگیرند و راهکارهای دیگری بیابند تا به هدفهای سیاسی شان دست پیدا نکنند. من معتقد نیستم که رای دادن به خاتمی رای دادن به اصلاحات است. این دفعه رای دادن به خاتمی رای به وضع موجود و رای دادن به جمهوری اسلامی است، برخلاف نوبت قبلی. این آقای خاتمی است که حالا با انحصارطلبان همصدا شده است. آقای خاتمی است که می خواهد به هر وسیله که شده، جمهوری اسلامی را سر پا نگهدارد. من فکر می کنم که این دفعه آقای خاتمی نه تنها با رای طرفداران خودش بلکه با رای طرفداران جناح مقابل هم انتخاب می شود.

فریدون زرننگار : آقای تهرانی، آقای حسن زاده می گویند عدم شرکت در انتخابات، شرکت فعال مردم در تعیین سرنوشت خودشان است. آیا با توجه به تجارب انتخابات گذشته واقعاً این طور است که اگر مردم در انتخابات شرکت نکنند، نشانه شرکت فعال تر است؟

مهدی خانابا تهرانی : نخست اجازه بدهید من به این نکته اشاره کنم که در دور قبل انتخابات ریاست جمهوری در ۲ خرداد ۷۶ هم، علیرغم تحریم انتخابات از جانب تقریباً تمام نیروها و سازمانهای اپوزیسیون، حتی جبهه ملی ایران و نهضت آزادی و دیگران، مردم رفتند به پای صندوقهای رای گیری و بی اعتنا به فرمان آنها، با یک نافرمانی مدنی تکلیف معینی را روشن کردند و ضربه مشخصی را هم به استبداد دینی وارد آوردند. من فکر می کنم این اتفاق این بار هم با شدت بیشتری روی خواهد داد. اما این نکته را هم بایستی در این جا روشن کنم که شرکت در انتخابات با تمام اهمیتهای یک تکلیف نیست، بلکه حقوق شهروندی است و از با اهمیت ترین حقوق شهروندان است. هر کس بر حسب شناخت و میزان آگاهی می تواند از این حقوق شهروندی استفاده کند یا نکند. من شرکت در این دوره از انتخابات ریاست جمهوری را رای به یک اندیشه و طرز تلقی از کشورداری در برابر ارتجاع و استبداد می دانم و همانطور که کاک عبدالله هم اشاره کرد، به نظر من هم مساله در حال حاضر موضوع شخص خاتمی نیست، خاتمی خود نیز مولود جنبشی است که از انقلاب مشروطه آغاز گشته و همچنان در جامعه ما جریان دارد و خواهد داشت تا مردم بر سرنوشت خود حاکم شوند. واقعیت این است که تغییراتی که در بطن جامعه ما در این سالها روی داد، دارای آنچنان شتاب و سرعتی است که من فکر می کنم شرایط و تغییرات کنونی و سال گذشته دیگر با وضعیت چهار سال پیش کاملاً متفاوت است. یعنی سیاست گزاران و فعالین سیاسی که قصد فعالیت در جامعه ایران را دارند، بایستی بر اساس داده ها و متناسب با این تغییرات سریع، سیاست تدوین کنند. زیرا وضعیت با چهار سال پیش کاملاً فرق کرده و من فکر می کنم این جنبش عمومی آزادیخواهی مردم ماست که خاتمی و دیگر اصلاح طلبان را به پیش می راند.

درست است این که دوست من آقای حسن زاده می گوید آقای خاتمی در بسیاری موارد عقب نشینی کرده است. شاید در این مورد من بیش از هر کس در تمام رسانه های عمومی به آقای خاتمی انتقاد کرده باشم. منتهی من معتقدم که ←

← جریان اصلاحات در میهن ما یک فرآیند بطئی و آرام است و به هیچ وجه نمی تواند سرعت انقلابی داشته باشد. یعنی حاصل ضرب این مساله به سرعت به دست نمی آید.

بگذارید من به موضوعی اشاره کنم که شاید روشنگر وضع موجود و موقعیت روند اصلاحات در ایران باشد. کارشناسان جنگهای چریکی بر این عقیده اند که عمر متوسط یک چریک در جنگهای مسلحانه حداکثر ۶ ماه است. با توجه به این موضوع می خواهم به این واقعیت اشاره کنم، در جنگی که در دو سال گذشته میان اهل قلم و مطبوعات با ارتجاع و استبداد بر سر آزادی در ایران جریان داشت، حد متوسط عمر هر نشریه و یا روزنامه ای در میهن ما از ۳ ماه تجاوز نمی کرد. به این ترتیب می خواهم بگویم پیکار مسالمت آمیزی را که ملت ما در این مرحله در پیش روی دارد، به مراتب سهمگین تر، پیچیده تر و پرتلفات تر از جنگ مسلحانه است. با درک چنین مساله ای است که می خواهم یادآور شوم که پیکار این دوره مردم ما، فرصتی است که نباید از جانب نیروهای مسئول نادیده گرفته شود. ما در طول تاریخ مبارزات خود در اثر بی اعتنائی به واقعیت ها، فرصتهای گرانبهایی را از دست داده ایم و چنانچه استفاده درست و به موقع از آن می شد، می توانست تاثیرات و پیامدهای دامنه داری را به دنبال داشته باشد. به باور من، ۱۸ خرداد امسال نیز مانند ۲ خرداد ۷۶ با نافرمانی مدنی مردم ما به یک فرصت تاریخی بدل خواهد شد!

فریدون زرنگار : آقای حسن زاده، در صورت شرکت مردم در انتخابات و عدم توجه به فراخوان تحریم حزب دمکرات کردستان، نتیجه گیری سیاسی که حزب از این شرکت خواهد گرفت چه خواهد بود؟

عبدالله حسن زاده : به نظر بنده مساله این دفعه با سال ۷۶ فرق می کند. بر خلاف نظر دوست بزرگوارمان آقای تهرانی، من معتقد هستم که اگر در خرداد ۷۶ علیرغم این که تقریباً همه سازمانهای اپوزیسیون انتخابات را تحریم کرده بودند، مردم به پای صندوقهای رای رفتند، این دفعه ولو آنکه همه سازمانها از مردم می خواستند در انتخابات شرکت نکنند، مردم با آن شور و هیجان به پای صندوقهای رای گیری نمی رفتند. پیش بینی من با پیش بینی آقای تهرانی فرق دارد و در آینده خیلی نزدیک هم جواب این برداشت را می بینیم. ولی من فکر می کنم، در هر صورت جمهوری اسلامی می تواند مانورهایی به خرج بدهد که شرکت مردم در انتخابات را طوری آگراندریسمان بکند که گویا حالا عده زیادی از مردم در انتخابات شرکت کرده اند. چون رژیم و هر دو جناح حاکمیت در این مورد با هم متفق اند و هر دو جناح سعی دارند عده زیادی را به پای صندوقهای رای گیری بکشند. شاید به ویژه از طریق رسانه های گروهی با عکسهایی که به دنیای خارج ارسال می کنند بتوانند چنین صحنه سازیهایی را به وجود آورند. ولی من فکر می کنم به هیچ وجه شرکت مردم در انتخابات پیش روی، همانند شرکت مردم در انتخابات ۲ خرداد ۷۶ نباشد. در هر صورت اگر بر خلاف تصور ما چنین حالتی پیش آید، ما همواره برای مردم احترام داشته ایم و به آن گردن می نهیم.

مهدی خانبابا تهرانی : اجازه بدهید من به نکته ای اشاره کنم. بدون شک میزان آراء می تواند چندین میلیون بالا و پایین برود. برای من این میزان نیست. میزان تعیین کننده پایداری مردم در

سنگر آزادی و حاکمیت ملی است. از این رو چنانچه ۱۸ میلیون هم رای بدهند، این رای خود نشان پیروزی خواست مردمسالاری و شکست استبداد دینی به شمار می رود. نیروهای راست و محافظه کار که در اثر ضعف مطلق و انزوای کامل سیاسی در جامعه، قادر به معرفی کاندید مستقل و واحد به عنوان رقیب در برابر خاتمی نبودند، با انواع تاکتیک ها سعی در پایین آوردن رای خاتمی نمودند و از طرف دیگر شرایط ذهنی به وجود آوردند تا خاتمی به عنوان نماینده همه جناح ها معرفی شود. واقعیت این است که اگر جناح راست کاندید واحدی مانند انتخابات دور قبل معرفی می کرد، این بار به نظر من رای نامزد آنها از ۲ میلیون هم تجاوز نمی کرد و این نموداری می شد از شکست کامل آنها و بسته شدن دفترشان!

بنابراین خاتمی در این مرحله به واقع به صورت شیشه عمر تمامیت آنها درآمده بود. با این وجود من تردیدی ندارم که خاتمی در این دوره در کلامش صادق و تا آنجا که ممکن بوده، ایستادگی کرده است. البته من ضعف های ایشان را هم به خوبی می شناسم.

عبدالله حسن زاده : اجازه بدهید من هم چند کلمه ای اضافه کنم.

فریدون زرنگار : بفرمایید!

عبدالله حسن زاده : من فکر می کنم، بگذار پیکار مردم با ارتجاع را از پیکار درون حاکمیت جدا نکنیم. متأسفانه پیکار درون حاکمیت راه به جایی نمی برد. از این نظر ما فکر می کنیم که مردم باید جدا از حاکمیت و کشمکشهای درون حاکمیت راه خود را پیدا کنند و این بهترین راه است.

فریدون زرنگار : آقای تهرانی شما بفرمایید!

مهدی خانبابا تهرانی : تایید من از شرکت در انتخابات تنها و فقط به معنای این است که مشارکت بیش از پیش مردم می تواند بر میزان فشار از طرف مردم بر روند اصلاحات و جریان توسعه سیاسی مستقل از حرکت و کشمکشهای دو جناح حاکمیت بیافزاید و این فرآیند را تسریع کند و به پیش براند. به نظر من انتخابات ۱۸ خرداد امسال هم مانند تمام انتخابات های دورانه های گوناگون تاریخ میهن ما، نه آزاد و نه دمکراتیک است و این واقعیت را همه ما می دانیم. منتها انتخابات این دوره، یک عرصه از پیکار تاریخی مردم ما با استبداد است که باید در آن حضور و مشارکت داشت. فراموش نکنیم، تمام دمکراسی های عالم از چنین پیچ و خم های غیردمکراتیک و غیرآزاد ضرورتاً عبور کرده اند تا به مرحله دمکراسی عالی رسیده اند. من معتقدم که در صورت مشارکت وسیع مردم در این انتخابات، شانس اصلاحات و تغییرات دمکراتیک و ساختاری در ایران، به همت نیروهای بیرون از مدار حاکمیت افزایش خواهد یافت. بنابراین، این فرصت تاریخی را نباید از دست داد.

فریدون زرنگار : با سپاس از آقایان عبدالله حسن زاده و مهدی خانبابا تهرانی.

انتفاضه دوم و بازگشت به نقطه صفر؟ سپهر آژنگ

آن نسل از جوانان فلسطینی که در دسامبر سال ۱۹۸۷ با قیامی یکپارچه (انتفاضه)، برای رهایی از یوغ اشغالگران در مناطق فلسطینی نشین شرق بیت المقدس، نوار غزه و منطقه باختری رود اردن به پا خاست، از دوران تسلط مصر و اردن بر این مناطق (یعنی سالهای پیش از ۱۹۶۷)، چیزی به خاطر نداشت. این، نسلی بود که در سرزمینهای اشغالی متولد شده، بالیده و همه تجربیات خود را تحت سیطره ارتش اسرائیل در این مناطق کسب کرده بود. این جوانان مانند نسل پیش از خود، به دنبال «انقلاب جهانی» و یا «نابودی اسرائیل و به دریا ریختن یهودیان» و یا سایر توهمات ایدئولوژیک نبودند. جنبش آنان از نیازهای سوزان واقعی روز ناشی می شد و امیال بلندپروازانه و دست نیافتنی را تعقیب نمی کرد. از همین رو شعله های جنبش انتفاضه به سرعت گسترش یافت و تمام نواحی فلسطینی نشین منطقه را در بر گرفت. این بار انتفاضه بود که رهبران سیاسی را به دنبال خود می کشید و نه بر عکس.

در آن زمان رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین مستقر در تونس و همچنین سازمان امنیت و ارتش اسرائیل در مناطق اشغالی، هر دو به یک اندازه در مقابل پهنای ژرفای انتفاضه غافلگیر شده بودند. جوانان طغیان زده فلسطینی که جز زندگی تحت استیلای یک ارتش اشغالگر، فقر و نکبت و دورنمایی تاریک و بی آینده چیزی نمی شناختند، به رای العین دریافته بودند که برای آزادی و رهایی از یوغ اشغالگران و یک زندگی شرافتمندانه انسانی، دیگر نمی توانند به ارتشهای کشورهای عربی «برادر» متکی باشند. دولتهای عربی منطقه که از همان آغاز بحران، با شعارهای توخالی و بی پشتوانه، فلسطینی ها را ملعیه امیال جاه طلبانه خود قرار داده بودند، دیربازی بود که با اسرائیل طی قراردادهای صلح جداگانه ای به توافق رسیده و «برادران» فلسطینی خود را در مناطق اشغالی به فراموشی سپرده بودند. انتفاضه طی دو سال و نیم مقاومت جانانه جوانانی که جز سنگ و کلوخ و سنگرهای خیابانی چیزی در مقابل یکی از مدرن ترین ارتشهای منظم جهان در اختیار نداشتند، به آنچنان دستاوردهای سیاسی مهمی برای صلح در منطقه دست یافت که طی دهه ها تلاش نظامی و دیپلماتیک کشورهای عربی منطقه، قابل حصول نبود.

دولت اسرائیل که در آغاز سیاست «هشت آهنین» را در قبال انتفاضه دنبال می کرد، به سرعت دریافت که این جنبش خود جوش، راه حل نظامی ندارد. رهبران جنبش فلسطین که پس از غافلگیری اولیه، در راس انتفاضه قرار گرفته بودند، با استفاده از فشار این جنبش خیابانی و در شرایطی که تحولات اروپای شرقی، فضای تازه ای در مناسبات بین المللی و منطقه ایجاد می کرد، موفق شدند با تلاشهای همه جانبه سیاسی و دیپلماتیک، زمینه های مذاکرات صلح را فراهم کنند. کنفرانس

صلح مادرید در تاریخ ۳۱ اکتبر ۱۹۹۱، پیامد مستقیم جنبش انتفاضه بود.

با شکست شامیر نماینده حزب محافظه کار لیکود در انتخابات ژوئن ۱۹۹۲ اسرائیل و پیروزی اسحاق رابین نماینده حزب سوسیال دموکرات کارگر این کشور و از قهرمانان جنگ ۶ روزه، راه برای مذاکرات صلح میان فلسطینی ها و اسرائیل هموارتر شد. مذاکرات غیرعلنی صلح در لندن و سپس اسلو، تداوم راهی بود که از مذاکرات صلح مادرید آغاز شده بود و سرانجام به قرارداد صلح در واشینگتن منجر گشت و عرفات و رابین با میانجیگری بیل کلینتون در سپتامبر ۱۹۹۳ دست یکدیگر را در آنجا فشردند. یک سال بعد، قرارداد تکمیلی قاهره، راه را برای صلحی عادلانه در منطقه گشود و جایزه صلح نوبل را برای عرفات، رابین و نیز شیمون پرز یکی از معماران اصلی صلح به همراه آورد. مضمون اصلی توافقهای گوناگون، حرکت گام به گام در راستای تخلیه کامل مناطق اشغالی توسط ارتش اسرائیل، انتخابات آزاد در مناطق فلسطینی نشین و مآلاً تشکیل دولت مستقل فلسطینی در منطقه بود. طبعاً جزئیات این قراردادهای، با اختلاف نظرهای جدی همراه بوده و به ویژه مسائل مربوط به شهرک های مسکونی یهودی نشین، مسائل امنیتی، اختلافات بر سر ذخیره های آبی در منطقه و غیره، همواره کشمکشهای فراوانی به دنبال داشته است.

از همین رو روند صلح خاورمیانه از آغاز در جاده ای پر فراز و نشیب و پوشیده از موانع در حرکت بوده است. اما بی تردید یکی از بزرگترین موانع، نیروهای افراطی و بنیادگرای یهودی و فلسطینی در هر دو طرف هستند. ترور اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل در نوامبر سال ۱۹۹۵ در تل آویو و توسط یک جوان متعصب یهودی، اوج اینگونه مقاومت های نیروهای افراطی در مقابل روند صلح بود. نخستین انتخابات آزاد فلسطینی در نوار غزه و منطقه باختری رود اردن و انتخاب یاسر عرفات به عنوان رئیس مناطق خودمختار فلسطینی نیز تغییری در این وضع ایجاد نکرد. هر گام جدید در راه صلح و هر قرار داد منعقدی برای تثبیت آن، با ضربات غافلگیر کننده و غیرقابل پیش بینی سازمانهای بنیادگرای فلسطینی چون حماس و جهاد اسلامی و یا نیروهای افراطی یهودی همراه بوده است. این منطقه همواره به انبار باروتی می ماند که تنها منتظر یک جرقه است. برای مثال، گشایش تونلی در نزدیکی مسجد الاقصی در سپتامبر ۱۹۹۶، به درگیریهای خونی میان فلسطینی ها و یهودیان در بیت المقدس (اورشلیم) منجر گشت که طی آن بسیاری از طرفین جان خود را از دست دادند. انتخاب نتانیاهو از حزب محافظه کار لیکود به نخست وزیری، کار را از آنچه که بود دشوارتر ساخت. هم او بود که آریل شارون، یعنی فرمانده نظامی سرکوب خونین دو اردوگاه آوارگان فلسطینی در صبرا و شتیلا را، به وزارت امور خارجه اسرائیل برگمارد. در طول نخست وزیری نتانیاهو، گاهی اوقات مذاکرات صلح میان طرفین به دلیل کارشکنی های افراطیون ماهها متوقف می ماند.

انتخاب اهود باراک از حزب کارگر، به نخست وزیری اسرائیل در ماه مه ۱۹۹۹، اگر چه دورنمای صلح را روشن تر ساخت، اما هرگز نتوانست آرامش ثابت و دائمی را به منطقه بازگرداند. کابینه باراک که در تلاش سرعت بخشیدن به روند صلح از طریق عملی ساختن مفاد قراردادهای منعقدی بود، همواره با بحران و مقاومت نیروهای محافظه کار و افراطی اسرائیل روبرو می شد. نیروهای موتلف او تحت تاثیر کارزارهای

گام های بحران خاورمیانه در یک نگاه

۱۹۷۰ : در اردن هاشمی میان ارتش ملک حسین و آوارگان فلسطینی ساکن در این کشور جنگی نابرابر در می گیرد که طی آن فلسطینی ها با دادن تلفات زیاد شکست می خورند. این واقعه به «سپتامبر سیاه» معروف شده است.

اکتبر ۱۹۷۳ : آغاز حمله مصر و سوریه به اسرائیل و جنگ «یوم کیپور» که در پایان به تحکیم مواضع اسرائیل در مناطق اشغالی می انجامد.

۱۹۷۴ : قطعنامه ۳۲۳۶ سازمان ملل و به رسمیت شناختن حق تشکیل دولت مستقل فلسطینی در منطقه.

۱۹۷۶ : قرار داد کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل و تخلیه صحرای سینا توسط ارتش اسرائیل.

۱۹۸۲ : ارتش اسرائیل در تعقیب چریکهای فلسطینی وارد جنوب لبنان می شود و آنجا را به اشغال خود در می آورد.

۱۹۸۷ : آغاز قیام فلسطینی ها (انتفاضه) علیه ارتش اشغالگر در مناطق نوار غزه، منطقه باختری رود اردن و شرق بیت المقدس.

۱۹۹۱ : آغاز مذاکرات صلح در مادرید.

۱۹۹۳ : قرار داد صلح میان اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین در واشینگتن.

نوامبر ۱۹۹۵ : ترور اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل در تل آویو توسط یک یهودی افراطی.

ژانویه ۱۹۹۶ : نخستین انتخابات آزاد در مناطق فلسطینی نشین منطقه و انتخاب یاسر عرفات به عنوان رهبر مناطق خودمختار.

۱۹۹۸ : نتانیاهو در مذاکرات صلح با عرفات در واشینگتن، آمادگی اسرائیل را برای تخلیه منطقه باختری رود اردن و نوار غزه اعلام می کند.

نوامبر ۲۰۰۰ : بالا گرفتن شعله های انتفاضه دوم در مناطق فلسطینی نشین.

دسامبر ۲۰۰۰ : استعفای اهود باراک و متعاقب آن انتخابات جدید در اسرائیل که به پیروزی حزب محافظه کار لیکود و نماینده آن آریل شارون منجر می گردد.

۱۸۸۲ : نخستین موج سی هزار نفری مهاجرت یهودیان اروپای شرقی به فلسطین در نتیجه پیگرد آنها (پوگروم).

۱۹۰۴ : دومین موج مهاجرت یهودیان از روسیه و لهستان به فلسطین در نتیجه پوگروم.

اکتبر ۱۹۱۸ : شکست و فروپاشی امپراتوری عثمانی در جریان جنگ جهانی اول و پایان سیطره ۴۰۰ ساله ترکان عثمانی بر سرزمین فلسطین.

آوریل ۱۹۲۰ : کنفرانس کشورهای متفق، وکالت سرزمین فلسطین را به دولت بریتانیا واگذار می کند. نخستین ناآرامیهای منطقه در اعتراض به این تصمیم و درگیریهای پراکنده میان اعراب فلسطینی و یهودیان.

۱۹۲۱ : دولت بریتانیا ۸۰ درصد مناطق فلسطینی تحت وکالت خود را به امارات اردن منضم می کند.

۱۹۳۲ تا ۱۹۳۸ : در نتیجه افزایش فشار به یهودیان اروپا، ۲۵۰ هزار نفر از آنان به فلسطین مهاجرت می کنند.

۱۹۴۵ : شکست آلمان هیتلری و پایان جنگ جهانی دوم. بسیاری از بازماندگان یهودی اردوگاههای نازی به فلسطین مهاجرت می کنند.

نوامبر ۱۹۴۷ : قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل مبنی بر تقسیم سرزمین فلسطین میان یک دولت فلسطینی و یک دولت یهودی و بین المللی اعلام کردن اورشلیم. این قطعنامه با موافقت یهودیان و مخالفت کشورهای عربی روبرو می شود.

مه ۱۹۴۸ : پایان دوران وکالت بریتانیا بر فلسطین و تاسیس دولت اسرائیل توسط داوید بن گوریون در بخش یهودی نشین.

مه ۱۹۴۸ : حمله ارتشهای متحد کشورهای عربی به اسرائیل برای نابودی آن ناموفق می ماند و به شکاف بعدی در اردوگاه اعراب منجر می شود.

۱۹۶۴ : تاسیس سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO).

۱۹۶۷ : جنگ شش روزه به پیروزی نظامی چشمگیر اسرائیل بر مصر و سوریه و اردن می انجامد و در نتیجه آن بخش شرقی اورشلیم، نوار غزه، صحرای سینا، منطقه باختری رود اردن و بلندیهای جولان به تصرف اسرائیل در می آید.

← تبلیغاتی محافظه کاران و بنیادگرایان یهودی، کابینه او را یکی پس از دیگری ترک نمودند و دولت او را به مرز سقوط کشاندند.

هنگامی که آرل شارون، با دیدار تحریک آمیز خود از «حرم الشریف» - که مسلمانان و یهودیان هر دو به یک اندازه آن را نماد استیلای خود بر بیت المقدس (اورشلیم) می دانند - آتش بیار معرکه تازه ای شد، می شد انتظار داشت که شعله های یک انتفاضه جدید در میان جوانان فلسطینی، به سرعت گسترش یابد و دستاوردهای یک دهه تلاش در راه صلح در این منطقه را فرو بلعد. با دخالت روزافزون پلیس فلسطینی مناطق خود مختار در درگیریهای خونین میان جوانان فلسطینی و ارتش اسرائیل، شعله های خشم و خشونت بالا گرفت. از آغاز انتفاضه دوم تا کنون، صدها فلسطینی و اسرائیلی قربانی خشونت شده اند که البته اکثریت بزرگ قربانیان از فلسطینی ها هستند. سازمان امنیت و نیروهای انتظامی اسرائیل در منطقه نیز از نوامبر سال ۲۰۰۰ سیاست منظم و هدفمند نابودی مخالفین خود و فعالین جنبش فلسطین را از طریق ترور تعقیب می کنند، به طوری که سازمان عفو بین المللی در سندی که به این مناسبت منتشر کرد، اعلام نمود که «نقض حقوق بشر توسط گروههای اپوزیسیون و افراد، هیچگاه نمی تواند دست برداشتن از اصل حقوق بشر توسط یک دولت را توجیه کند. اعدام بدون محاکمه قانونی، قتل برنامه ریزی شده و غیرقانونی است که به سفارش یک دولت انجام می گیرد. چنین قتلهایی نتیجه سیاست حکومتی است که خارج از هرگونه چارچوب قانونی، نابودی افراد معینی را در سرلوحه کار خود قرار داده است».

استعفای اهود باراک از نخست وزیری در دسامبر سال ۲۰۰۰، به مثابه پیامد منطقی اوضاع کنونی، به انتخابات جدید در اسرائیل منجر شد که با پیروزی حزب محافظه کار لیکود و کاندیدای آن آرل شارون همراه بود. شارون در کارزار انتخابات، به سیاست عوامفریبانه ناسیونالیستی روی آورد. او که سیاست با انعطاف باراک را در قبال فلسطینی ها برای اسرائیل «مرگ آور» خوانده بود، روی ترس و وحشت اسرائیلی ها و به ویژه نیروهای مذهبی سرمایه گذاری کرد. وعده های او مبنی بر ادامه ساختن شهرکهای مسکونی یهودی نشین در مناطق اشغالی و ایجاد یک تونل ارتباطی میان دو منطقه خود مختار (!)، به پیروزی او در انتخابات انجامید. با اینحال باید متذکر شد که به دلیل بن بست کنونی سیاست در منطقه، تنها ۵۹ درصد اسرائیلی ها به پای صندوقهای رای رفتند و از آن میان ۶۲ درصد به شارون رای دادند. به این ترتیب می توان گفت که تنها ۳۷ درصد اسرائیلی ها با سیاست پرخاشجویانه کنونی دولت شارون موافقت. با این حال، این واقعیتی است که نیروهای مترقی جامعه اسرائیل که خواهان صلحی پایدار با فلسطینی ها هستند، نتوانستند آنطور که باید و شاید با بسیج نیروهای کامل در این انتخابات شرکت کنند و موفقیتی به دست آورند. انتخابات اخیر در عین حال نمایانگر شکست استراتژی اهود باراک نیز بود که بدون توجه به واقعیتهای جامعه اسرائیل که عملاً به دو اردوگاه بزرگ تقسیم شده است، مصرانه در پی وحدت نیروهای ناهمگونی بود که اهداف کاملاً متفاوتی را دنبال می کنند.

آرل شارون پس از پیروزی، سکوی حرکت خود را برای مذاکرات بعدی به روشنی ترسیم کرد. به عقیده او قرار داد اسلو مرده است و اسرائیل هیچ یک از شهرکهای یهودی نشین ساخته شده در نوار غزه و منطقه باختری رود اردن را تخلیه نخواهد کرد. همچنین مذاکرات صلح تنها هنگامی از سر گرفته خواهد

شد که پلیس فلسطینی بتواند به انتفاضه دوم پایان دهد و آرامش را برقرار کند. تازه در چنین شرایطی، مذاکرات جدید دوباره از نقطه صفر شروع می شود، یعنی اسرائیل با خواسته های حداکثر خود بر سر میز مذاکره حاضر خواهد شد. از جنبه جنجالی و تبلیغاتی گفته های شارون که بگذریم، می توان اطمینان داشت که او نیز مانند پیشینیان خود چاره ای جز بازگشت بر سر میز مذاکره را نخواهد داشت. اما در صورتی که عمر کابینه او به اندازه کافی طولانی باشد، برای حرکت به جلو باید موانع بسیاری را از سر راه تداوم روند صلح برداشت.

پارامترهای زیادی در هفته های اخیر تغییر کرده اند و مارتن جدیدی در مذاکرات فی مابین در راه است. دولتهای عربی منطقه ظاهراً دوباره جبهه متحدی در مقابل اسرائیل تشکیل داده اند و مانند همیشه بدون پشتوانه واقعی از خواستههای حداکثر فلسطینی ها حمایت می کنند. این دولتها فقط در یک مورد پیگیر هستند: اینکه برای آوارگان فلسطینی در کشورهای عربی هیچ اقدامی نکنند و بر عکس فشار بر آنان را برای اخراج از کشورهای خود افزایش دهند. در جریان انتفاضه دوم، تنها صدام حسین است که دوباره فعال شده است. او به فلسطینی هایی که در انتفاضه شرکت دارند پیغام داده است که در صورت کشته شدن هر نفر، خانواده او از طرف رژیم عراق ده هزار دلار جایزه دریافت خواهد کرد و خانواده هر مجروحی نیز هزار دلار پاداش خواهد گرفت! دیکتاتور عراق که با ماجراجویی های خود مردم عراق را به خاک سیاه نشانده است، به این ترتیب می کوشد خود را یکبار دیگر منجی مردم فلسطین وانمود کند.

از طرف کاخ سفید واشینگتن و کابینه جرج دبلیو بوش نیز تحرک زیادی مانند دوران کلینتون به چشم نمی خورد. اولویت های دولت جدید ایالات متحده در جای دیگری قرار دارند، از جمله در تشدید مسابقه تسلیحاتی علیه چین و روسیه و ایجاد سیستم موشکی برای فضای کیهانی. اصولاً در آمریکا، اولویتهای سیاست خارجی پیش و پس از انتخابات گوناگونند. جمهوریخواهان که به آرا یهودیان در جریان انتخابات نیاز دارند، اینک پس از پیروزی، باید برای تامین منافع کارتلهای غول آسای نفتی، مناسبات با کشورهای عربی صادر کننده نفت را هم در نظر داشته باشند!

به این ترتیب اسرائیل و فلسطین ناچارند بیش از همه چیز بر روی سیاستهایی که خود تنظیم می کنند حساب کنند. شرط اصلی این است که طرفین به روشنی و بدون اما و اگر بپذیرند که برای صلح پایدار، همزیستی مسالمت آمیز میان دو کشور امری ضروری است. رهبران اسرائیلی و فلسطینی باید به مردم خود واقعیت را بگویند و از تحریک کردن و دامن زدن به تنفر قومی - مذهبی نسبت به یکدیگر خودداری ورزند. فلسطینی ها قادر نخواهند شد یهودی ها را از این منطقه بیرون کنند و یهودی ها نیز موفق به نابودی همه فلسطینی های منطقه نخواهند بود. انتفاضه هرگز موفق به شکست ارتش اسرائیل نخواهد شد و ارتش اسرائیل نیز قادر نخواهد شد برای همیشه انتفاضه را سرکوب کند. در واقع، زندگی در کنار یکدیگر، سرنوشت اجتناب ناپذیر تاریخی این دو خلق است و هر دو باید این واقعیت را بپذیرند. بدون این امر، اسرائیلی ها و فلسطینی ها هرگز روی امنیت و آرامش را نخواهند دید. آیا رهبران اسرائیل و فلسطین یک چنین بلوغ و درایت سیاسی از خود نشان خواهند داد، یا اینکه شعله های انتفاضه جدید زبانه خواهد کشید و به تمام منطقه سرایت خواهد کرد؟

دایی بی رحم!

عنوان کتاب: خانه دایی یوسف

(گفتاری در مورد مهاجرت فدائیان اکثریت به شوروی)

نویسنده: اتابک فتح اله زاده

چاپ اول: سوئد، ۲۰۰۱

قیمت: ۶۰ کرون سوئد (۲۳۴ صفحه)

و تعقیب و در بدری، به همین سرنوشت حزب توده و فرقه دمکرات تن در دادیم. دیگر ایام هارت و پورت پایان یافته بود و نوبت خود ما رسیده بود و خانه دایی یوسف به ما چشمک می زد» (صفحه ۷).

با عبور غیرقانونی نویسنده از مرز و بازداشت توسط ماموران مرزی شوروی، دوران تجربیات دردناک و شگفت آمیز او نیز آغاز می شود. در کنار سلول او، دو چوپان ایرانی که صرفاً برای خوردن انگور از مرز عبور کرده اند، در سلولهای انفرادی خود در انتظار به سر می برند. نویسنده متذکر می شود که: «بعدها شنیدم در دوران استالین هزاران روستایی ایرانی که در مجاورت مرزها زندگی می کردند و برای برگرداندن الاغ و گاو و گوسفند و یا به علت دیگر پا به خاک شوروی گذاشته بودند به جرم تجاوز به خاک شوروی و جاسوسی روانه سیبری و اردوگاه ها شده و جان خود را از دست داده اند» (صفحه ۱۹).

با پایان بازجویی ها و انتقال نویسنده به «استراحتگاه» پناهندگان، تنها دیدن زندگی بینوایانه روستاییان ژنده پوش شوروی و رواج دزدی و فساد در میان آنان نیست که وی را بهت زده می کند، بدتر از آن اینست که به سرعت در می یابد که ماموران امنیتی شوروی به شکار در میان پناهندگان ایرانی مشغولند: «به مرور حس کردم که آنها افرادی را که با تشخیص خودشان مستعد می دیدند جزو پادوهای خود در آورده اند و در مدت دو هفته متوجه شدم که خبرچین دارند» (صفحه ۲۲).

دیدن واقعیت های جامعه شوروی و نیز رفتاری که رهبران سازمان در قبال این واقعیتها پیشه کرده اند، نویسنده را تدبیراً از رویای ذهنی خود بیدار و دچار دلسردی و کناره گیری از فعالیت های سازمانی می کند. اما پاسخ به وجدان و یک ندای درونی عاملی است که او را در خلوت انزوا تنها رها نمی کند و تدبیراً ارتباطات خود را با نسل قدیمی تر ایرانیان مهاجر به شوروی که با تجربیات تلخ خود، مدتهاست عینک ایدئولوژیک را از چشمهای خود برگرفته اند و واقعیتها را آنگونه که باید می نگرند، افزایش می دهد. فصل دوم کتاب او به بازگو کردن بخشی از واقعیت های زندگی این نسل از ایرانیان مهاجر به شوروی اختصاص دارد که پرده را از گوشه دیگری از جنایات دوران استالین به کنار می زند. بی تردید این فصل از قوی ترین و در عین حال تکاندهنده ترین بخشهای کتاب است: «نه من و نه کسی دیگر از سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، خبر داشتیم که در ۶۰ کیلومتری ما در کازاخستان گروهی از ایرانیان کهنسال و دردمند زندگی می کنند. مقامات شوروی نه تنها سخنی در این باب با ایرانیان تازه وارد نمی گفتند بلکه هرگونه تماس ما را با کسی که بیرون از دایره سازمان بود منع می کردند. اگر هم کسی از طریق دو افسر سابق توده ای و دو پیرمرد از اعضای فرقه دمکرات، که تنها چهره های نسل پیشین پناهندگان سیاسی ایرانی در تاشکند بودند، به وجود پیرمردان داغ دیده کازاخستان پی می برد و قصد ارتباط با آنها را»

سوسیالیسم واقعاً موجود در شرق اروپا فروپاشید، اما در مورد این نظام انسان سوز هنوز گفتنی های بسیاری وجود دارد. اتابک فتح اله زاده، یکی از فعالین سابق سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، پس از سالها دست به نگارش خاطرات خود از مهاجرت به شوروی و اقامت در این کشور زده است. قلم او بی تکلف و صمیمی و نوشته اش همانگونه که خود ذکر می کند «کوششی برای تصویر کردن بی غل و غش زندگی، تجربه و یافته های فردی از آن دوران است». او در پیشگفتار کتاب، انگیزه خود را از تحریر این خاطرات توضیح می دهد: بنا به خواهش دوستی که مشغول یک کار پژوهشی است و علیرغم اینکه پرداختن به داستان آن سالها «برایش دردناک و تاسف بار» است و «دیو خفته را بیدار و به جان او می اندازد»، سرانجام تصمیم می گیرد تجربیات سالهای اقامت در شوروی را به طور کامل بر صفحات کاغذ جاری سازد: «در دوران زندگی در شوروی با همه وجود به این نکته پی برده بودم که یکی از بزرگترین خطاهای نسل های پیشین کمونیست های ایرانی در شوروی کوتاهی آنها در مکتوب کردن تجربه های خود بوده است» (صفحه ۴).

پس از این پیشگفتار، نویسنده در سفری تکاندهنده خواننده کتاب را با خود همراه می سازد. سرمنزله مقصود، همانا همسایه قدرتمند شمالی ایران اتحادشوروی، یعنی کعبه آمال و بهشت موعود هزاران کمونیست ایرانی است. نویسنده در همان آغاز کشور میزبان را چنین معرفی می کند: «وقتی شرایط مبارزه برای توده ای ها و فرقه چی ها در آذربایجان سخت می شد سراغ دایی یوسف را می گرفتند. دایی یوسف در واقع اسم مستعار کشور شوروی و رهبرش [ژوزف] استالین بود که حلال همه مشکلات بود و دارو و درمان تمام دردها را برای همه خلق های جهان با خود داشت» (صفحه ۶). اما اینگونه سفرها به ویژه در زمان حکومت فرعون استالین، در مورد اکثر انسانهایی که به علل و انگیزه های متفاوت ناچار به مهاجرت به آن دیار شدند، سفری بود هولناک و بی بازگشت: «از سالخوردگان و مردم عادی شنیده می شد جوانی که به روسیه بروید دیگر بر نمی گردد» (صفحه ۶).

نویسنده کتاب که از تبار چریکهای فدایی خلق بوده است و در گذشته حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان را به دلیل وابستگی به شوروی و سازشکاریشان مسخره می کرده است، با حوادث سالهای نخستین انقلاب به ناچار و برای نجات جان، خود را در برابر یک گزینش می بیند: «با گردش روزگار و سررسیدن انقلاب و ساده لوحانه افتادن به تور حزب توده و شرکت با آن حزب در خط امام و دمیدن در شیپور ضدامپریالیستی و سرانجام رسیدن به روزگار تلخ شکست

«می کرد با موانع امنیتی روبرو می شد. رهبری بی تجربه سازمان اکثریت، بنا به خواست شوروی، نه خود کنجکاو بود که از راز این پیرمردان زجر دیده آگاهی یابد و نه به اعضای سازمان اجازه ملاقات با آنها را میداد و سرانجام نیز بنا به توصیه ک.گ.ب به افراد اخطار کرد که بی درنگ هرگونه رابطه را با آنها قطع کنند» (صفحه ۵۲).

نویسنده در تلاش پر مانع خود سرانجام با بخشهایی از «تاریخ نانوشته ولی فراموش نشدنی» فاجعه بار این نسل از مهاجرین ایرانی به شوروی آشنا می شود و آن را بر صفحات کاغذ جاری می سازد. او از جمله از سرنوشت ۵۰۰ مهاجر فرقه دمکرات گزارشی تکاندنده ارائه می دهد. آنان که پس از مدتی انتظار در خاک شوروی، برای بازگشت به ایران دست به اعتراض می زنند، از طرف مقامات استالینی ظاهراً برای بازگرداندن به ایران همچون گوسفندان بار قطار می شوند و در واقع عازم اردوگاه کار اجباری در سیبری می گردند. اردوگاههایی که پر بوده است از قربانیان حکومت استالینی از کشورهای مختلف که تنها گناهشان خواست بازگشت به میهنشان بوده است: «سرما و گرسنگی هر روز عده ای را به کام مرگ می کشید. از ۵۰۰ نفر معترض خواهان برگشت به ایران ۴۰۰ نفرشان از سرما و گرسنگی و کار طاقت فرسا نابود شده بودند... اسیران روزی اطراف اردوگاه سگی مرده یافته بودند. این سگ نگهبانان بود که از پیری تلف شده بود. این گرسنگان، بی اختیار چنان به [لاشه] این سگ حمله کرده بودند که انگار آهویی را شکار کرده بودند. آنها بر سر گوشت سگ مرده با هم گلاویز شده بودند» (صفحه ۵۷).

روایت های هولناک دیگری از این مهاجرین سالخورده ایرانی در این فصل کتاب، مو بر اندام خواننده راست می کند: «از گرسنگی به حیوان تبدیل شده بودیم. در تمام عمرمان هیچگاه انسان را چنین خوار و ذلیل ندیده بودیم. اما بدترین شکنجه این بود که منطق و علت این همه زجر را هیچگاه نفهمیدیم. در اردوگاه سیبری هزاران انسان از دهها کشور جهان اسیر دوستان شوروی بودند، از لهستانی، فرانسوی، آلمانی، کره ای، یونانی، ایرانی و ترک از همه جور قیافه و تیپ در آنجا پیدا می شد. هر روز در سیبری ۳۰ الی ۴۰ نفر نابود می شدند و جای آنها را گروههای تازه تبعیدی می گرفتند... اکثر رفقای ما در آنجا از میان رفتند و تعداد کمی زنده ماندند. با روی کار آمدن خروشچف ما از سیبری نجات یافتیم» (صفحات ۵۸ و ۵۹). از این نگون بختان ظاهراً اعاده حیثیت می شود و آنان را در منطقه ای در کازاخستان اسکان می دهند. ولی آنان تا مدتها پس از آن نیز در چشم شهروندان محلی «خائن به خلق و یا فاشیست» به حساب می آمده اند! بعدها شاندرمنی یکی از رهبران ناراضی حزب توده به نویسنده کتاب حکایت می کند که هیچکس جز غلام یحیی دبیر فرقه دمکرات آذربایجان از وجود و سرنوشت این بیچاره ها در شوروی خبر نداشت. با پیگیری بعدی در کمیته مرکزی حزب توده، هیاتی مامور ملاقات با این ایرانیان مصیبت زده و بی پشت و پناه می گردد. وقتی از آنان می پرسند که خواست شما چیست، یکی از آنها می گوید: «خواست بزرگ ما اینست که بعضی از افراد محلی به ما فاشیست نگویند» (صفحه ۶۴).

نویسنده پس از سرخوردگیهای اولیه، بخش عمده ای از وقت خود را به مصاحبت منظم با این ایرانیان آواره و ستم دیده اختصاص می دهد. توصیفات او از دیدارها و گفتگوهایی که با

آنان داشته است، خواننده را به شدت منقلب می کند: انسانهایی که گاهی تمام دلخوشی آنان دریافت نامه هایی از اقوام و بستگانشان از ایران بوده است. یکی از این رنج دیدگان اعتراف می کند که: «اگر به هنگام عبور از مرز می دانستم که سرنوشت من چنین خواهد شد با یک گلوله خودم را نابود می کردم و هرگز این همه بدبختی را تحمل نمی کردم. حزب توده و فرقه دمکرات هنوز هم می گویند ما عقب نشینی کردیم. اینها ننگ و عار را با هم قورت داده اند و به روی مبارکشان هم نمی آورند مگر چهل سال عقب نشینی ممکن است؟» (صفحه ۶۷). یکی از آنان به جوان تازه وارد و متعصبی از سازمان اکثریت نصیحت می کرده که: «تعصب را کنار بگذارید. من توده ایایی را می شناختم که رهبران سازمان شما از نظر سواد و اعتقاد به سوسیالیسم انگشت کوچکشان هم نمی شوند... رفقای توده ای داشتیم که پس از عبور از مرز آنها را روانه زندان و اردوگاه اجباری کرده اند اما بعد از گذشت یکسال و نیم در زندان و [تحمل] شکنجه روحی و جسمی، هنوز در اردوگاه به دور از چشم ماموران، جلسه حزبی می گذاشتند و در این جلسات به این نتیجه می رسیدند که بی شک مقامات شوروی دارند اعتقاد و استحکام آنها را آزمایش می کنند... سازمان شما اگر رهبرانش خیلی با سواد شوند بعد از سالها تازه سرنوشت و آخر و عاقبت همین حزب توده را پیدا می کند» (صفحه ۷۶).

نویسنده کتاب روایت می کند که چگونه بسیاری از این رنج دیدگان ایرانی تا واپسین دم حیات خود، در انتظار بازگشت به ایران و دیدن بستگان خود سوخته و ساخته اند: «به این می اندیشم که این انسانها چه جنایتی مرتکب شده بودند که باید چنین سخت مکافات شوند و اینکه انسان از چه جوهر و خمیرمایه ای شکل گرفته که این نفرین شدگان حتا در اردوگاه های جهنمی استالین هم امید به زندگی و آینده را از دست نمی دادند. تاریخ بشریت و تداوم آن مدیون این امیدها و استقامت هاست» (صفحه ۶۸).

نویسنده در فصول بعدی کتاب خود به تجربیات تلخ اما آموزنده دیگری در زمینه های مختلف از جمله رفتار مقامات شوروی با پناهندگان، وضعیت رهبران سازمان اکثریت در شوروی و اختلافات درونی، تلاشهای ک.گ.ب در رابطه با سازمان و شکست تمام عیار ایدئولوژیک و اخلاقی نظام شوروی و برآمد گورباچف و سرانجام تلاش برای خروج از سرزمین «دایی یوسف» می پردازد که به نوبه خود بسیار جالب و خواندنی است. گوهر پیام کتاب را می توان در این جملات یافت: «سابقه دراز مبارزه و کثرت قربانیان و شهدا، مجوزی برای همکاری با نیروهای سیاسی - امنیتی کشورهای بیگانه نیست. برای عبرت تنها کافیست نیم نگاهی به سرنوشت حزب توده، فرقه دمکرات و سازمان مجاهدین بیندازیم» (صفحه ۱۲۷).

اتابک فتح اله زاده با کتاب خود، راه را برای نوشتن خاطراتی از این دست جهت پندآموزی نسل جوان کنونی و نسلهای آینده و بر حذر داشتن آنان از سرابهای ایدئولوژیک هموار ساخته است. از این منظر، نوشته او در عین حال دعوتی است از همه کسانی که شاهد زنده وقایع و تجربیاتی از این دست بوده اند، ولی تا کنون بنابر دلایل عدیده و از جمله مصلحت اندیشی های سازمانی و ایدئولوژیک از انتقال دیده ها و شنیده های خود پرهیز داشته اند. خواندن کتاب «خانه دایی یوسف» را به همه هم میهنان توصیه می کنم.

عرصه تراژدی

احمد هلری

تراژدی از منظر تاریخی، مرحله تکوینی تبیین نزاع اساطیری جغرافیای فرهنگی یونان باستان را بازتاب می دهد. انسان یونانی در دوران نضج هنر نمایشی خود، از سکوی تراژدی درصدد لطیف کردن فضای خشونت بار و بی رحمانه اساطیر کهن خویش برآمد. اما این تلطیف از آنجا که به مدد قوه عقلانی صورت پذیرفت، ناگزیر نتوانست محدودیت های شناخت شناسی را به دنبال نداشته باشد. بنابراین چنین نگاهی در این مرحله از مراحل تبیین بینشی انسان یونانی، حاوی نکات و عناصر مراحل پیشینی خود نیز هست و گویا این تقدیر همواره این حوزه تمدنی است.

تراژدی برخلاف حماسه دارای ابعادی شناخت شناسی است. انسان غربی هم از ابتدا در پی شناخت عقلی جهان خود بوده و هست. او در هنر نمایشی خود نیز نه تنها وجه شناخت شناسی را فرو نمی گذارد بل هنر نمایشی را با نگرش عقلانی به هم می آمیزد و آن را محمل عینی مناسبی برای تبیین این موضوع می یابد. انسان عرصه تراژدی دردل راههای پر ظلام و دهشتبار سرنوشتی که راز آن همیشه برای او سر به مهر بوده است به جستجوی جهان و قوانین حاکم بر آن می پردازد و در این میان، خود به مثابه موضوع اصلی و اصل موضوع مطرح و مورد شناخت و کنکاش واقع می شود.

عناصر بنیادین تراژدی، طلب آزادی و پیکار برای رهایی از بند جهانی است که رشته های پنهانی آن با سرپنجه تقدیر بافته شده و نیرویی ماورایی آن را هدایت می کند. اما این بینش، قدرت تقدیر را نمی پذیرد و با آن به ستیز و آویزی جانگاہ برمی خیزد. بهره انسان در این نبرد، چیزی جز از دست دادن همه امکانات وجودیش نیست. در این مکتب، پیکار و نبرد، عین فضیلت است و فرزاندگی چیزی جز پیکار و شجاعت نیست. قهرمان تراژدی در این نبرد اما مرگ را برمی گزیند؛ هرچند از سرناگزیری. از سویی نیز چنین به نظر می رسد که هیچ دریچه دیگری فرا روی انسان تراژدی گشوده نیست، جز روزنی که به مرگ منتهی می شود. در اینجا هرچند افقهای بسیاری گشوده می شود، زندگی همواره با بن بستی محتوم مواجه است؛ بن بستی که رهایی از آن به هیچ تدبیری ممکن و میسر نمی گردد. لذا در

پس همه شجاعتها و پیروزیهایی که نصیب قهرمان تراژدی می شود، شکست نقش بسته است؛ شکستی محتوم که همه فراز و فرودها را یکجا به کام درمی کشد و همه افقهای دور و نزدیک را در ظلمتی ابدی فرو می نشاند.

انسان عرصه تراژدی انسانی است در جستجوی شناخت اما همیشه بیگانه و نا آشنا با جهان برون و بدون خویش. جان او هرگز با جهان آشنا نمی شود و جهان خانه او نیست تا در آن سکنی گزیند. او مهمان ناخوانده ای است که بدین رواق و مدار فرود آمده است. سعی او پیوسته در راستای انطباق با جهان است اما این کوشش او هرگز قرین پیروزی نمی گردد و وی غریبی است که بدین مدار از هستی و بدین پهنه جهان پرتاب شده است. از این رو جهان نه سر پناه بل برزخی است که وی بدان گرفتار آمده است. (البته به جرم گناهی ناخواسته). جهان برای او هدیت و نعمتی نیست تا از آن بهره مند شود؛ تنگنایی است که نیروهای مرموز بر آن حاکم اند. در این نگاه و اندیشه است که مرگ نیز فاقد غایت شناختی می گردد و درپس آخرین حربه و سنگری که قهرمان تراژدی می خواهد خود را در آن معنا ببخشد فراسویی گشوده نمی شود و بدایت و نهایت او در افقهایی محدود به پایان می رسد.

در اینجا ما با انسانی مواجهیم که مدام در پیکار و تکاپو است اما فقدان عناصر معنوی در حرکت وی، تعادل و توازن جهانش را دچار آشفتگی بنیادین کرده است. وی در جستجوی کشف قوانین هستی و سازندگی جهان خویش است و آگاهانه برای رهایی از بند تقدیر می رزمد ولی با همه توان و مبارزه ای که در خود سراغ دارد و آن را در عرصه عمل به کار می بندد، نهایتاً ناگزیر از تسلیم در برابر نیروی تقدیراست. هرچند قوه خرد و عصیان، وی را در شرایط و موقعیتی واقع می کند که نمی تواند تقدیر را از سویی و عجز خود را از دیگر سو باور کند اما روند و سیر تکوینی سرنوشت خود را در بطن و بستر تقدیر نمی تواند از نظر دور بدارد.

انسانی که خود را بزرگتر از آنچه هست متصور شده بود و نقطه انکایش شجاعت و اراده وی بود، در پهنه عمل، بی بضاعتی جسمی و معنوی خود را به نمایش می گذارد. جهل او، جهان وی را آشفته می کند. اما دانایی او نیز قادر به تعادل و هماهنگ نمودن آن نیست.

جهان انسان تراژدی که در محدوده عقل معاش تبیین می شود، همواره در معرض آشفتگی است. تلاش و حقیقت

جویی او نه منتج از سرشتی حقیقت یاب بل همبسته با مناسبات شهروندان وقانون مدن است. این همگرایی اجتماعی عنصر ذاتی تراژدی است.

قهرمان تراژدی در پی تلاشی جانگاہ هرچند موفق به گشودن گره معضلات می شود، هرگز نمی تواند راز وجود خویش را بگشاید. آسیب پذیری هستی او نیز از همینجا است. اراده معطوف به دانش و قدرت نیز در اینجا دام راهی است که انسان تراژدی در نبرد با تقدیر فراروی خویش می گستراند.

جهان که پهنه شگفتی ها است با پای افزار عقل درنوردیده نمی شود و در این گذرگاه، انسان همواره تنهای به خود وانهاده ای است. اراده او نیز در راه کشف رازهای پنهان جهان، حائلی است تا این تنهایی را به نهایت برساند. وی با ستیز با تقدیر به نفی جهان می پردازد و سپس برای گشودن راز جهان قدم به راهی می نهد که با آن سرستیز دارد.

عدم همدلی با جهان و یکه تازی هوشمندانه در این میدان کارزار، او را به ورطه جهالت و تنهایی مفرطی سوق می دهد که نهایت آن فرود آمدن به مدار بیگانگی مطلق با جهان است. در عرصه تراژدی تقدیر نه تنها جلوه ای از هستی نیست بل سویه مقابل زندگی است. تقدیر نه همراه و همذات انسان، که دام راه اوست. سلاح انسان در تحدید و مهارکردن آن تنها خرد اوست که (درقلمرو اندیشه مغرب زمینی) بر بستر تشمت چهره نموده است. در این جغرافیا که خود مهد تراژدی است، تضاد انسان با تقدیر که زمینه ساز کشمکش و چالشهای روانی - اجتماعی است، محمل عینی خود را در مناسبات اجتماعی می یابد و در این مناسبات است که غایت انسان در بطن تاریخ نقش می خورد و بدان محدود می گردد. در این عرصه، انسان بی مبارزه و ستیز با تقدیر جایی ندارد و گویا آنچه در این میدان مهم است نه زیستن بل ستیز برای زیستن است؛ هرچند ستیزی بی غایت که پهنه وجود را در افقی مغشوش و مه آلود رها می سازد.

«آه / ادیب شهریارا

تو رازی گشودی

بر دروازه تبای

بی آنکه خود گشوده شوی

و شعله جانت

آتش مرگ توست

که کهربای پارسایی ات را تیره می کند.

ادیپوس بیدارا

بخواب

بخواب تا آفتاب جهالتت برمد.

از کتاب دروازه بابل

چهار شعر از احمد شاملو

«کریه» اکنون صفتی ابتر است
چرا که به تنهائی گویای خون تشنگی نیست.
تحمیق و گرانجانی را افاده نمی کند
نه مفتخوارگی را
نه خودبارگی را.

تاریخ
ادیب نیست
لغتنامه ها را اما
اصلاح می کند.

من همدست توده ام
تا آن دم که توطئه می کند گسستن زنجیر را
تا آن دم که زیر لب می خندد
دلش غنچ می زند
و به ریش جادوگر آب دهن پرتاب می کند

اما برادری ندارم
هیچگاه برادری از آن دست نداشته ام
که بگوید «آری»:
ناکسی که به طاعون آری بگوید و
نان آلوده اش را بپذیرد.

اندیشیدن
در سکوت.
آن که می اندیشد
بناچار دم فرو می بندد
اما آنگاه که زمانه
زخم خورده و معصوم
به شهادتش طلبد
به هزار زبان سخن خواهد گفت.

نمی خواستم نام چنگیز را بدانم
نمی خواستم نام نادر را بدانم
نام شاهان را
محمد خواجه و تیمور لنگ،
نام خفت دهندگان را نمی خواستم و
خفت چشندگان را.
می خواستم نام تو را بدانم.
و تنها نامی را که می خواستم
ندانستم.

راه آزادی مشترک می پذیرد!

* نشریه راه آزادی، در حال حاضر هر یکماه و نیم یکبار (۸ شماره در سال) منتشر می شود.
 * بهای اشتراک یکساله برای کشورهای اروپایی معادل ۳۵ مارک آلمان و برای سایر کشورها معادل ۵۰ دلار آمریکاست.
 * برای اشتراک راه آزادی کافیست حق اشتراک یکساله را به یکی از حسابهای بانکی زیر واریز نمایید و یک کپی از رسید پرداخت را همراه با فرم پر شده اشتراک، به آدرس پستی نشریه ارسال کنید.
 * اگر آدرس شما تغییر کرد و یا در رسیدن نشریه به شما بی نظمی یا وقفه ای ایجاد شد، فوراً ما را در جریان بگذارید.

آدرس بانکی در آلمان :		آدرس بانکی در فرانسه :		آدرس بانکی در سوند:	
Rahe Azadi	نام دارنده حساب:	BPROF SAINT-CLOUD	نام بانک:	ATABAK F.	نام دارنده حساب:
637569108	شماره حساب:	CPTE NO 01719207159	شماره حساب بانکی:	POST GIROT	شماره حساب:
Postbank Berlin	نام بانک:	GUICHEI 00017	باجه :		شماره بانک :
100 100 10	کد بانکی:	BANQUE 14707	شماره بانک :	1473472 - 7	
		CLFPIB 76			

فرم اشتراک :

نام و نام خانوادگی (به لاتین)

آدرس کامل پستی

اینجانب در تاریخ حق اشتراک سالانه را به حساب بانکی در کشور

واریز نموده ام و کپی رسید پرداخت را همراه این فرم ارسال می کنم.

Price:	
Germany 4 DM	Austria 30 ÖS
France 15 FF	Sweden 18 SEK
USA 3 \$	Italy 4000 L
Other countries equivalent of 4 DM	

بهای تکمروشی :	
آلمان ۴ مارک	اتریش ۳۰ شیلینگ
فرانسه ۱۵ فرانک	سوند ۱۸ کرون
آمریکا ۳ دلار	ایتالیا ۴۰۰۰ لیر
سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان	